



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

« ۲ »

رسالة

نجات العباد

امام غزالی

و

حاشیه

رساله ارشاد

غلام محمد غزالی

مکتبہ اسلامیہ
کراچی

۲۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 28 رساله نجاه العباد امام خميني (س) و حاشيه بر رساله ارث ملا هاشم خراساني

نويسنده:

آيت الله العظمى سيد روح الله موسى خميني قدس سره

ناشر چاپي:

موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني رحمه الله عليه

ناشر ديجيتالي:

مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	موسوعه الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد ۲۸ رساله نجاه العباد امام خميني (س) و حاشيه بر رساله ارث ملا هاشم خراساني جلد ۲
۷	مشخصات كتاب
۹	حاشيه بر رساله ارث ملا هاشم خراساني
۱۱	فهرست مطالب
۱۵	اما مقدمه
۱۵	مقدمه
۱۵	امر اول
۱۶	امر دوم
۲۰	امر سوم
۳۹	فصل اول
۴۹	فصل دوم
۴۹	در بيان مقتضى و موانع ارث است
۴۹	مقتضى ارث
۵۰	موانع ارث
۶۱	نوع دوم: در اموري كه مانعند از بعض ارث نه از كل
۶۵	فصل سوم
۷۵	فصل چهارم
۸۱	فصل پنجم
۹۳	فصل ششم
۱۱۱	فصل هفتم
۱۱۱	در كيفيت توارث به اسباب است
۱۱۱	عنوان اول: در كيفيت ارث بردن به سبب زوجيت است
۱۱۴	عنوان دوم: در كيفيت ارث بردن به ولاء عتق است

۱۱۵ عنوان سوم: در کیفیت ارث بردن ولای ضامن جریره

۱۱۶ عنوان چهارم: در ارث به ولای امامت است

۱۱۷ خاتمه

۱۲۰ درباره مرکز

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 28 رساله نجات العباد امام خميني (س) و حاشيه بر رساله ارث

ملا هاشم خراساني جلد 2

مشخصات كتاب

سرشناسه : خميني، روح الله، رهبر انقلاب و بنيانگذار جمهوری اسلامی ايران، 1279 - 1368.

عنوان و نام پديدآور : موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 28 رساله نجات العباد امام خميني (س) و حاشيه بر رساله ارث
ملا هاشم خراساني / تحقيق موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س).

سرشناسه : خميني، روح الله، رهبر انقلاب و بنيانگذار جمهوری اسلامی ايران، 1279 - 1368.

عنوان قراردادى : رساله فى الارث .شرح

عنوان و نام پديدآور : رساله نجات العباد [كتاب]. حاشيه بر رساله ارث ملا هاشم خراساني / تاليف امام خميني.

مشخصات نشر : تهران : موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)، 1392.

مشخصات ظاهري : 2 ج

شابک : 100000ريال: 978-964-2123-55-1

وضعيت فهرست نویسى : فيپا

موضوع : خراساني، محمد هاشم، 1242 - 1312. . رساله فى الارث -- نقد و تفسير

موضوع : فقه جعفرى -- رساله عمليه

موضوع : ارث (فقه)

شناسه افزوده : خراساني، محمد هاشم، 1242 - 1312. . رساله فى الارث .شرح

شناسه افزوده : موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)

رده بندى كنگره : BP183/9 خ8ر53 1392

رده بندى ديويى : 297/3422

شماره كتابشناسى ملي : 3409207

آدرس سايت : <https://www.icpikw.ir>

خیراندیش دیجیتال: مرکز خدمات حوزه علمیه اصفهان

ویراستار: محمدرضا دهقانزاد

ص: 1

تذکر

این رساله در راستای جمع آوری و حفظ آثار علمی حضرت امام خمینی رحمه الله علیه به چاپ رسیده و فتاوی موجود در آن آخرین نظرات معظّم له نمی باشد.

ص: 3

حاشیه بر رساله ارث ملاحاشم

مقدمه: در بیان سه امر است:

امر اول: در ذکر بعضی از روایات شریفه در فضیلت علم به فرائض ... 3

امر دوم: در بیان آنکه رحم شامل چه مقدار از قرابت است ... 4

امر سوم: در بیان حقوق به جا مانده از میت ... 8

لابد است در مقام از ذکر چند مطلب:

مطلب اول: در ذکر حقوقی که انتقال آنها به وراثت به ادله ارث است ... 8

مطلب دوم: در ذکر حقوقی که انتقال آنها به وراثت نه از جهت ادله ارث است ... 13

مطلب سوم: در ذکر حقوقی است که ارث برده نمی شوند بالاصاله و نه بالتبع ... 15

مطلب چهارم: در ذکر حقوقی است که به علت حکم بودن مورث نمی شوند ... 16

مطلب پنجم: در ذکر حقوق قابل اسقاط و غیر قابل آن ... 18

مطلب ششم: در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده ... 23

فصل اول: در بیان درجه ارث نسبت به سایر مصارف ترکه میت ... 27

فصل دوم: در بیان مقتضی و موانع ارث است ... 37

مقتضی ارث ... 37

موانع ارث ... 38

نوع اول: در اموری که مانعند از اصل ارث ... 38

نوع دوم: در اموری که مانعند از بعض ارث نه از کل ... 49

فصل سوم: در سهام و فرائض مقررہ در قرآن مجید ... 53

فصل چهارم: در کیفیت ارث بردن طبقه اول از وارثین میت است ... 63

فصل پنجم: در کیفیت ارث بردن طبقه دوم از وارثین میت است ... 69

فصل ششم: در کیفیت ارث بردن طبقه سوم از وارثین میت است ... 81

فصل هفتم: در کیفیت توارث به اسباب است ... 99

در این فصل چهار عنوان است:

عنوان اول: در کیفیت ارث بردن به سبب زوجیت است ... 99

عنوان دوم: در کیفیت ارث بردن به ولای عتق است ... 102

عنوان سوم: در کیفیت ارث بردن ولاء ضامن جریره ... 103

عنوان چهارم: در ارث به ولای امامت است ... 104

خاتمه: در بیان چهار مسأله است ... 105

ص: 5

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الغر الميامين من آل طه ويس ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

وبعد، این بی بضاعت از علم و عمل، محمد هاشم بن محمد علی الخراسانی المشهدی - حشرهما الله تعالی و جمیع المؤمنین مع أحببتهم و موالیهم ارواح العالمین لهم الفداء - مختصری در مسائل ارث از کتب علمای اعلام و فقهاء کرام - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - جمع نموده و به نظر مبارک بعضی از حجج اسلام که فعلاً مرجع تقلید بودند رسانیدم تا آن که عمل بر طبق آن از برای مقلدین ایشان جایز و مبرئ ذمه بوده باشد.

أرجو من فضل الله وكرمه که مؤمنین به آن منتفع گردند و مقبول صاحب شرع شریف واقع شود.

و این مختصر مشتمل است بر مقدمه و هفت فصل و خاتمه ای:

ص: 1

در بیان سه امر است:

امر اول

در ذکر بعضی از روایات شریفه در فضیلت علم به فرائض.

بدان که علم به فرائض از اهم علوم دینیه است و بسیاری از احکام آن را خداوند عزت در قرآن مجید بیان فرموده مخصوصاً در سوره مبارکه نساء، و در روایات شریفه ترغیب فرموده اند به تعلیم و تعلم آن.

في «المسالك»: روي: «أنَّ ثواب مسألة من الفرائض ثواب عشرة من غيرها».

وفي «المبسوط»: عن عبدالله بن مسعود، عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: «تعلّموا القرآن وعلمّوه الناس، وتعلّموا الفرائض وعلمّوها الناس فإنّي امرء مقبوض، وسيقبض العلم ويظهر الفتن حتّى يختلف الرجلان في الفريضة ولا يجدان من يفصل بينهما» انتهى.

قال في «المستند»: قيل: وذلك لا ابتناء مسائل الفرائض على أصول غير عقلية وعدم اشتمال القرآن على جميعها، انتهى.

وفي «المبسوط» أيضاً: وروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «تعلّموا الفرائض وعلمّوها الناس؛ فإنّها نصف العلم وهو ينسى، وهو أوّل ما ينتزع من أمتي» انتهى.

قال في «المستند»: وتوجيه كون العلم بالفرائض نصف العلم باختصاصه بإحدى حالتي الإنسان من الحيوة والممات، أو بكونه أحد سببي الملك من الاضطراري والأعم، أو أحد قسمي العلم ممّا يكون المقصود بالذات فيه التعليم والتعلّم والعمل تابع وعكسه، أو باعتبار ثوابه، أو لإيجابه وضع الإمامة في موضعها الموجب لتمامية العلم، أو لتوقّفه على مشقّة عظيمة وتكلف لا يقبله الأذهان السليمة وإن كان أخيرها أولاهما، انتهى.

و محتمل است که مراد از فرائضی که در این روایات است علم به احکام تکلیفیه باشد که علم به احکام تکلیفیه نصف علم است و نصف دیگر آن علم به اصول دین و به عقائد حقه بوده باشد.

امر دوم

در بیان آن که نسب و رحم که به مقتضای آیه مبارکه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» موجب توارث است، تا چه اندازه از قرابت است؟

بدان که معلوم خواهد شد - ان شاء الله تعالی - که از برای وراثت نسبی میت، سه طبقه است:

طبقه اولی دو صنفند: یک صنف خصوص پدر و مادر، و صنف دیگر اولاد میت و **إِنْ نَزَلُوا**؛ هرچند اولاد به ده واسطه به میت برسند، به شرط نبودن ولدی اقرب از آنها.

طبقه ثانی نیز دو صنفند: یک صنف جد و جدّه میت و **إِنْ عَلَوْا**، صنف دیگر اخوه و اخوات و اولاد اخوه و اخوات و **إِنْ نَزَلُوا**؛ هرچند جد و جدّه و اولاد اخوه و اخوات به ده واسطه به میت برسند، به شرط نبودن اقربی از صنف خودشان هرچند در صنف دیگر اقربی بوده باشد، پس ابعد از صنفی با اقرب از صنف دیگر ارث می برد نه با اقرب از صنف خود.

طبقه ثالثه صنف واحدند که اعمام و عمّات و اخوال و خالات میت و اولاد آنها بوده باشند؛ هرچند خود اعمام و عمّات و اخوال و خالات به ده واسطه به میت برسند به شرط نبودن عمو یا عمه یا خالو یا خاله اقرب از آنها.

و اما وارثیت اولاد عم و عمه و خال و خاله، پس مادام صدق اسم نسب و رحمت است عرفاً؛ چون نسبت میت با اولاد عم و عمه و خال و خاله به سه قسم تصویر می شود:

اول: آن که میت با اولاد عم و عمه خال و خاله در جد یا جدۀ پشت چهارم منتهی به یکدیگر شوند، مثل اولاد بلاواسطه حضرت باقر علیه السلام و اولاد بلاواسطه حسن مثلث که هر دو به پدر چهارم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است منتهی به یکدیگر می شوند. در این صورت اشکالی نیست در وارثیت آنها به شرط نبودن اقرب از آنها، و اگر در کمتر از پشت چهارم منتهی به یکدیگر بشوند، به طریق اولی بینشان وراثت خواهد بود به شرط مزبور.

دوم: آن که میت با اولاد عم و عمه و خال و خاله از هر دو طرف در جد یا جدۀ فوق پشت چهارم منتهی به یکدیگر بشوند، مثل نسبت بعضی از بنی هاشم با بعضی از بنی امیه، و مثل نسبت بعضی از علویین با بعضی از عباسیین که در جد پنجم یا ششم یا هفتم یا هشتم منتهی به یکدیگر می شوند.

سوم: آن که مجمع النسب از طرفی پشت چهارم یا اقل از آن باشد، و از طرف دیگر پشت پنجم و فوق آن باشد، مثل نسبت حضرت صادق علیه السلام با جناب عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، و در این دو قسم در صدق اسم نسب تأمل و اشکال است، به جهت آن که در پاره ای از اخبار شریفه اطلاق رحم فرموده اند بر کسانی که در پدر هشتم منتهی به یکدیگر می شوند، و از فرمایشات بعضی از علمای اعلام استفاده می شود عدم صدق قرابت تا به این حد از بُعد و دوری.

اما اخبار: من جمله در «تفسیر علی بن ابراهیم» است بعد از ذکر آیه شریفه «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» عن أبي جعفر عليه السلام يقول: «إِنَّ عَمْرَ لَقِيَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَنْتَ الَّذِي تَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: «بِأَيْكُمْ الْمُفْتُونَ» تَعْرِضُ بِي وَبِصَاحِبِي؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَلَا أُخْبِرُكَ بِآيَةِ نَزَلَتْ فِي بَنِي أُمِيَّةَ: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ

أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» فقال عمر: بنو أمية أوصل للرحم منك ولكنتك أثبت العداوة لبني أمية وبني عدي وبني تيم) انتهى.

از این روایت شریفه مستفاد می شود که بنی امیه با بنی هاشم رحم بوده اند و حال آن که ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف در جد هشتم که جناب عبد مناف باشد، نسبش با نسب بنی هاشم متحد می شود، و همچنین ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان بن حکم، و این دو از خلفای بنی امیه بودند. و هشام بن عبد الملک بن مروان بن حکم و عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم و مروان حمار بن محمد بن مروان بن حکم، در جد هفتم نسبشان با نسب بنی هاشم متحد می شود. و یزید بن معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف، در جد ششم نسبش با نسب بنی هاشم متحد می شود. و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف در جد پنجم نسبش با نسب بنی هاشم متحد می شود.

و من جمله: فی «عیون اخبار الرضا علیه السلام» باسناده عن موسی بن جعفر علیه السلام والحديث طويل وفيه: أن موسى بن جعفر عليه السلام قال لهارون الرشيد: «أخبرني أبي عن آبائه عن جدي رسول الله: أنه قال صلى الله عليه وآله وسلم: إنَّ الرحم إذا مسَّت الرحم تحرَّكت واضطربت، فناولني يدك جعلني الله فداك، فقال: أدن، فدنوت منه فأخذ بيدي ثمَّ جذبني إلى نفسه وعانقني طويلاً ثمَّ تركني وقال: اجلس يا موسى فليس عليك بأس فنظرت إليه فإذا أته قد دمعت عيناه، فرجعت إلى نفسي فقال: صدقت وصدق جدك لقد تحرك دمي واضطربت عروقي حتى غلبت عليَّ الرقة وفاضت عيناى».

و من جمله: فی المجلد الحادى عشر من «البحار» عن «مجمع الدعوات» عن ربيع الحاجب، والرواية مفصلة، وفيه مذاكرة مولانا الصادق عليه السلام مع منصور الدوانيقي قال عليه السلام: (وكيف يا أمير المؤمنين أصنع الآن هذا وأنت ابن عمي وأمس الخلق بي رحماً وأكثرهم عطاءً وبراً).

و من جمله: در کتاب «احتجاج» از ریّان بن شیب روایت کرده، و فيه: فقال «لهم المأمون: وأما ما كان يفعله من قبلي فقد كان به قاطعاً للرحم وأعوذ بالله من ذلك».

و از این سه روایت استفاده می شود که منصور دوانیقی و هارون الرشید با حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر - سلام الله علیهما - رحم بوده اند، و حال آن که نسب هارون با موسی بن جعفر علیه السلام در پدر هفتم منتهی به یکدیگر می شود و نسب منصور با حضرت صادق علیه السلام در پدر پنجم؛ لأنّ هارون الرشید، ابن مهدي بن منصور الدوانیقي بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس بن عبدالمطلب و در بعضی از اخبار اطلاق رحم شده بر کسی که با دیگری در پدر چهلیم به یکدیگر می رسیده اند، چنانچه در «خصال» است یاسناده عن علي عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رَحِمًا مُتَعَلِّقًا بِالْعَرْشِ تَشْكُو رَحِمًا إِلَى رَبِّهَا، فَقُلْتُ لَهَا: كَم بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا مِنْ أَبٍ؟ فَقَالَ: نَلْتَقِي فِي أَرْبَعِينَ أَبًا». و ظاهراً این روایت در مقام اخلاق بوده باشد.

و اما کلمات فقهاء - رضوان الله عليهم - آن مقداری که احقر به کلمات آنها مطلع شده ام، اکثر فرموده اند: «مع صدق اسم النسب عرفاً»، و في السادس عشر من «البحار» عن الشهيد الثاني عن ابن جنيد رحمه الله عليه قال: «من جعل وصية لقربته وذوي رحمه غير مسمّين كانت لمن يتقرّب إليه من جهة ولده أو والديه ولا أختار أن يتجاوز بالترفة ولد الأب الرابع؛ لأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يتجاوز ذلك في ترفة سهم ذوي القربى من الخمس» انتهى.

و از این عبارت مستفاد می شود که به نظر مبارک ایشان، رحم از اولاد پدر چهارم تجاوز نمی کند.

وقال الشيخ نصيرالدين ابن المرحوم المولى احمد النراقي في إرث «منهاج الأمة في شرح الروضة الدمشقية»: إنّ الجدّ إذا علا سبعا مثلاً ثمّ نزل أولاده كذلك لم يعدّ النازل قريباً عرفاً.

الحاصل: صدق نسب با التقاء در فوق پدر چهارم، محل تأمل است و طریق احتیاط هم معلوم است.

و مخفی نماند که رحم در مقام توارث با رحمی که صله او واجب و قطع او حرام است، متحد می باشد مفهوماً و مصداقاً.

امر سوم

بدان که ورثه میت چنانچه از اموال متخلفه از میت ارث می برند، از حقوق متخلفه از میت نیز ارث می برند فی الجمله؛ فی «مکاسب» الشیخ الأنصاری قدس سره عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم: «ما ترکه المیت من حق فهو لوارثه». و لابد است در مقام از ذکر چند مطلب:

مطلب اول

در ذکر حقوقی که انتقال آنها به وراثت به ادله ارث و به عنوان وراثت نفس آن حقوق است:

منها: حق الخيار که مطلقاً موّث می باشد به شرایط؛ اعم از آن که خيار زمانیه باشد مثل خيار حیوان، یا غیر زمانیه باشد مثل خيار غبن و خيار عیب و خيار مجلس،⁽¹⁾ و ایضاً اعم از آن که حق خيار به حسب اصل شرع بوده باشد نظیر خيارات مذکوره، یا آن که به شرط و جعل متعاقدين باشد چنانچه تفصیل آن در ضمن حقوق حاصل به شرط ذکر می شود، ان شاء الله تعالی.

ومنها: حق حاصل به شرط فی ضمن العقد اللازم فی الجمله، و لابد است در این مقام از ذکر چند مسأله:

مسأله 1 - هرگاه متعاقدين در ضمن عقد لازمی شرط خيار بنمایند از برای هر دو یا از برای احدهما، پس به فوت ذی الخيار حق الخيار منتقل به وارث او می شود،

ص: 8

1- در خيار مجلس خالی از تأمل نیست، گرچه اقرب ثبوت است و ارث برده می شود مادامی که میت و طرفش در مجلس باشد، اگر طرف معامله خود میت بوده و در غیر این صورت، تفصیلی است.

و هرگاه جعل خیار بنمایند از برای اجنبی، پس در انتقال خیار او به وارثش تأمل و اشکال است. (1)

مسئله 2 - هرگاه متعاقدين جعل خیار بنمایند از برای عنوان خاصی تا مدت معيَّنه، مثل عنوان اعلم یا اعدل بلد، پس به فوت کسی که معنون به آن عنوان بوده حق الخیار منتقل به وارث او نمی شود، بلی اگر وارث او نیز معنون به آن عنوان باشد و زمان خیار هم باقی باشد خیار فسخ با وارث خواهد بود، لکن نه من حیث الارث بلکه از جهت قرار دادن متعاقدين و مصداق بودن آن برای عنوان مقرر. و لذا هرگاه متصف به آن صفت غیر وارث بوده باشد آن غیر، ذی الخیار خواهد بود نه وارث میت.

مسئله 3 - شرط است در تأثیر فسخ وارث به خیار، آن که فسخ به قیودی که شرط شده واقع شود، پس هرگاه شرط شده باشد در اصل خیار مورث که بمباشرته یا بلسانه و شفیتیه فسخ بنماید، پس به موت مورث، فسخ وارث مؤثر نخواهد بود؛ به جهت عدم حصول شرط آن.

مسئله 4 - هرگاه در ضمن عقد لازمی شرط شود که فلان ملک را به من بفروشی یا جامه کذایی را برای من خیاطت نمایی و بعد الفوت مرا در رواق مطهر دفن کنی و ده تومان به زید بدهی و به جهت من فلان مقدار صوم و صلاة اجاره بنمایی، پس بعد از فوت شرط این حقوق منتقل به وارث شرط می شود (2) به عنوان الارث و از برای ورثه است الزام نمودن مشروط علیه را به وفا نمودن به آن شرایط.

مسئله 5 - هرگاه عمل نمودن به آن شرایط یا به بعض آنها متعذر شود، از برای

ص: 9

1- ظاهراً ارث برده نمی شود.

2- حقوقی که به اعمال آنها خود وارث از آنها نفع نمی برد، مثل ده تومان به زید دادن و همین طور اموری که مربوط به مصالح خود میت است، بعد از مردن به وارث نمی رسد و می تواند اسقاط کند. و بعید نیست ورثه حق داشته باشند الزام کنند مشروط علیه را بر تجهیز میت؛ گرچه خالی از اشکال نیست خصوصیت آنها، بلی برای حاکم است الزام او از باب حکومت.

شرط و ورثه او خیار فسخ خواهد بود(1)؛ اعم از آن که تعدّر شرعی باشد یا تعدّر عقلی، و ایضاً اعم از آن که تعدّر بعد العقد حادث بشود یا معلوم شود که از اول امر متعدّر بوده، و ایضاً آن شرط متعدّر، فعل باشد مثل خیاطت، یا وصف باشد مثل شرط سفید بودن مبیع شخصی، که بعد معلوم شود سیاه بودن آن.

مسأله 6 - هرگاه مشروط علیه عصبیاً عمل به هیچ يك از شرایط یا به بعضی از آنها ننماید، باز هم از برای شرط در حیات او و ورثه او بعد الوفات، خیار فسخ خواهد بود.(2)

مسأله 7 - هرگاه مشروط علیه، به بعضی از شرایط عمل نماید دون بعضی و شرط یا ورثه او از جهت تخلف شرط فسخ نمایند، باید تدارك ضرر مشروط علیه را نسبت به آن شرایطی که عمل نموده بنمایند.(3)

مسأله 8 - هرگاه مشروط علیه قبل از وفا به مجموع شرایط بمیرد، پس هرگاه عمل به آن شروط یا به بعضی آنها متعدّر باشد، مثل آن که شرط مقید بوده به مباشرت مشروط علیه و نحو آن از قیودی که به موت مشروط علیه، ممکن نباشد تحصیل آن قیود، پس از برای شرط بر تقدیر حیات او، و از برای وارث شرط(4) بر تقدیر وفات او، خیار فسخ خواهد بود.

ص: 10

1- در شرایطی که در مسأله پیش گذشت اگر مثل ده تومان به زید دادن باشد، ظاهراً خیار تعدّر برای کسی نیست. و اگر از اموری است که میت از آن منتفع می شود، بعید نیست که خیار برای میت باشد و حاکم اعمال خیار کند و به مقدار انتفاع میت از آنچه برمی گردد در مصرف مزبور صرف کند و زاید را به ورثه بدهد. و اگر وجه به مصارف مذکوره کفاف نمی دهد، به واسطه تفاوت قیمت، ظاهر آن است که به نسبت، حق ورثه و میت ملاحظه شود و مقدار حق میت به مصارف خیریه دیگر برسد.

2- بعید نیست شرط کننده مختار باشد بین آن که اجبار کند مشروط علیه را به عمل کردن به شرط و بین آن که فسخ کند معامله را، گرچه احتیاط آن است که فسخ نکند مگر آن که نتواند اجبار کند.

3- شرایط مختلف است؛ مثلاً اگر شرط کرده باشد ده تومان به زید بدهد و پنج تومان داد و شرط کننده به واسطه تخلف شرط فسخ کرد، مشروط علیه باید به زید رجوع کند نه به شرط کننده.

4- در شرایطی که وارث ارث خیار می برد، و در آنچه مربوط به میت می باشد گذشت تفصیل آن.

و هرگاه عمل به آن شروط متعذر نباشد و شرط هم شرط مالی باشد، یا شرط فعلی باشد که ما بحذاء مالی داشته باشد و از برای میت هم این قدر از مال بوده باشد، بعید نیست که حق شارط، به ترکۀ مشروط علیه تعلق بگیرد، پس اگر وراثت خود اقدام به آن شروط بنمایند یا اذن در تحصیل آن شروط از ترکۀ میت بدهند فیها، و الا شارط یا وارث او به اذن حاکم شرع از ترکۀ میت، حق خود را استیفاء می نمایند. و هرگاه آن شروط، شروط فعلی است که ما بحذاء مالی ندارد، یا دارد لکن از میت مالی که وافی به آن شروط باشد متخلف نشده باشد، یا متخلف شده باشد و لکن ممکن نشود از ترکۀ میت این قدر از مال را برداشت نمود و در هر صورت ورثه هم خود اقدام به آن عمل نمایند، پس از برای شارط یا ورثه او (1) خیار فسخ خواهد بود.

و منها: حق الشفعه علی المشهور (2)، پس هرگاه شفیع قبل از اخذ به شفعه بمیرد حق الشفعه منتقل به وارث او می شود، و ظاهر کلمات قائلین به مورث بودن حق الشفعه آن است که زوجه از حق الشفعه ای که متعلق به اراضی است ارث می برد؛ هر چند بر فرض اخذ زوجه به شفعه و انتقال آن اراضی به ورثه، زوجه از ارث بردن از آن اراضی محروم است (3). و همچنین ظاهر بعضی از فقهاء آن است که زوجه از حق الخیاری که متعلق به اراضی باشد و هکذا غیر ولد اکبر از حق الخیاری که متعلق به اعیان حبوه باشد ارث می برند، هر چند بر فرض فسخ، حبوه منتقل می شود به ولد اکبر و ارض به غیر زوجه؛ زیرا که شرط نیست در ذی الحق شدن که ذی الحق کسی باشد که به اعمال حق، مالک آن عین متعلق حق یا بعض آن بشود، چنانچه جعل خیار که از برای اجنبی می نمایند، آن اجنبی می تواند فسخ بنماید با آن که حق تصرف در آنچه به فسخ مسترد می شود ندارد. و لکن چون محتمل است اشتراط مرقوم، لذا در اصل ارث بردن زوجه

ص: 11

1- یا حاکم در بعض موارد که گذشت.

2- و آن اقوا است.

3- بلکه محروم نیست و مأخوذ، به ملک خودش منتقل می شود به پول خودش، و از میت تلقی نمی کند ارثاً.

از حق الشفعه و از حق الخيار متعلق به اراضی، و در ارث بردن غیر ولد اکبر از حق الخيار متعلق به اعیان حبوه، تأمل و اشکال است (1) و طریق احتیاط هم معلوم است.

و منها: حق السکنی و العمری و الرقبی، پس هرگاه مالک به کسی حق السکنی بدهد در خانه اش مثلاً تا مدت معینه ای، یا سکنی بدهد او را در خانه اش مثلاً مادام العمر مالک، و مُسکن یا مُعمر یا مُرُقب فوراً قبول کند و قبل از آن مدت در فرض اول یا قبل از مالک در فرض ثانی بمیرد؛ پس حق السکنی و العمری و الرقبی منتقل به وارث او می شود. (2)

و منها: حق القصاص، هرگاه مجنی علیه قبل از اخذ به حق الجنایه یا عفو از جانی بمیرد؛ پس حق الجنایه منتقل به وارث مجنی علیه می شود. و لکن زوجین از حق القصاص ارث نمی برند اجماعاً علی ما حُکی، و در ارث بردن متقرّین به اُمّ مجنی علیه تأمل و اشکال است (3)، و هرگاه حق القصاص تبدیل شود به دیه، زوجین و متقرّین به اُمّ مجنی علیه از دیه ارث می برند. (4)

و منها: حق حدّ القذف و حق اللعان، پس هرگاه زوج زوجه خود را قذف نماید حق حدّ القذف منتقل به وارث می شود و همچنین حق اللعان، بنابر قول جمعی (5) و به مقتضای پاره ای از اخبار.

و منها: حق الحیازه (6) در نصب شبکه و امثال آن، پس هرگاه مالک شبکه قبل از وقوع صید در شبکه بمیرد حق ملکیت صیدی که در شبکه بیفتد منتقل به وارث مالک شبکه می شود، و ورثه، مالک آن صید می شوند به مجرد وقوع در شبکه.

ص: 12

1- اقوا آن است که آنچه زن از آن محروم است، و حبوه که غیر ولد اکبر از آن محروم است اگر میت در زمان حیات خریده باشد و خیار داشته باشد، از برای زوجه در فرض اول و سایر ورثه در فرض دوم خیار باشد. و پس از اعمال خیار به اجتماع جمیع ورثه برفسخ، زن از ثَمَن آن، ربع یا ثَمَن خود را می برد و سایر ورثه نیز از ثَمَن حبوه ارث خود را می برند. و اگر میت فروخته باشد به بیع خیاری آنچه را که زن از آن محروم است و همچنین حبوه را، از برای زن در فرض اول، و ورثه در فرض دوم، ظاهراً خیار نباشد، و خیار در حبوه منحصر به ولد اکبر است.

2- مگر آن که قید مباشرت و اختصاص شده باشد.

3- اشکالی نیست در این که اخوه و اخوات مادری از دیه ارث نمی برند، و در غیر آنها از خویشاوندان مادری محل اشکال است؛ گرچه اقرب آن است که آنها هم ارث نمی برند.

4- گذشت که خویشاوندان مادری ارث نمی برند.

5- ارث لعان معلوم نیست.

6- وارث مالک صید می شود، لکن به اعتبار انتقال حق الحیازه بودن، محل تأمل است.

ومنها: حق ولاء العتق، پس هرگاه عتق بمیرد و وارث نسبی نداشته باشد و معتق هم حیات نداشته باشد، وارث معتق از عتق ارث می برد به تفصیلی که در محالش مذکور است.

ومنها: حق السبق در مباحات در بعضی از موارد آن که ارث برده می شود، مثل آن که کسی در اراضی مباحه از رودخانه یا از شطی نهری احداث نماید و هنوز به مقصد نرسیده، احداث کننده بمیرد پس حق السبق منتقل به وارث او می شود ظاهراً.

ومنها: حق قبول الوصیه (1)، در صورتی که موصی له قبل الرد والقبول بمیرد، حق القبول منتقل به وارث موصی له می شود.

ومنها: حق التحجیر، پس هرگاه مورث موضعی را تحجیر نموده باشد و بمیرد حق التحجیر منتقل به وارث او می شود.

ومنها: حق الالتقاط (2)، هرگاه کسی چیزی را که قابل ملکیت است بیابد و قبل از تملک بمیرد حق التملک منتقل به وارث ملتقط می شود.

مطلب دوم

در ذکر حقوقی است که استحقاق ورثه آن حقوق را، نه از جهت شمول ادله ارث

ص: 13

1- حق بودن و قابل اسقاط بودن آن معلوم نیست، لکن ورثه، قائم مقام میت می شوند در قبول، بلی اگر اسقاط برگردد به رد وصیت، موجب ابطال می شود در بعض موارد.

2- حق التقاط به این معنی که ورثه در احکام لقطه، قائم مقام میت شوند ثابت نیست، لکن در مواردی که برای مورث است حق تملک، این حق به وارث منتقل می شود ولی خالی از اشکال نیست. و احتیاط واجب آن است که تملک نکنند و اگر مورث پیش از تمام کردن تعریف بمیرد حقی برای وارث نیست، و ظاهراً آن مال حکم مجهول المالك را پیدا کند.

است، بلکه از جهت انتقال و مورث شدن متعلق آن حقوق می باشد به وارث:

منها: حق المطالبه از قرض دار، پس هرگاه طلبکار بمیرد، وارث او حق المطالبه دارد به تبع انتقال اصل طلب به وارث، و از این قبیل است نذر نتیجه (1)، مثل آن که شخص نذر کند ده تومان از مال من یا بر ذمه من برای زید باشد و زید هم قبول کند و قبل از گرفتن ده تومان زید بمیرد، پس حق المطالبه ده تومان منتقل به وارث زید می شود به تبع انتقال ده تومان به ایشان و چنانچه بر نادر واجب بود دادن ده تومان به زید، حال هم واجب است دادن آن را به ورثه زید.

ومنھا: حق الرهن (2)، پس هرگاه طلبکار مثلاً خانه قرض دار را رهن گرفته باشد و طلبکار بمیرد، پس طلب او منتقل می شود به ورثه او، و چون رهن متعلق است به دین، حق الرهن هم بالتبع منتقل می شود به ورثه مرتهن. و هرگاه رهن وکیل نمود مرتهن را در فروش عین مرهونه، وکالت در بیع منتقل به وارث طلبکار نمی شود؛ زیرا که (3) خصوصیت شخص وکیل در وکالت موضوعیت دارد و مقوم است، نه مورد.

ومنھا: حق الحریم (4)، پس هرگاه مالک قناتی مثلاً بمیرد، قنات مال ورثه او می شود و بالتبع حق الحریم هم منتقل به ورثه او می شود.

ومنھا: حق الدعوی (5) و حق استحلاف منکر و حق حضور مدعی علیه در مجلسی

ص: 14

-
- 1- صحیح نذر نتیجه مشکل است و بر فرض صحت، قبول مندور له معتبر نیست.
 - 2- ظاهر آن است که حق رهن از قبیل اول است؛ گرچه در زمینه قرض است و با اداء آن یا ابراء آن ساقط می شود لکن در جعل و اسقاط مستقل است، به این معنی که در جعل تابع قرض نیست، بلکه در مورد قرض است و خودش مستقلاً قابل اسقاط است و انتقال آن به ورثه تبعی نیست بلکه با هم منتقل می شوند.
 - 3- بلکه برای آن که وکالت از حقوق نیست که منتقل شود.
 - 4- بعید نیست که حریم از حقوق نباشد، بلکه يك نحو ملك ضعيفی باشد.
 - 5- انتقال حق دعوی و حق استحلاف منکر به ورثه مدعی، تبع انتقال فعلی چیزی به آنها نیست و انتقال مدعی به، به ورثه مدعی علیه در ظاهر شرع مربوط به انتقال حق دعوی و استحلاف منکر نیست، بلی تبع انتقال به فرض و تقدیر است.

که مدعی اقامه شهود می کند و حق جرح الشهود؛ بالجمله در مواردی که مدعی به، منتقل به وارث می شود، پس به موت مدعی در دو فرض اول و به موت مدعی علیه در دو فرض اخیر، این حقوق منتقل می شود به وارث آنها به تبع انتقال مدعی به به ایشان و گردیدن ورثه، مدعی در دو فرض اول و مدعی علیهم در دو فرض اخیر.

مطلب سوم

در ذکر حقوقی است که ارث برده نمی شوند بالاصاله و نه بالتبع و آن هر حقی است که قائم به شخص خاص یا به عنوان خاصی باشد؛ به حیثیتی که خصوصیت شخص یا عنوان موضوع و مقوم باشد، نه مورد:

منها: حق التولیه (1)، منها: حق النظاره، و منها: حق القیمومه والولایه، و منها: حق الوصایه، و منها: حق الوکاله؛ چون اینها حقوق و منصب هایی می باشند که واقف یا شارع مقدس یا ولی یا موصی یا موکل به جهت شخص خاصی یا عنوان خاصی بخصوصیته قرار داده، پس از ذی الحق منتقل نمی شود به وارث او.

و منها: حق المضاجعه، و منها: حق الرجوع به مطلقه رجعیه (2)، و منها: حق النفقه و الکسوة و المسکن.

و منها: حق الاختیار (3)، در صورتی که زوج اسلام بیاورد در حالتی که زیاده از چهار زن داشته باشد یا در حالتی که جمع بین الأختین نموده باشد. و همچنین در صورتی که زوج یکی از زوجاتش را بلا تعیین مطلقه نموده باشد و قبل از اختیار، زوج بمیرد؛ چون اینها حقوقی هستند قائم به عنوان زوج و زوجه، پس قابل انتقال به وارث نخواهد بود.

ص: 15

1- هیچ يك از اینها از قبیل حقوق نیستند، بلی هر يك مستتبع حقوقی هستند و به موت مورث، خود آنها و حقوق تابعه آنها منتقل به وارث نمی شوند.

2- جواز رجوع به مطلقه رجعیه از احکام است نه حقوق.

3- حق بودن اینها محل تأمل است، و طلاق غیر معینه صحیح نیست بنابر اقوا.

ومنها: حق الحضانه، که حق خصوص مادر است تا زمان کبارت اولاد در صورت نبودن پدر. و اما در حیات پدر پس در پسر تا دو سال است (1) و در دختر تا هفت سال، مادامی که مادر شوهر نکرده باشد.

ومنها: حق المآه (2)، به شرایطی که در محاش مذکور است؛ چون حق عنوانِ مرور کننده است.

ومنها: حق ولاءِ ضمانِ الجریره علی المشهور، چون حقی است از برای ضامنِ جریره به عنوان آنه ضامن.

ومنها: حق السبق در مثل مسجد و مدرسه و رباط، چون این گونه حق، حقی است از برای موقوف علیهم، مادام الحیاة و بقاء الشخص و العنوان.

مطلب چهارم

در ذکر حقوقی است که مورث نمی شوند از جهت آن که مرجع آنها به حکم است نه حق؛ اگرچه در بعضی از موارد نظیر همان حکم که از برای مورث بود از برای ورثه نیز ثابت می شود به جهت تحقق موضوع آن حکم:

منها: حق التصرف و انتفاع به اموال، چون به موت مورث جایز می شود برای وارث تصرف و انتفاع به اموال متخلفه از مورث بعد از دیون و واجبات از تجهیز و وصیت های او، و این جواز تصرف نه به وراثت از میت است بلکه به جهت آن است که اموال به موت مورث منتقل می شود به ورثه او، و «الناس مسلطون علی أموالهم».

ومنها: حق الاجازه در عقد فضولی، هرگاه مالک قبل الاجازه بمیرد از برای ورثه

ص: 16

1- با شرایطی که در محل خود مذکور است و در صورتی که از شیر بریده شده باشد حق ساقط نمی شود علی الاحوط، و حق حضانت اگر چه در صورت فوت مادر با پدر است و با فوت هر دو با خویشاوندان است به نحوی که در محل خود مذکور است، لکن به نحو ارث نیست.

2- جایز است شرعاً از برای مرور کننده با شرایطش خوردن، لکن حق نیست و قابل اسقاط و نقل هم نیست.

است که عقد فضولی واقع بر آنچه را که منتقل به ایشان می شود اجازه بنمایند(1) علی احتمال، چنانچه از برای خود مورث اجازه اش جایز بود.

ومنها: حق النذر در موردی که ناذر نذر کند ده تومان به زید بدهد، پس دادن ده تومان به زید واجب است، نه آن که این نذر حقی بیاورد از برای منذور له و این حق منتقل به وارث او بشود، بلکه هرگاه منذور له بمیرد واجب نخواهد بود بر ناذر که ده تومان را به وارث او بدهد. بلی هرگاه نذر نتیجه(2) نماید از قبیل قسم دوم خواهد بود که گفتیم عین منذوره به نذر، ملک منذور له می شود و به موت منذور له ملک وارث او می شود، و واجب است بر ناذر دادن او را به منذور له با حیات او و به وارث او بعد از ممات او.

ومنها: حق القبول است که به معنای جواز القبول است، پس هرگاه مشتری بعد الايجاب و قبل القبول بمیرد، این حکم منتقل به وارث او نمی شود، مگر در موصی له که ورثه او حق قبول(3) وصیتی را که برای او شده ارث می برند.

ومنها: حق الرجوع در عقود جایزه مثل هبه، جایزه و ودیعه و جعاله و هدیه و وکالت و وصیت و شرکت و عاریه و معامله معاطاتی، که معنای حق الرجوع در این موارد جواز الرجوع است، نه حق به معنای مصطلح که قابل اسقاط است.

ومنها: حق نفقة الاقارب والمماليك والمضطرین که معنای آن وجوب انفاق بر آنها می باشد، نه آن که به ترك انفاق برای آنها بر ذمه من علیه الانفاق، حقی قرار بگیرد که لازم التدارك باشد، به خلاف نفقة زوجه که به ترك انفاق، زوجه مستحق تدارك است بر زوج و طلبکار می شود از او.

مخفی نماند که فرق بین حق و حکم - که در سه قسم اول گفته شد حق است و در

ص: 17

1- تأثیر اجازه آنها محل اشکال بلکه منع است.

2- بر فرض صحّت، و آن محل اشکال است چنانچه گذشت.

3- گذشت اشکال در حق بودن آن، لکن ورثه بی اشکال قائم مقام مورث می شوند.

قسم چهارم گفته شد حکم است - آن است که حق، مرتبه ضعیفه و نحوه ای است از ملکیت(1) و لذا اهل عرف ذو الخیار را مثلاً مالک شیئی می بینند که امر آن شیء را به دست او می دانند، نظیر ملکیت اعیان و اموال. به خلاف حکم که آن، غیر انشایی از شارع مقدس نیست و مکلف را واجد شیئی نمی بینند که امر آن شیء به دست او باشد، مثل جواز خوردن و آشامیدن. و ضابطه کلیه که معرف این دو باشد در دست نیست، و گاهی به ادله و آثار از یکدیگر ممتاز می شوند، مثل جواز نقل و جواز اسقاط و موژث بودن آن، که هر یک از این سه امر از علائم و آثار حقیقت و حکم شرعی قابل هیچ یک از این علائم و آثار نیست.

مطلب پنجم

در ذکر حقوق قابل اسقاط و غیر قابل آن و بعضی از احکام متعلقه به اسقاط حقوقی که قابل اسقاطند، و ذکر می شوند در ضمن چند مسأله:

مسأله 1 - بدان که حقوق مرقومه در مطلب اول و مطلب دوم قابل اسقاطند(2) لذاتها، و اما حقوق مرقومه در مطلب سوم، بعضی قابل اسقاط هستند و به اسقاط ساقط می شوند:

منها: حق النفقہ والكسوة والسكنی والمضاجعة در زوجه که قابل اسقاطند.

ومنھا: حق الحضانه علی الظاهر.

ومنھا: حق السبق که قابل سقوط است به اعراض نمودن.

ومنھا: حق التولیه(3) و حق النظاره و حق القیمومه، اگر از قبل حاکم شرع باشند

ص: 18

1- معلوم نیست، بلکه اعتبار حق، غیر اعتبار ملک است.

2- اشکال در حق بودن و قابل اسقاط بودن بعض آنها گذشت.

3- گذشت که اینها از قبیل حقوق نیستند و اگر حاکم شرع کسی را منصوب کند به یکی از این عناوین قبول آن واجب نیست، بلی اگر در مواردی باشد که حکم حاکم نافذ است و حکم کند، لازم الاتباع است و باید قبول کند، و در مواردی که قبول واجب نیست بعد از قبول نیز می تواند رفع ید کند. و اگر از طرف واقف جعل تولیت و نظارت برای شخصی شود قبول واجب نیست و پس از قبول اگر در ضمن عقد وقف بر خود ناظر بوده، رد آن جایز نیست؛ مثل آن که وقف کند بر اشخاصی و اعقاب آنها و در ضمن وقف، تولیت یا نظارت را به یکی از آنها بدهد و او قبول کند. و اگر در ضمن وقف بر اجنبی تولیت و نظارت قرار دهد، رد جایز است اگرچه بعد از قبول. و اگر بر عنوانی مثل تاجر بلد یا اکبر اولاد قرار داد و حاکم به عنوان ولایت بر عنوان قبول کند، بر معنون لازم می شود قیام به امر و نمی تواند رد کند. و اگر اول سلسله مثل ولد اکبر اول قبول کند احوط آن است که خود او و دیگران قیام به امر کنند و رد نکنند و در صورت رد احوط آن است که با اجازه حاکم قیام کنند.

قابل سقوط به معنای رفع ید هستند. و اگر حق التولیه و حق النظاره از قبیل واقف باشند قابل اسقاط و رفع ید نیستند؛ چنانچه حق الوصایه بعد از موت موصی، لذاتها قابل اسقاط نیست؛ اعم از آن که وصیت به قیمومت باشد یا به امر دیگر.

ومنها: حق الوکاله، هرگاه در ضمن عقد لازمی نبوده باشد قابل اسقاط به معنای فسخ وکالت و رفع ید هست و هرگاه در ضمن عقد لازمی بوده باشد من له الحق می تواند اسقاط حق الوکاله را بنماید، دون من علیه الحق. و بعضی از حقوق مرقومه در مطلب سوم قابل اسقاط نیست و به اسقاط ساقط نمی شود:

ومنها: حق الرجوع⁽¹⁾ در مطلقه رجعیه.

ومنها: حق الولاء در ضامن جریره.

ومنها: حق المازّه.

ومنها: حق الاختیار که هیچ یک از اینها قابل اسقاط نیستند و به اسقاط ساقط نمی شوند، و اما حقوق مرقومه در مطلب چهارم در واقع آنها حکمند نه حق، و لذا نه قابل اسقاطند و نه قابل توریث.

مسأله 2 - هرگاه شرط فی ضمن العقد به این عنوان باشد که شرط مصالحه نماید

ص: 19

1- حق نبودن آن و همچنین حق نبودن جواز اکل مازّه و اختیار زوجه گذشت، بلکه حق بودن ولاء ضامن نیز خالی از اشکال نیست.

منزل خود را به هزار تومان مثلاً و شرط بنماید که مشروطٌ علیه مآل الصلح یا معادل آن را کلاً أم بعضاً در حیات یا بعد از موت او، در مصارف معینه صرف نماید، پس شرط می تواند حق الشرط را اسقاط نماید و بعد الاسقاط حق اخذ مآل الصلح را از مُصالح له دارد و ورثه شرط هم بعد از فوت شرط در این فرض می توانند(1) اسقاط شرط بنمایند. لکن هرگاه شرط صرف، بعد از فوت شرط بوده باشد، بعید نیست که شرط این نحو از شرایط مفید باشد فایده وصیت را، بلکه می توان گفت این نحو از شرط وصیت است یا التزام مشروطٌ علیه را بر عمل نمودن به آن، پس در این فرض هرگاه ورثه حق الشرط را اسقاط نمودند، حکم نمی شود علی الاطلاق به استحقاق ورثه مآل الصلح را، بلکه باید در صورت مرقومه احکام وصیت را جاری نمود.

مسأله 3 - هرگاه شرط فی ضمن العقد به این عنوان باشد که شرط نیز مثلاً منزل خود را مصالحه محاباتی بنماید به يك سير نبات، و در ضمن مصالحه شرایط مالیه یا شرایط فعلی نموده باشد که یئذل بازائه المال، پس شرط می تواند حق الشرط را اسقاط نماید و بعد از اسقاط نفعی به حال شرط ندارد، بلکه نفعش به حال مُصالح له - که مشروطٌ علیه است - خواهد بود. بلی اگر شرط حق الشرط را در این فرض اسقاط به عوض بنماید به عنوان صلح، باید مشروطٌ علیه عوض را به شرط بدهد و ورثه شرط هم بعد از فوت شرط در فرض مسأله می توانند(2) اسقاط شرط بنمایند، مگر در صورتی که شرط کرده باشد مُصالح بر مُتصالح که بعد از فوت من مقدار معینی از مال خود از معادل عین الصلح، در خمس و سهم امام زمان - ارواح العالمین له الفداء - و در استیجار حج و صوم و صلاة و سایر مصالح راجعه به مصالح مُصالح له صرف نماید،

ص: 20

1- در اموری که مربوط به مصالح میت باشد یا شروطی که ورثه از آنها منتفع نمی شوند ورثه حق اسقاط ندارند، لکن ظاهر آن است که اگر شرط کرد مآل الصلح را به مصرف خود یا خیرات برساند بعد از موت، این وصیت است و در ثلث نافذ است در صورتی که ورثه اجازه ندهند، و در این صورت باید زاید بر ثلث را به ورثه بدهد و ثلث را در مصارفی که وصیت نموده صرف کند.

2- مگر در اموری که گذشت، بنابراین شرایط مذکوره را نمی توانند اسقاط کنند.

پس در این صورت ورثه شرط نمی توانند اسقاط این نحو از شرایط را بنمایند چون در اسقاط این نحو از شرایط تقویت حق دین و میت خواهد بود.

مسأله 4 - بدان که علاوه بر آنچه گذشت، در بعضی از صور دیگر نیز ورثه نمی توانند حقوق متخلفه از مورث خود را اسقاط نمایند:

منها: در صورتی که مقدار واجب از تجهیز میت - که مورث است - توقف داشته باشد بر معاوضه حقوق، و من علیه الحق نیز راضی به معاوضه باشد، پس در این صورت ورثه نمی توانند ما بحذاء آن را از حقوق اسقاط مجانی بنمایند با امکان صرف عوض در تجهیز.

ومنها: در صورتی که مورث دین مستوعب داشته باشد حتی نسبت به حقوق متخلفه از او، و در اسقاط ورثه هم ضرر به دین باشد که در این صورت ورثه قبل از اداء دین نمی توانند حقوق متخلفه یا بعض آن را اسقاط نمایند، مگر به رضایت دین؛ چون حقوق هم به مثل اموال متعلق حق دین می شود. بلی هرگاه فرض شود که اسقاط حقوق ضرری به دین ندارد بعید نیست که ورثه حق اسقاط داشته باشند، مثل آن که اسقاط نمایند به عنوان صلح با من علیه الحق به عوضی (1) که آن عوض مساوی باشد با مالیت شرط یا زیادتر، پس در این صورت ورثه می توانند اسقاط حق بنمایند به عوض برای اداء دین، و بر فرض اسقاط، آن عوض متعلق حق دین خواهد بود مثل سایر ترکه میت. و هرگاه ورثه ایا نمودند از اسقاط به عوض مزبور و دین هم مطالبه آن را بنمایند، حاکم شرع اسقاط می نماید به عوض، لکن این اسقاط به عوض با رضایت من علیه الحق است و هرگاه من علیه الحق راضی به معاوضه نباشد، نمی توانند دین یا ورثه من له الحق یا حاکم شرع، من علیه الحق را مجبور بنمایند به معاوضه.

ومنها: در صورتی که من له الحق - که مورث باشد - وصیت به ثلث دارایی حین

ص: 21

1- بلکه نمی توانند بدون اذن دین.

الفوتش نموده باشد، پس ثلث از حقوق متخلفه⁽¹⁾ از مورث متعلق وصیت خواهد بود، و ورثه حق اسقاط زیاده از دو ثلث از حقوق متخلفه از مورثشان را ندارند.

مسئله 5 - هرگاه در ضمن عقد لازمی شرایطی شده باشد، پس شارط و ورثه او⁽²⁾ می توانند بعضی از شرایط را اسقاط نمایند دون بعضی؛ چون حق اگرچه گفته شده که امر بسیطی است و قابل تجزیه نیست و لکن در مانحن فیه منحل به حقوق می شود.

مسئله 6 - معلوم شد که حقوق لذاتها قابل اسقاطند و ذی الحق می تواند اسقاط آن بنماید اگرچه مستلزم سلب نفعی از غیر بوده باشد، مثل آن که شرط نموده باشد در ضمن عقد الصلح که مُصالحُ له ده تومان به زید بدهد، پس شارط و ورثه او⁽³⁾ بعد از فوت او می توانند این شرط را اسقاط نمایند و بر فرض اسقاط ذی الحقّ اُولی یا ورثه او این حقوق مورثه را، دیگر نمی توانند اظهار ندامت نموده رجوع بنمایند.

مسئله 7 - هرگاه مَنْ لَهُ الْحَقُّ یا ورثه یا دِیَانِ او ملتفت نباشند که حقی مثلاً بر زید دارند یا جاهل به حق خود یا به حکم باشند و ندانند که می توانند شرعاً حقوق خود را اسقاط نمایند به عوض یا اسقاط نمایند و مَالُ الصَّلْحِ یا معادل آن را به جهت خود استیفاء نمایند، پس قبل از التفتات مَنْ لَهُ الْحَقُّ، می تواند مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ عمل به شرایط بنماید که موضوعی از برای اسقاط حق از برای مَنْ لَهُ الْحَقُّ نماند. و اعلام نمودن مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ مَنْ لَهُ الْحَقُّ را که چنین حقی نزد من داری، لازم نیست؛ اگرچه ترك اعلام در مثل بیع خیاری و نحو آن مؤدّی به لزوم معامله بشود. چنانچه جایز است از برای

ص: 22

1- حقوق تقسیط نمی شوند و وصیت به ثلث شامل آنها نیست، لکن اگر تصریح به ثلث حقوقی کند که متعلّق آنها تقسیط بردار است منصرف به ثلث متعلّق می شود.

2- در مواردی که ورثه حق دارند نه غیر آن؛ چنانچه گذشت.

3- ورثه نمی توانند؛ چنانچه گذشت.

مشتری تصرف غیر ناقلانه (1) نمودن در مبیع به بیع خیاری با غفلت یا نسیانِ بایع یا ورثه یا دِیان، یا جهلِ ورثه و دِیان به حق الخیار.

مطلب ششم

در کیفیتِ ارث بردنِ ورثه متعدده حقوقِ مرقومه در مطلب اول و دوم را، و آن ذکر می شود در ضمن چند مسأله:

مسأله 1 - در کیفیت ارث بردنِ ورثه متعدده، حق الخیار را و آن به چند نحو محتمل است:

اول: (2) آن که مجموعُ الورثه مستحق باشند مجموعُ الحق را؛ که حق الخیار مالِ مجموعِ ورثه من حیثُ المجموع باشد که اگر مجموع ورثه متفقاً فسخ نمودند فسخ می شود و الا فلا. و همین مختار شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - می باشد و جهت آن، آن است که حقوق مثل اموال نیست که قابل تجزیه باشد، پس مقتضای ادله ارثِ حقوق، ثبوتِ مجموعِ الحق است از برای مجموعِ ورثه. و محتمل است بر این فرض که هرگاه بعضی از ورثه اسقاطِ حق خود نمودند، حق خیارِ فسخ از برای بقیه ورثه بوده باشد؛ اعم از آن که بقیه ورثه متعدد باشند یا متحد.

دوم: آن که این حق هم مثل اموال بین ورثه قسمت شود و هر يك از ورثه به همان نسبت ارشان از اموال، از این حق هم ارث برند و هر يك در حصه خود خیار مستقلى داشته باشند، غایه الامر آن که هرگاه بعضی از ورثه فسخ نمودند و بعضی امضاء، پس از برای طرفِ دیگر عقد، خیار تبعض خواهد بود. و این احتمال مختار مرحوم آقا سید محمد کاظم طباطبایی - رحمة الله علیه - است و جهتش آن است که خیار اگرچه از حقوق است و حقوق هم قابل تجزیه نیستند، لکن نسبت به متعلق خود تجزیه

ص: 23

1- در غیر بیع شرط، تصرف مطلقاً جایز است.

2- این احتمال اقوا است.

می شود، مانند آن که دو نفر صفتقه واحده را بخرند به بیع واحد، پس به تحقق موجبی از موجبات خیار، هر يك، نسبت به سهم خود خیار فسخ دارند.

سوم: آن که هر يك از ورثه مستقلاً حق فسخ کل را دارند، مثل مورثشان، پس اگر يك نفر از ورثه فسخ نمود، معامله فسخ می شود مطلقاً؛ اعم از آن که بقیه اجازه نمایند

یا فسخ. و بر فرض اجازه بقیه؛ اجازه مقدم بر فسخ باشد یا مقارن یا مؤخر، نظیر خیار مجلس از برای هر يك از متبایعین که اگر يك نفر فسخ نمود معامله مطلقاً باطل می شود و لکن به اجازه يك نفر، معامله، معامله لازم به قول مطلق نمی شود. و این احتمال مختار مرحوم علامه است در «قواعد» و فخر المحققین در «ایضاح» و شهیدین در «دروس» و «مسالك»، و مانعی نیست از این که حق فسخ معامله که مال يك نفر که مورث بود، به موت او تمام الحقی مال هر يك از ورثه متعدده بشود، مثل حق القذف بعد از فوت مقذوف با تعدد ورثه؛ چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

چهارم: آن که خیار فسخ و امضاء قائم باشد به ماهیه الوارث و بطبیعت؛ اعم از آن که متحد باشد یا متعدد، نه آن که خیار فسخ و امضاء قائم باشد به مجموع الوارثه من

حيث المجموع؛ چنانچه مقتضای احتمال اول بود، و نه به تقسیط حق الخیار بین ورثه؛ چنانچه مقتضای احتمال دوم بود، و نه به تفصیلی بین فسخ و امضاء که حق الفسخ در کل مال هر يك از ورثه باشد مستقلاً و اما حق الامضاء مال مجموع ورثه باشد من حيث المجموع؛ چنانچه مقتضای احتمال سوم بود، بلکه بنابراین احتمال چهارم گفته می شود که اگر در يك وقت همه اجازه نمودند، یا مقدم اجازه بود؛ چه بعد دیگران فسخ نمایند یا سکوت نمایند، معامله لازم می شود. و اگر در يك وقت همه فسخ نمودند یا مقدم فسخ بود؛ چه بعد دیگران اجازه نمایند یا سکوت نمایند، معامله منفسخ خواهد بود. و اگر در يك وقت بعضی فسخ نمودند و بعضی امضاء، مسأله محل تأمل و اشکال خواهد بود.

و مخفی نماند که بر فرض انفساخ کل به فسخ بعضی از ورثه، چنانچه مقتضای

احتمال سوم و چهارم بود، مأخوذ بالفسخ مال همه ورثه خواهد بود ما عداى زوجه(1)؛ به تفصیلی که در محل خود خواهد آمد، نه مال خصوص فسخ کننده.

مسأله 2- در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق الشرط و حق الشفعه و حق القذف و حق الحریم و حق الالتقاط و حق الرهانه را - در صورت رهن نمودن به حیثیتی که فك نشود مگر به اداء كل دين - و حق السبق در مباحات - در موردی که ارث برده می شود - که در این هفت قسم از حقوق، هر يك از ورثه نسبت به حصه خود حق الارث دارند، لکن هرگاه بعضی از ورثه حق خود را اسقاط نمود، تمام حق از برای بقیه ورثه خواهد بود(2)، بلی زوج قاذف حق القذف را ارث نمی برد.

مسأله 3- در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق قبول الوصیه و حق التحجیر و حق الحیازه و حق ولاء العتق و حق السکنی و الرقبی و العمری و حق المطالبه را، که در این شش قسم از حقوق، کیفیت توریثشان به عنوان توزیع است.

مسأله 4- در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق القصاص را، پس اگر حق ورثه متعدد يك مقتول بوده باشد، و بعضی از ورثه حق خود را اسقاط یا تبدیل به دیه بنمایند، بقیه از ورثه حق قصاص دارند، لکن باید قصاص کننده به ورثه مقتص منه(3) مقدار حصه عفو کننده یا تبدیل کننده به دیه را بدهد. و اگر قصاص حق ورثه دو مقتول بر يك قاتل باشد، پس ورثه هر دو مقتول حق قصاص دارند، و هرگاه وارث يك مقتول عفو یا تبدیل به دیه نماید، وارث مقتول دیگر می تواند قصاص نماید، بدون آن که چیزی به ورثه مقتص منه بدهد. والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

ص: 25

1- محتاج به تأمل است، لکن مبنی باطل است.

2- ارث بردن ورثه به نحو حصص، و حق بودن اینها، و قابل اسقاط بودن، و با اسقاط برای بقیه ورثه تمام حق بودن، مورد اشکال و منع است. و بالجمله این امور سبعة به يك نحو نیستند، مثلاً در حق قذف هر يك از ورثه ولایت تامه دارند به مطالبه؛ چه دیگری مطالبه کند یا نه؛ ببخشند یا نه.

3- یا به خودش، و در صورتی که خودش بخواد باید به او بدهند.

در بیان درجه ارث نسبت به سایر مصارف ترکه میت

بدان که از برای ترکه میت شش مصرف است مرتب، که با بودن مصرف مقدم، نمی توان ترکه را صرف در مصارف مؤخره نمود؛ با فرض تراحم و عدم امکان جمع:

اول از آن مصارف: حقوق متعلقه به عین ترکه است؛ از قبیل خمس و زکات متعلقه به عین ترکه، نه به ذمه میت، مثل آن که مالک بعد از تعلق خمس و زکات و وجوب آن در اموالش مازاد از خمس و زکات را تلف نمود و مرد، پس زکات و خمس مقدمند بر مصارف بعد، اگرچه محتمل است که از قبیل کسر مشاع(1) باشد نه کلی خارجی. بلی متولی رسانیدن زکات که والی عام باشد می تواند از زکات، تجهیز نماید آن میت را و زکات حساب کند من باب فی سبیل الله(2). و مثل خمس و زکات متعلقه به اعیان ترکه است، عین منذوره(3) و محلوب علیها در نذر و حلف مطلق و یا مشروط با حصول

ص: 27

-
- 1- این احتمال اقوا است، بنابراین در مقدار باقیمانده فقرا به طور اشاعه شریک هستند و مقدار تلف شده دین است بر ذمه میت. و در مقدار مشترك، حق تجهیز مقدم است بر اداء دین، و مال فقرا باید به آنها رد شود و با آن تجهیز جایز نیست.
 - 2- اگر سبیل الله مطلق خیرات باشد، و آن مشکل است، لکن تجهیز آن از بیت المال جایز است.
 - 3- بر فرض صحیح نذر نتیجه تقدم آن بی اشکال است، لکن صحیح نذر نتیجه محل اشکال است، و در نذر فعل ظاهراً تجهیز مقدم باشد.

شرطش. اگرچه احتمال می رود که اگر منذور و محلوف علیها را به قبضِ مستحق نداده باشد، لوازمات تجهیز مقدم باشد بر وفا به نذر و حلف.

و اما اگر تركه میت متعلق حق غیر باشد، مثل حق غرماء در فلس و حق الرهانه و حق الجنایه، پس در تقدیم آن بر تجهیز میت اشکال است (1).

دوم از آن مصارف، اگر زیاد آمد از مصرف اول: آن چیزی است که تجهیز میت توقف بر آن دارد؛ از بذل مالی که واجب نیست بر نوع مکلفین بذل نمودن آن را، از قبیل قدر واجب (2) از کفن و سدر و کافور و آب غسل و زمین قبر یا ثمن آنها، یا ثمن بعضی از آنها اگر یافت نشود مجانی (3) یا متبرع بها، و از قبیل آنچه اخذ می شود ظلماً به جهت دفن در زمین مباح یا به جهت تغسیل و تکفین و به جهت سایر امور لازمه تجهیز، و از قبیل آنچه اخذ می شود به جهت اختیار مکان یا کفن مناسبی که اگر اختیار آن مکان و آن پارچه نشود به جهت تغسیل یا دفن یا کفن آن میت، موجب هتك احترام و ذلت و حقارت آن میت خواهد بود، و هكذا سایر مخارج لازمه ولو به ملاحظه شئون میت که در ترکش موجب ذلت و حقارت او بوده باشد، که تمام اینها مقدمند بر مصارف متأخره؛ اگرچه احتیاط در آنچه اخذ می شود ظلماً یا به ملاحظه احترامات و حفظ شئون میت به راضی نمودن دیان بر فرض مزاحمت و محسوب نداشتن بر صغار ورثه مطلقاً، به غایت مطلوب است.

و بدان که مثل تعزیه داری و دفن در رواق مطهر معصومین - صلوات الله علیهم أجمعین - از تركه میت برداشته نمی شود؛ چون اینها از احتراماتی نیست که

ص: 28

1- اشکالی در تقدیم تجهیز بر حق غرماء و حق الرهانه نیست، و اقرب تقدم حق الجنایه است، گرچه خالی از اشکال نیست.

2- بلکه قدر متعارف به حسب شئون میت از تمام چیزهایی که میت محتاج به آن است و از مؤنه تجهیز است.

3- در صورتی که مخالف احترام و شئون میت نباشد و اگر موردی باشد که موجب هتك میت شود پس آنچه مربوط به دفن است، مراعات آن از اصل مال میت باید بشود.

ترکش موجب ذلت و حقارت میت بشود، بلکه موجب حقارت بازماندگان او خواهد بود.

مسأله - اگر میت ترکه ای نداشت که صرف تجهیزش بشود، و متبرّعی هم یافت نشود، پس از بیت المال مسلمین، اگر از خراج اراضی مفتوحة العنوه و از زکاتِ عنوانِ سهمِ سبیل الله (1) یافت شود، تجهیز می شود. و بر سایر مکلفین لازم نیست بذل؛ ولو بر اولاد میت، مگر کفن زوجه و مملوک که بر زوج و مالک است.

مسأله - آنچه واجب است از امور میت بر نوع مکلفین کفایه، اخذ اجرت برای آنها حرام است؛ چه واجب تعبّدی باشد از قبیل نماز بر جنازه خواندن و غسل دادن، و چه واجب توصلی (2) از قبیل استقبال نمودن میت را در حال احتضار و حمل جنازه و حنوط نمودن و کفن کردن و قبر کردن و دفن نمودن. بلی، اگر ولیّ میت خصوصیت زایده بر قدر واجب را امر نماید؛ نظیر حفر قبر زیاده بر قدر واجب یا حمل جنازه را به کیفیت خاصه، پس اجرت گرفتن برای آن خصوصیات زایده اشکالی ندارد، لکن از ترکه صرف نخواهد شد مگر به اذن کبار ورثه از سهم خودشان. و اگر در امور واجبه متبرّعی یافت نشود و اجبار مکلفین هم ممکن نباشد، پس در واجبات غیر تعبّدی، دادن اجرت جایز است و از اصل ترکه محسوب می شود علی الاقوی؛ اگرچه بر گیرنده حرام خواهد بود (3)، بلکه همچنین است اگر مکلف امتناع بنماید از تغسیلی که واجب تعبّدی است مگر به اجرت (4).

سوم از آن مصارف، اگر ترکه زیاد آمد از دو مصرف سابق: دیونی است که بر ذمه

ص: 29

1- گذشت اشکال در سبیل الله، و وجوب تجهیز از بیت المال نیز ثابت نیست.

2- حرمت اخذ اجرت بر واجبات توصلیه ثابت نیست و بر واجبات کفائیه ولو تعبّدی نیز محل اشکال است، لکن احتیاط در آن ترك نشود و در اول نیز احتیاط خوب است.

3- بلکه حرام نخواهد بود مطلقاً، چنانچه گذشت.

4- احوط آن است که اجرت را بر نفس واجب قرار ندهند، بلکه بر مقدمات آن قرار دهند.

میت است، از قبیل خمس و زکات و مندور(1) و محلوف علیهِ و معهود علیهِ که متعلق به ذمه میت باشد، و از قبیل کفارات و دیات و حج و سایر واجبات مالی، و از قبیل دیونی که بر ذمه میت باشد ولو دین مستوعب باشد؛ اگرچه در تقدیم تجهیز بر دین مستوعب اشکال است(2) و احتیاط به اذن گرفتن از دین ترك نشود.

چهارم از آن مصارف، اگر تركه زیاد آمد از سه مصرف سابق: وصیت های میت است که از ثلث مابقی تركه بعد از سه مصرف سابق خارج می شود. و اگر وصیت به زیاده از ثلث مابقی تركه نموده، پس در اخراج آن مقدار زاید، موقوف است به اذن و اجازه ورثه؛ چه قبل از موت مورث اجازه بنماید یا بعد الموت.

مسأله - اگر وصیت نمود به سه امر واجب مالی؛ از قبیل خمس و زکات و ردّ مظالم و کفارات و حج، و واجب بدنی؛ از قبیل صلاة و صوم، و مستحبات؛ از قبیل زیارت و قرآن خواندن و اطعام نمودن، و وصیت نکرده باشد که از خصوص ثلث بدهند، پس واجب مالی را از اصل مال می دهند؛ اعم از این که تصریح کرده باشد به وجوب اینها به این که بگوید: صد تومان خمس واجب بدهید، یا تصریح نکند و بگوید: صد تومان خمس بدهید، و ندانیم که وجوبی است یا احتیاطی یا استحبابی؛ چون ظاهر از کلام او اشتغال ذمه اش می باشد، بلی اگر معلوم باشد که مستحبی است از ثلث داده می شود.

مسأله - اگر وصیت کرده باشد که این سه امر را از خصوص ثلث بدهند و غرضش آن باشد که زیاده از ثلث، صرف در این سه مصرف نشود، پس در این

ص: 30

1- نذر و حلف و عهد بر اعطاء، از قبیل دین بر ذمه نیست علی الاقوی، و بر نتیجه محل اشکال است صحت آن، لکن نذر بر اعطاء و حلف و عهد بر آن، از واجبات مالیه است و از صلب مال اخراج می شود.

2- هیچ اشکالی نیست در تقدیم تجهیز بر دین مطلقاً.

فرض واجبات مالی را (1) از ثلث می دهند. و اگر زیاده بر ثلث باشد از اصل می دهند و بعد از اخراج واجبات مالی بقیه از ثلث ترکه میت - اگر چیزی از ثلث باقی باشد - صرف در واجب بدنی می شود. و اگر واجب بدنی زیاده بر ثلث باشد از اصل داده نمی شود، ولو میت ولد ذکور هم نداشته باشد، مثل آن که وصیت به مستحبات از اصل داده نمی شود بلکه اگر بعد از اخراج این دو، بقیه از ثلث را اگر چیزی زیاد بیاید صرف در مستحباتی که وصیت نموده خواهد شد؛ ولو در حین وصیت ذکرأ مقدم باشد بر واجب مالی و بدنی. و به همین ترتیب است اگر به دو امر از این سه امر وصیت کرده باشد.

مسأله - اگر وصیت به هر سه امر کرده باشد و غرضش (2) آن است که ثلث ترکه را در این سه مصرف بالسویه صرف کنند، و غرضش هم این نباشد که زیاده از ثلث صرف در این سه مصرف نشود، پس در صورت وفا و عدم مزاحمت اشکالی ندارد. و در صورت مزاحمت و عدم وفا، ثلث ترکه را بین هر سه بالسویه قسمت می نمایند. و اگر ثلث از ثلث، کفایت به واجبات مالی ننماید بقیه را از اصل ترکه می دهند، به خلاف واجب بدنی و متبرع بها، و چون اخراج وصیت بعد از دیون میت است، پس در این مسأله و امثال آن از صور وصیت به مقداری از کسور تسعه به جهت دین و غیر دین و مزاحمت با تمام دین، تعیین مقدار وصیت به این قسم است (3) که ملاحظه شود آنچه

ص: 31

-
- 1- واجبات چه مالی و چه غیر مالی بر تبرعات مقدم می باشند، لکن مالی بر غیر مالی تقدم ندارد و باید توزیع شود بین آنها. و در صورت نقصان ثلث نقیصه مالی را از اصل تتمیم کنند و غیر مالی ملغی می شود. و توزیع در صورتی است که بعضی از وصایا مقدم بر بعض نباشد و الا به مقدم باید عمل شود ثم المقدم. و در صورت نرسیدن ثلث، واجب مالی را از اصل می دهند و غیر مالی ملغی است.
 - 2- مجرد غرض موجب لزوم توزیع نمی شود، بلکه باید انشاء وصیت کند به این که ثلث بالسویه مصرف شود، تا لازم شود توزیع بالسویه.
 - 3- محتاج به محاسبه است.

وصیت نموده برای خصوص دین چه مقدار از کسور تسعه است بالاضافه به جمیع ترکه، و به مقدار کسر مشاع تحت آن بالاضافه به مقدار زاید بر آن مقدار زاید افزوده شود از مساوی دین، و از آن زاید با آنچه بر آن افزوده شده موصی به اخراج شود. پس در فرض مسأله هرگاه ترکه میت ده تومان باشد و دین او شش تومان و موصی به، ثلث ترکه که در این سه مصرف مرقوم صرف شود بالسویه، پس اولاً شش تومان که مساوی دین است موضوع شود، و زیاده بر دین که چهار تومان است پنج قران که ثمن او و کسر مشاع تحت تسعی است که برای دین معین نموده از مساوی دین برداشته می شود و بر مقدار زاید افزوده می شود، و از چهار تومان و نیم ثلث خارج می شود و به ضم نمودن ثلث ثلث را که پنج قران باشد به پنج تومان و نیم بقیه ترکه مساوی می شود باتمام دین، الباقی از ثلث که ده قران باشد، صرف می شود در دو مصرف دیگر بالسویه.

و هرگاه در همین فرض مرقوم وصیت بنماید که ثلث را صرف در دین و در واجبات بدنیه نماید بالسویه، پس زاید بر دین، چهار تومان است و هشت قران که خمس او، و کسر مشاع تحت سدسی است که برای دین معین نموده بر چهار تومان افزوده می شود، و از چهار تومان و هشت قران ثلث خارج می شود، و به ضم نمودن نصف ثلث که هشت قران باشد به پنج تومان و دو قران بقیه ترکه مساوی می شود باتمام دین، الباقی از ثلث که هشت قران باشد، صرف می شود در واجبات بدنیه.

مسأله - هرگاه وصیت نمود به چند امری که واجب بدنی است، یا به چند امر مستحب و ثلثش وفا نکند، پس اگر چند وصیت باشد، ابتدا می شود بالاول فالاول. و اگر يك وصیت باشد به چند امر، پس اگر آن امور قابل تبعض باشند، بالسویه قسمت می شود در صورتی که اجرتشان مساوی باشد، و بالنسبه قسمت می شود در صورتی که اجرتشان تفاوت داشته باشد؛ چنانچه هرگاه ترکه میت وفا نکند به واجبات مالی

باید ترکه را بین دینان بالنسبه تقسیط نمود.

مسأله - هرگاه واجب مالی و بدنی هر دو بر ذمه میت باشد و بدون وصیت از دنیا برود، پس واجب مالی از اصل ترکه داده می شود و از آن جمله است حَبَّةُ الْإِسْلَام. و اما واجب بدنی از ترکه داده نمی شود، بلکه اگر ولی دارد او باید به عمل آورد بشخصه او بنایبه آنچه از نماز و روزه ای که از او فوت شده باشد لعذر، بلکه مطلقاً علی الاحوط. (1)

مسأله - بدان که موصی می تواند وصیت بنماید به چیزی که باعث حرمان بعضی از ورثه بشود از ارث کلاً أم بعضاً، مثل آن که وصیت بنماید به اعیان منقوله که اعیان غیر منقوله به جهت وارثش بماند، و حال آن که این وصیت موجب حرمان زوجه است کلاً أم بعضاً، یا آن که ثلث خود را در اعیان حبه قرار دهد که موجب حرمان ولد اکبر بشود از حبه. و اما وصی، پس در وصیت مطلقه؛ نمی تواند اخراج ثلث را از خصوص منقولات یا از اعیان حبه بنماید، بلکه باید بالنسبه توزیع نماید. و همچنین دین و مؤنه تجهیز را علی الاحوط.

مسأله - متولی از برای اخراج این مصارف چهارگانه که گفته شد، اگر وصی مطلق داشته باشد، او خواهد بود، و همچنین اگر وصی در امور معینه داشته باشد، نسبت به آن امور. و اما در غیر آن امور و همچنین در موردی که ابداً وصی نداشته باشد، متولی اخراج ورثه (2) خواهند بود، بر فرض حضور و کبر و رشدشان. و اگر همه ورثه صغیر یا سفیه یا غایب باشند، این امور راجع خواهد بود به حاکم شرع و مأذون از قبل او، و اگر ممکن نباشد راجع خواهد بود به عدول المؤمنین. و اگر بعضی از ورثه کبیر و رشید و حاضر بوده باشند و بعضی دیگر صغیر یا سفیه یا غایب بوده باشند، به کبیر و رشید و حاضر، و ولی صغیر و سفیه و غایب امر راجع خواهد بود.

ص: 33

1- ترك نشود.

2- احتیاط در آن است که در قسم اول و چهارم به اذن حاکم یا وکیل او باشد.

پنجم از آن مصارف: حیوة پدر است که حق پسری است که وقت موت پدر، پسری بزرگ تر از آن نباشد. و اگر میت دو پسر داشته باشد از دو عیال به يك سن، اعیان حیوة را بین آن دو پسر باید بالسویه قسمت نمود.

مسأله - مراد به حیوة که از مال پدر باید مجاناً به اکبر ذکور از اولاد داده شود، چهار چیز است: لباس مستعمل پدر است هر قدر که باشد، نه آنچه دوخته لکن هنوز نپوشیده (1) یا به عنوان تجارت و کاسبی کردن پوشیده باشد، و قرآن است و انگشتر و شمشیر، و در صورت تعدد این سه، (2) هر کدام انتسابش به میت بیشتر باشد آن را حیوة می برد، و با تساوی در نسبت احتیاط به صلح و تراضی ترك نشود. و بعضی از علمای اعلام، از حیوة شمرده اند کتب هر چه باشد و سلاح و رحل و راحله میت را، و در صورت تعدد این سه، حکم انگشتر را خواهد داشت و احتیاط به مراعات فرمایش این بعض ترك نشود. و اگر عین حیوة یا بعضی از آنها در ترکه نباشد، قیمت آنها حیوة داده نمی شود.

مسأله - معتبر است (3) در حیوة بردن پسر بزرگ، آن که حیوة بعضی از ترکه میت باشد نه آن که ترکه منحصر باشد به عین حیوة، علی الاحوط. و اما بلوغ پسر و انفصالش حیثاً در حین موت پدر شرط نیست علی الاقوی، بلکه حیوة حمل را جدا می گذارند مثل ارثش تا حین انفصال. و اما در اشتراط عقل و رشد پسر تأمل است (4) و طریق احتیاط واضح است.

ص: 34

-
- 1- اگر برای پوشیدن دوخته باشد، از حیوة است.
 - 2- ظاهر آن است که با تعدد نیز حیوة محسوب است، در صورتی که مستعمل بالفعل یا مهبیای برای استعمال باشد. و در کتب و سلاح و رحل و راحله احتیاط به تصالح خیلی مطلوب است؛ گرچه حیوة نبودن آنها اقوا است.
 - 3- اقوا عدم اعتبار است.
 - 4- اقوا عدم اشتراط است.

مسأله - هرگاه تجهیز میت و دین او مزاحمت داشته باشد با اصل حبوه بردن؛ به آن که غیر حبوه به جهت تجهیزش کفایت نکند و یا دینش مستغرق باشد مثلاً، پس تجهیز و اداء دینش مقدم است بر حبوه بردن. بلی پسر بزرگ می تواند تجهیز و اداء دیون پدرش را از مال خود مجاناً بنماید و حبوه اش را هم ببرد. و اگر تجهیز و دیون میت مزاحمت با حبوه ندارد، از حبوه چیزی کسر داده نمی شود؛ اگرچه احوط (1) آن است که اکبر ذکور بالنسبه از حبوه هم سهم بدهد.

مسأله - هرگاه وصیت بنماید به عینی از اعیان ترکه؛ چه آن عین حبوه باشد یا غیر حبوه یا هر دو، پس اگر متعلق وصیت به مقدار ثلث از ترکه باشد یا کمتر، باید به وصیت عمل نمود، مقدم بر حبوه در صورت مزاحمت، و در عوض حبوه چیزی به پسر بزرگ داده نمی شود. و اگر متعلق وصیت زیادتر از ثلث است، پس در صورت عدم مزاحمت با حبوه در آن مقدار زاید، اجازه همه ورثه لازم است و پسر بزرگ هم حبوه را می برد، و در صورت مزاحمت با حبوه در مازاد از ثلث، نسبت به حبوه اجازه پسر بزرگ لازم است و در مازاد، نسبت به غیر حبوه اجازه همه ورثه لازم است. و تشخیص مقدار زیاده از هر يك معلوم است، مثل آن که میت وصیت بنماید به انگشتر و به منزلش، و قیمت این دو به اندازه نصف از ترکه باشد، پس مجموع متعلق وصیت سه سدس ترکه است، باید يك ثلث از انگشتر را پسر بزرگ اجازه بنماید و يك ثلث از منزل را همه ورثه، و اما نسبت به دو ثلث از انگشتر و از منزل که مطابق با ثلث از ترکه میت است وصیتش مُمضی است و هکذا.

مسأله - هرگاه وصیت نماید میت به مقدار معلومی، مثل آن که بگوید: صد تومان مخارج تعزیه داری من بنماید، یا به مقدار مشاعی، مثل نصف یا ثلث یا ربع مال مرا خرج خودم بکنید، در این دو فرض وصیت فی الجمله مزاحم با حبوه خواهد بود،

ص: 35

پس اگر آن مقدار به اندازهٔ ثلث یا کمتر از ثلث ترکه است باید به وصیت عمل بشود و از حبوهٔ پسر بزرگ به همان اندازه کسر داده می شود؛ اگر ثلث است، ثلث و اگر ربع است، ربع و هکذا. و اگر آن مقدار زیاده بر ثلث ترکه است، مثل آن که وصیت به صد تومان کرده و تمام دارایی میت دویست تومان است یا آن که وصیت به نصف ترکهٔ خود کرده باشد، پس به اندازهٔ ثلث از حبوه و غیر حبوه به وصیت عمل می شود و در مازاد، نسبت به حبوه از پسر بزرگ باید اجازه گرفت و نسبت به غیر حبوه از همهٔ ورثه.

ششم از آن مصارف، بعد از اخراج مصارف سابقه: ارث است؛ چنانچه مفصلاً ذکر خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

مقتضی ارث

اما مقتضی آن دو امر است: اول نسبت، دوم سبب.

اما انساب میت سه طبقه هستند مرتب: اول: خصوص ابویین و اولاد؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب. دوم: جد و جده (1) و اخوه و اخوات و اولاد اخوه و اخوات؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه به تقدیم الاقرب فالاقرب. سوم: عمومه (2) و عمّات و خئوله و خالات و اولاد آنها (3) ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه.

و اما اسباب، چهار مرتبه دارند: اول: زوجیت. دوم: ولاء عتق. سوم: ولاء ضمان جریره. چهارم: ولاء امامت، که این اسباب هم به غیر زوجیت مرتبند. و اما زوجیت پس با جمیع طبقات انساب و مراتب اسباب به غیر ولاء امامت ارث می برند و شراکت

ص: 37

1- هر چه بالا رود.

2- هر چه بالا رود، و همین طور در عمّات و خئوله و خالات.

3- به شرط آن که صدق کند قرابت به آنها، عرفاً.

دارند. و اما با ولاء امامت زوجه شراکت دارد. و اما زوج تمام را وارث است در

صورت انحصار وارث به او و حضرت امام زمان ارواح العالمین له الفداء. پس معلوم شد که شش مرتبه از وراثت مُرتبند که با وجود يك نفر از مرتبه مقدم مراتب مؤخره ارث نخواهند برد؛ سه مرتبه از انسایند و سه مرتبه از اسباب. و اما يك مرتبه دیگر از اسباب که مرتبه زوجیت باشد، تفصیلش گفته شد که زوجه با همه شش مرتبه شراکت می کند، و اما زوج پس با پنج مرتبه شراکت می کند و اما با مرتبه ششم که امامت باشد،

شراکت ندارد.

موانع ارث

و اما موانع ارث بر دو نوعند: بعضی مانعند از اصل ارث، و بعضی مانعند از بعض ارث:

نوع اول: در اموری که مانعند از اصل ارث

و آنها ده امرند:

اول: کفر است که اگر میت مسلمان باشد یا مرتد؛ چه فطری و چه ملی، وارث او منحصر خواهد بود به مسلم، ولو ضامن جریره باشد، و ابدأ کافر وارث او نخواهد بود، لکن با ملاحظه طبقات و مراتب مرتبه؛ چنانچه ترتیبش گفته شد. و اگر در هیچ طبقه و مرتبه وارث مسلمانی نداشته باشد به غیر زوج و حضرت امام - ارواح العالمین له الفداء - تمام ترکه حق زوج خواهد بود منفرداً. و اگر وارث مسلم منحصر باشد به زوجه و حضرت امام علیه السلام پس ربع از ترکه از آنچه میراث می برد حق زوجه است و بقیه حق امام زمان علیه السلام. و اگر زوج یا زوجه مسلم هم ندارد، وارث منحصر خواهد بود به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. و اگر میت کافر اصلی بوده باشد، پس اگر وارث مسلمی دارد؛ ولو ضامن جریره، او وارث خواهد بود منفرداً در غیر زوجه، و اما در زوجه پس او ابدأ وارث بالانفراد نخواهد بود، بلکه بر فرض انحصار به زوجه، او

ص: 38

ربع می برد و بقیه حق امام علیه السلام خواهد بود. و اگر وارث مسلمی در هیچ طبقه و مرتبه ندارد حتی زوجه، ارثش به وارث کافر می رسد، و اگر وارث کافر هم ندارد تمام ترکه اش مال امام زمان علیه السلام خواهد بود.

مسأله - بدان که هرگاه احدی از ابویین یا اجداد یا جدات طفل(1) در حال انعقاد نطفه آن طفل یا حال ولادتش حیات داشته باشد و مسلم یا مسلمه باشند، آن طفل محکوم به اسلام خواهد بود تبعاً و وارث خواهد بود ولو بعد از حکم به اسلام آن، احد الابویین یا جدوده مرتد شوند. و در صورتی که شرعاً حکم شد به اسلام طفل هرگاه بعد از کبارت و بلوغ، امتناع از اسلام بنماید، آن وقت مرتد فطری خواهد بود. و هرگاه در حال انعقاد نطفه یا حال ولادت هیچ يك از ابویینش مسلمان نباشند، ولكن خود آن طفل بعد از بلوغ اظهار اسلام بنماید و بعد از اظهار اسلام کافر بشود، آن وقت مرتد ملی خواهد بود. و اگر در حال انعقاد نطفه یا حال ولادت هیچ يك از اصولش مسلمان نباشد و بعد از بلوغ خود آن طفل هم اظهار اسلام ننماید آن وقت کافر اصلی خواهد بود.

دوم از موانع، قتل است به غیر حق: که اگر وارث مورث خود را ظلماً و عمداً به قتل برساند مباشرةً او تسبیحاً به قسمی که قتل منتسب به او بشود؛ ولو به آن که وارث در حق مورث شهادت(2) ناحقّی بدهد که موجب قتل او بشود، آن وقت وارث از آن مورث ارث نمی برد. و اگر قتل مباشرةً او تسبیحاً به حق بوده مطلقاً ارث می برد. و اگر قتل به خطا و جهالت یا شبه عمد بوده باشد آن وقت قاتل از خصوص دیه ارث نمی برد، و اما از سایر ترکه ارث می برد، و دیه را باید به سایر ورثه داد به تقدیم الاقرب

ص: 39

-
- 1- در جده تأمل است، و در جد نیز با حیات والد کافر تأمل است؛ گرچه خالی از وجه نیست تبعیت در جد مطلقاً.
 - 2- این نحو تسبیح گرچه موجب ضمان شود لکن موجب محرومیت نمی شود، ولی مثل انداختن در محل درندگان یا خوراندن غذای مسموم و سایر قتل های تسبیحی با صدق قاتل عرفاً، موجب محرومیت می شود.

فالقرب. و فرقی نیست در مانعیت قتل بین آن که قاتل متعدد باشد یا متحد، و بر فرض تعدد، همه قاتلین وارث باشند یا بعضی دون بعضی. و ایضاً فرقی نیست در عمد بین قتل مباشرةً أو تسبیحاً(1)، و اگر میت به غیر قاتل وارثی نداشته باشد، وارث آن مقتول امام علیه السلام خواهد بود. و در عمد صبی و مجنون خلاف(2) است که آیا در حکم عمد است یا خطا.

مسأله - بدان که دیه، در حکم ترک میت خواهد بود از هر جهت حتی آن که اگر میت دینی داشته باشد یا وصیت به ثلث کرده باشد، از دیه نیز دین و ثلث جدا خواهد شد؛ اعم از آن که دیه عوض از قصاص باشد یا در قتل خطا و شبه عمد، یا آن که به عنوان صلح با قاتل و تراضی چیزی گرفته بشود که او آزید از دیه باشد یا انقص یا مساوی. و ایضاً معاوضه به جنس دیه باشد یا به غیر جنس دیه. و بدان که از دیه، همه وارثین فعلی میت ارث می برند؛ چه نسبی و چه سببی، غیر قاتل و غیر اخوه و اخوات اُمی و در سایر مَنْ یَتَقَرَّبُ بِالْأُمَّمِ از قبیل خنوله و جدوده اُمی اشکال است(3)، پس احتیاط ترک نشود.

سوم از موانع، رقیّت است: چه در مورث و چه در وارث، پس هرگاه مورث رقی باشد ترکه او از مال مولای او خواهد بود، و هرگاه وارث رقی باشد، پس اگر میت وارث آزادی داشته باشد از یکی از طبقات ارحام، ارث به او می دهند ولو دور باشد و به وارث رقی، ارث نمی دهند؛ ولو پسرش باشد. و در غیر ارحام مثل زوجیت و معتق و ضامن جریره اشکال است(4)، و احتیاط ترک نشود.

و اگر وارث حرّی در هیچ مرتبه ای از مراتب انساب و اسباب نداشته باشد، ولکن

ص: 40

1- به نحوی که گذشت نه مطلقاً.

2- ظاهر آن است که در حکم خطا است.

3- گرچه اقوا الحاق آنها است به اخوه و اخوات، لکن احتیاط بسیار مطلوب است.

4- اقوا آن است که به آزاد بودن یکی از آنها او ارث می برد.

وارث رقی از ارحام دارد و ترکه میت هم وفا به ثمن او می کند، از ترکه میت باید او را بخرند و آزاد نمایند؛ چه متحد و چه متعدد به تقدیم الاقرب فالاقرب، و اما در غیر ارحام محل اشکال است (1). و علی ای حال، بعد از خریدن و آزاد نمودن بقیه ترکه را به وارثیت به او می دهند و مولای آن وارث رقی نمی تواند امتناع نماید از فروختن، یا طلب نماید زیاده بر ثمن المثل را. و اگر وارث رقی هم در هیچ طبقه و مرتبه ندارد، وارث او حضرت امام زمان علیه السلام خواهد بود.

و اگر وارث رقی يك نفر است و ترکه وفا به ثمن او نمی کند به هر مقدار که وفا می است بخرند (2)؛ ولو بعض از آن يك عبد باشد و اگر وارث رقی متعددند و ترکه وفا به ثمن همه آنها نباشد، پس مقدم بدانند (3) خریدن تمام بعض از ورثه را بر خریدن بعض از تمام ورثه، و در تعیین آن بعض محتمل است رجوع شود به قرعه.

و فرقی نیست در آنچه گفته شد بین آن که مورث یا وارث، مملوك خالص باشد یا مدبر یا أم ولد یا مکاتبی که اداء ننموده باشد چیزی از مال الکتابه را.

مسأله - هرگاه شخص حرّی متقرّب شود به میت به توسط عبدی، یا غیر قاتل متقرّب شود به میت به توسط قاتل، یا مسلمی متقرّب شود به میت به توسط کافری، او وارث خواهد بود؛ اگر وارث بی مانعی اقرب از او به میت نباشد.

مسأله - هرگاه وارث قریب که رقی یا کافر بود بعد از فوت مورث آزاد و مسلمان بشود، پس اگر وارث بعید غیر حضرت امام زمان - سلام الله علیه - بوده باشد و متحد (4) بوده باشد و یا متعدد باشد و لکن حریت و اسلام وارث قریب بعد از قسمت جمیع

ص: 41

-
- 1- ظاهراً غیر ارحام نباید خریده شود.
 - 2- بلکه نخرند، و وارث در این صورت امام - علیه الصلاة والسلام - است.
 - 3- بعید نیست در این صورت نیز وارث امام علیه السلام باشد.
 - 4- در غیر زوجه، ولی اگر وارث منحصر به زوجه باشد و قبل از تقسیم مال بین او و امام علیه السلام نایب او، کافر مسلم شود ارث مال زوجه و تازه مسلمان است و امام علیه السلام ارث نمی برد.

ترکه بوده باشد، آن رَقّ یا کافر، وارث نخواهد بود. و اگر وارثِ بعید امام زمان علیه السلام بوده و حریت و اسلام وارث، قبل از انتقال ترکه(1) باشد به بیت المال، اشکالی نیست که ترکه حق آن وارث خواهد بود. و اگر وارثِ بعید متعدد بوده و این حریت و اسلام وارث قریب قبل از قسمت بوده باشد آن وقت وارث قریب وارث خواهد بود بالانفراد اگر مقدم باشد بر سایر ورثه در طبقه و درجه، و بالمشارکه، اگر مساوی باشد فی الدرجه و الطبقة فی جمیع التركة اگر ابدأً قسمتی نشده، و فی البعض الباقي(2) اگر بعضی قسمت شده دون بعض دیگر؛ اگر چه احتیاط به صلح در آن مقدار قسمت شده سزاوار نیست که ترك شود.

مسأله - هرگاه بعضی وارث، مثل نصفِ آن مثلاً، آزاد است و نصف دیگر او رَقّ، به مقدار آنچه آزاد است ارث می برد.

چهارم از موانع، حمل است: که حمل ارث نمی برد مگر با انفصالش حیّاً؛ ولو آن که وقتِ موتِ مورث زنده باشد، ولیکن از برای او نصیب دو پسر جدا می کنند احتیاطاً.

پنجم از موانع، تولد اولاد است از زنا؛ که بین آن طفل و بین ابویین و منتسبین به ابویین توارثی نیست اگر از ابویین هر دو زنا باشد، و اگر از احدهما زنا باشد دون دیگری، آن وقت بین آن طفل و بین زانی و منتسبین به زانی توارثی نخواهد بود. و اما بین آن طفل و بین اولادش و زوج یا زوجه اش و بین احد الابویین که از او زنا نباشد، توارث خواهد بود.

مسأله - بدان که هرگاه طفل متولد از وطی به شبهه بشود، بین آن طفل و اولادش و بین آن شخص مشتبه و اقاریش؛ چه پدر و مادر، هر دو یا احدهما، توارث خواهد بود. و همچنین اگر ولد از وطی به حرام حاصل شده باشد - از قبیل ولد الحیض، و موطوءة الأمّ در رمضان و امثال اینها - بین او و بین ابویین و منتسبین به آنها توارث خواهد بود؛

ص: 42

1- بعد از انتقال نیز همین حکم را دارد.

2- احوط تصالح است؛ در قسمت شده و نشده.

چون در این موارد وطی حرام است، نه آن که زوجه از زوجیت خارج شده باشد و اجنبیه بوده باشد. و هکذا در کسانی که به مذهب آنها وطی و نکاح غیر مشروع را مشروع می دانند یا نکاح محرمات را جایز می دانند، مثل مجوس اگر به وطی ایشان از روی نکاح فاسدشان نسبی حاصل شود، پس به آن نسب فاسد توارث خواهد بود؛ چنانچه به نسب صحیح توارث می باشد، لکن به شرط آن که به طریقه و شریعت خود حلال نموده باشند مقاربت را، نه آن که به مذهب خود زنا کرده باشند.

ششم از موانع، لعان است: که بین فرزندی که به سبب انکار او لعان واقع شده و بین پدر و اقارب پدر توارثی نخواهد بود. و اما بین آن فرزند و بین مادر و اقارب مادر، توارث ثابت است و اگر بعضی از اقارب ابوینی باشند و بعضی اُمی تنها، همه بالسویه ارث می برند ذکوراً و اناثاً؛ چون انتساب اُمی به لعان باطل شد و همه به انتساب اُمی ارث می برند.

مسأله - اگر پدر بعد از لعان اعتراف نماید به فرزندی آن طفل، پس آن طفل ارث می برد از آن پدر، نه از اقارب پدر و نه آن پدر و اقاربش از آن ولد؛ چنانچه در جمیع موارد ثبوت نسب به اقرار، ثبوت در حق مقرر است نه در حق مقررله و نه در حق اقارب و انسباب این دو، مگر (1) آن که آن مقررله و آن انسباب هم تصدیق بنمایند پدر را.

مسأله - چنانچه نسب به اقرار (2) ثابت می شود، همچنین به استفاضه و به فراش هم ثابت می شود، آن وقت بین آن ولد و بین والد و والده و انسبابشان توارث خواهد بود.

هفتم از موانع: هرگاه زوج در حال مرض عقد نماید زنی را و قبل از دخول، زوج به همان مرض از دنیا برود، آن وقت آن زوجه از زوج خود ارث نمی برد و استحقاق مهریه هم اصلاً ندارد. و هرگاه زوج از آن مرض خوب بشود بعد از دنیا برود، و یا

ص: 43

1- با اقرار ولد و اقارب نیز هیچ يك ارث نمی برند، بلکه ارث بردن منحصر است به فرزند از پدر و اقرار دیگران را در این باب، اثری نیست.

2- فی الجمله.

خوب نشود و لکن به مرضی غیر آن مرض از دنیا برود، یا به حرق و غرق و هدم از دنیا برود، یا زوج صحیح بود که عقد نمود یا مریض بود، لکن بعد المقاربه از دنیا برود، آن وقت زوجه از آن زوج ارث می برد، چنانچه هرگاه زوجه مریضه باشد و او را عقد نماید، پس هر يك مقدم از دنیا برود آن دیگری از او ارث می برد، مطلقاً.

هشتم از موانع ارث: آن است که دو نفر یا زیاده که بین آنها توارث باشد به يك آن بمیرند که معلوم باشد تقارن موتشان، مطلقاً بین آنها وراثتی نخواهد بود، بلکه ارث هر يك به وارث حیّ او می رسد؛ اعم از آن که موتشان حتف الانف باشد یا به قتل باشد یا به سم یا به گزنده یا به سوختن یا به عفونت هوا و به بخاری و زغالی شدن یا از بلندی افتادن یا بنایی به سرشان خراب شدن یا به سیل و به غرق شدن و امثال اینها. و ایضاً اعم از آن که احدهما به سببی بمیرد و دیگری به سبب دیگر یا هر دو به يك سبب بمیرند.

مسأله - هرگاه دو نفر یا زیاده که بینشان توارث باشد به یکی از اسباب سابقه بمیرند و معلوم نباشد موتشان مقدم و مؤخر بوده یا مقارن بوده یا معلوم باشد که به يك آن نبوده بلکه تقدم و تأخر داشته، اما معلوم نباشد مقدم کدام بوده و مؤخر کدام، پس هرگاه علم به تاریخ فوت احدهما المعین بوده باشد در این صورت حکم می شود به تأخر فوت مجهول التاریخ و وراثت او از معلوم التاریخ، دون عکس؛ چه در غرق و مهدوم علیه و چه در غیر این دو. و ایضاً اعم از آن که یکی به سببی مرده باشد و دیگری به سبب دیگر یا هر دو به يك سبب مرده باشند. و هرگاه در فرض مسأله، علم به تاریخ فوت احدهما المعین هم نباشد، پس در غرق و مهدوم علیه حکم می شود به توارث و در غیر این دو محتمل است (1) رجوع به قرعه و احوط تصالح و تراضی است.

ص: 44

1- و محتمل است که حکم غرق و مهدوم علیه را داشته باشد و این احتمال اقوا است در صورتی که تقدم و تأخر و مقارنه مجهول باشد؛ چنانچه در غرق و مهدوم علیه نیز چنین است. و اما در صورتی که تقدم یکی بر دیگری معلوم باشد لکن معلوم نباشد کدام يك مقدم است، اقوا قرعه است؛ چه در غرق و مهدوم علیه و چه در غیر آنها. و این حکم و حکم متقدم جاری است در جایی که بدون سبب هم فوت شده باشد و به اجل طبیعی باشد، لکن احتیاط در این موارد خصوصاً در فرض اخیر بسیار مطلوب است.

و بدان که در حکم غرقى است غرق شدن در آب مضاف و در مایعات و فرورفتن در گل و بالوعه و نحو اینها. و در حکم مهدومٌ علیه است انهدام کوه و انکسار شاخهٔ درخت و وقوع خیمه و خانهٔ مویى بر سر انسان.

مسأله - کیفیت وراثت از دو طرف، به این نحوه است که فرض می شود حیات هر يك بعد از فوت دیگری و از ترکه حال الفوت آن دیگری به او ارث می دهند، لکن از غیر آن مالی که از دیگری ارث برده و اما در خصوص آن مالی که از دیگری ارث برده توارثی نیست، و ارث هر يك را به ارث حى او می دهند. مثلاً پدر و پسری در زیر هوار تلف شده اند و معلوم است (1) موتشان مقارن یکدیگر نبوده و علم به تاریخ فوت احدهما المعین هم نیست که در این صورت قطعاً بینشان توارث خواهد بود، و ترکهٔ پدر هزار تومان بوده و ترکهٔ پسر ششصد تومان، و ارث پدر مهدومٌ علیه منحصر بود به همین پسر و يك دختر، و ارث پسر مهدومٌ علیه منحصر بود به همین پدر و يك پسر، پس از هزار تومان ترکهٔ شخص پدر ششصد و شصت و شش تومان و خرده ای حق پسری است که ارث پسر مهدومٌ علیه است، و سیصد و سی و سه تومان و سه قران و خرده ای حق يك دختری است که پدر و برادرش مهدومٌ علیه شده اند، و از ششصد تومان ترکهٔ شخص پسری که مهدومٌ علیه است، پانصد تومان حق پسر اوست و صد تومان حق دختری که ارث پدر است.

مسأله - شرط است در وراثت از طرفین دو امر: اول: عدم حاجب و مانع از برای هر يك از ارث بردن از دیگری به هیچ نحوی از انحاء موانع سابقه و لاحق. دوم: مال داشتن هر دو. و اگر یکی از این دو شرط مفقود شود از هر دو، بین این دو وراثتی

ص: 45

1- در صورتی که معلوم باشد عدم مقارنت و متقدم و متأخر مجهول باشد و علم به تاریخ نباشد، اقوا جریان قرعه است؛ چنانچه گذشت، پس باید فرض شود عدم علم به مقارنت نیز.

نخواهد بود، و اگر مفقود شود از یکی دون دیگری؛ به این که یکی مالدار بود دون دیگری با عدم مانع، یا یکی مانع دار بود دون دیگری، ارث مالدار و مانع دار را به دیگری می دهند، دون عکس.

نهم از موانع، وجود مرتبه مقدم از وراثت است: که با وجود آن بدون مانع، مرتبه مؤخره ارث نمی برند؛ چون از برای وراثت شش مرتبه است مرتب: اول: ابویین و اولاد و این نزلوا. دوم: جد و جده و این علوا و اخوه و اخوات و اولاد آنها و این نزلوا. سوم: عمو و عمه و خالو و خاله و این علوا و اولادشان و این نزلوا(1). چهارم: ولاء عتق. پنجم: ولاء ضمان جریره. ششم: ولاء امامت. و اما زوج و زوجه با جمیع مراتب ششگانه ارث می برند به غیر زوج که با ولاء امامت شریک نخواهد گردید، بلکه با انحصار وارث از طبقات انساب و اسباب به زوج و حضرت امام زمان - ارواح العالمین له الفداء - تمام ترکه را زوج ارث می برد؛ به تفصیلی که سابقاً ذکر شد و ان شاء الله تعالی بعد هم ذکر خواهد شد.

دهم از موانع، وجود درجه مقدم است از هر صنفی: که با وجود آن، درجه مؤخره از همان صنف ارث نمی برد، ولیکن این درجه مقدمه از صنفی، مانع درجات مؤخره از صنف دیگر نیستند. و ما ذکر می کنیم درجات این طبقات مذکوره را در ضمن چند مسأله:

مسأله 1 - از برای طبقه اولی که مقدمند بر جمیع طبقات وراثت، دو صنف است: صنف اول، یک درجه است که ابویین میت باشد و این صنف درجاتی ندارد.

صنف دوم، اولاد میت اند و از برای آنها درجاتی است مرتب، مثلاً اولاد بلاواسطه، درجه مقدمند که با وجود یک نفر از آنها، اولاد به واسطه ارث نمی برند. و همچنین اولاد به یک واسطه مقدمند بر اولاد به دو واسطه و هكذا. پس معلوم شد که با وجود ابویین میت، اولاد به ده واسطه ارث می برند به شرط نبودن اولادی اقرب از آنها درجتاً.

ص: 46

1- با صدق عرفی قرابت؛ چنانچه گذشت.

مسأله 2 - از برای طبقه دوم نیز دو صنف است:

صنف اول: جد و جدۀ میت است و این علو، و از برای آنها درجاتی است مرتبه، مثلاً جدودۀ بلاواسطه میت مقدمند بر جدودۀ ابویین میت. و با نبودن جدودۀ بلاواسطه، جدودۀ ابویین میت مقدمند بر جدودۀ میت و هكذا.

صنف دوم: اخوه و اخوات میت است و اولاد آنها و این نزلوا، و از برای آنها نیز درجاتی است مرتب. مثلاً اخوه و اخوات ابویین میت درجه اش مقدم است بر اخوه و اخوات ابی، پس با وجود يك نفر از اخوه و اخوات ابویین، اخوه و اخوات ابی فقط ارث نمی برد. و اما از اخوه و اخوات اُمی فقط مقدم نیستند، یعنی اخوه و اخوات اُمی

فقط هم با اخوه و اخوات ابویین ارث می برند و هم با اخوه و اخوات ابی فقط با نبودن ابویین. و همچنین مطلق اخوه و اخوات چه ابویین یا ابی فقط یا اُمی فقط، درجه شان مقدم است بر اولاد اخوه و اولاد اخوات، پس با وجود يك نفر اخوه و اخوات ولو ابی فقط باشد یا اُمی فقط، اولاد اخوه و اولاد اخوات ولو ابویین باشد ارث نمی برند. و همچنین اولاد بلاواسطه اخوه و اخوات ابویین درجه اش مقدم است بر اولاد بلاواسطه اخوه و اخوات ابی تنها، و اما بر اولاد بلاواسطه اخوه و اخوات اُمی فقط، مقدم نیستند. پس با وجود يك نفر از اولاد اخوه و اخوات ابویین ولو اناث از اناث باشد، اولاد اخوه و اخوات ابی فقط، ارث نمی برند ولو ذکور از ذکور باشند.

و اما اولاد اخوه و اخوات اُمی فقط، هم با اولاد اخوه و اخوات ابویین ارث می برد و هم با اولاد اخوه و اخوات ابی فقط. و همچنین اولاد بلاواسطه اخوه و اخوات میت ولو اناث از اناث ابی فقط یا اُمی فقط، درجه شان مقدم است بر اولاد به يك واسطه ولو ذکور از ذکور از اخوه ابویین باشد و هكذا.

و معلوم شد که با وجود يك نفر از جدودۀ بلاواسطه، جدودۀ به واسطه ارث نمی برد. و اما اولاد اخوه ولو به ده واسطه ارث می برند به شرط آن که احدی از درجات مقدمه از همین صنف اخوه و اولادشان، یافت نشود. و همچنین معلوم شد که

با وجود يك نفر از اخوة ميت ولو ابی فقط یا اُمّی فقط باشد، درجات مؤخره از همین صنفِ اخوه و اولادشان ارث نمی برند. و اما درجات مؤخره از صنفِ جدوده ارث می برند، به شرط عدم وجود درجه مقدمه از همین صنفِ جدوده.

مسأله 3 - از برای طبقه سوم يك صنف است و از برای همین يك صنف درجاتی است که با وجود درجه مقدم، درجه مؤخر ارث نمی برند، مثلاً عم و عمه ابوینی نسبت به عم و عمه ابی فقط مقدمند، نه نسبت به عم و عمه اُمّی فقط، که آنها، هم با ابوینی ارث می برند و هم با ابی فقط. و همچنین خال و خاله ابوینی نسبت به خال و خاله ابی فقط درجه مقدمند دون اُمّی فقط، که اُمّی فقط هم با خال و خاله ابوینی ارث می برد و هم با خال و خاله ابی فقط. بلی با بودن خال و خاله ابوینی، عم و عمه ابی فقط ارث می برند، به شرط نبودن عم و عمه ابوینی. و همچنین با بودن عم و عمه ابوینی، خال و خاله ابی فقط ارث می برند، به شرط نبودن خال و خاله ابوینی، و از این جهت عم و عمه با خال و خاله هم دو صنف می باشند.

و هكذا درجه عم و عمه و خال و خاله، مطلقاً مقدم است بر درجه اولاد آنها. پس اگر ميت يك عمه ابی و یا اُمّی فقط داشته باشد یا يك خاله ابی یا اُمّی فقط داشته باشد و يك پسر عمو و پسر خالوی ابوینی، تمام ارث به عمه یا به خاله می رسد و به پسر عمو و پسر خالو ابداً ارث داده نمی شود.

و همچنین درجه اولاد بلا واسطه عمومه و خئوله، مطلقاً مقدم است بر درجه اولاد به يك واسطه عمومه و خئوله. مثل آن که ميت يك پسر خاله دارد و يك نواده عمومه، تمام ارث به پسر خاله می رسد و به نواده عمو ابداً ارث داده نمی شود.

و هكذا درجه عم و عمه و خال و خاله ميت و اولاد اینها مطلقاً مقدم است بر درجه عم و عمه و خال و خاله ابوینی ميت. پس اگر ميت نبیره خاله دارد و عموی پدر، تمام ارث به نبیره خاله می رسد و به عموی پدر ميت، ارث داده نمی شود. و همچنین درجه عمو و عمه و خالو و خاله ابوینی ميت مطلقاً مقدم است بر درجه عمو و عمه و

خالو و خاله جد و جدۀ میت و هکذا.

مسأله 4 - بدان که این قاعده کلیه در همه جا مطرد است، مگر در صورتی که وارث در طبقه سوم منحصر باشد به عموی ابی فقط؛ چه متحد و چه متعدد، که ابداً نه عموی ابوینی دارد و نه عموی اُمّی و نه عمه مطلقاً و نه خال و خاله مطلقاً، و از درجه بعد هم ابن عمّ ابوینی دارد؛ چه متحد و چه متعدد، و چه اولاد عمّ ابی فقط یا اُمّی فقط هم باشد یا نباشد، و چه اولاد خال و خاله هم مطلقاً باشد یا نباشد، و چه بنت عمّ ابوینی هم باشد یا نباشد. در این صورت ابن عمّ ابوینی چه متحد و چه متعدد، به جای عمّ ابی فقط یا اُمّی ارث می برد و عمّ ابی فقط ارث نمی برد اصلاً. و همچنین اولاد عمّ ابی فقط یا اُمّی فقط و اولاد خال و خاله مطلقاً و دختران عمو و عمه ابوینی ارث نمی برند. و فرقی نیست در این حکم بین آن که احد الزوجین هم باشند یا نه. بلی اگر با عمّ ابی، عمه ابی هم باشد یا خال و خاله هم مطلقاً باشد، به ابن عمّ ابوینی ارث داده نمی شود؛ اگر چه احتیاط به صلح اولی است؛ چنانچه در صورتی که عمه ابی فقط باشد با ابن عمّ ابوینی، احتیاط به صلح مطلوب است و این مسأله به اجماع از تحت قاعده کلیه خارج شده.

پس معلوم شد که اگر عموی ابوینی یا اُمّی فقط باشد مطلقاً، یا خال و خاله باشد مطلقاً، یا عموی ابی فقط باشد با عمه یا با خال و خاله، اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله مطلقاً محروم از ارث خواهند بود.

نوع دوم: در اموری که مانعند از بعض ارث نه از کل

و آنها هشت امرند:

اول: منع نمودن قتلِ خطا و شبه عمد قاتل را از ارث بردن از خصوص دیه، و اما از سایر ترکه میت ارث می برد؛ چنانچه گفته شد.

دوم: منع نمودن پسری که اکبر از او نیست، چه اولاد ذکورش منحصر به او باشد یا اکبر ذکور باشد، باقی ورثه را از ارث بردن از خصوص حبوه؛ چنانکه گفته شد.

ص: 49

سوم: منع نمودن اولاد مطلقاً؛ چه ذکور و چه اناث و چه بلاواسطه و چه مع الواسطه و چه متحد و چه متعدد، احد الزوجین را از ارث بردن نصیب اعلی که نصف و ربع باشد.

چهارم: منع نمودن مطلق وارث؛ چه وارث نسبی یا وارث سببی و چه ذکور یا اناث و چه متحد یا متعدد، احد الزوجین را از ارث بردن مازاد بر فریضه شان که عبارت از نصف یا ربع یا ثمن باشد؛ هر چند وارث فریضه بر باشد و ترکۀ میت از فریضه زیاده بوده باشد، مثل آن که وارث میت منحصر باشد به احد الزوجین و بنت واحده، پس ثلث زیاده از سهم زوج و بنت واحده و سه ثمن زیاده از سهم زوج و بنت واحده به بنت رد می شود نه به زوج و زوجه. بلی در صورتی که وارث منحصر باشد به زوج و حضرت امام زمان علیه السلام پس نصف دیگر به خود زوج رد می شود، به خلاف آن که وارث منحصر باشد به زوج و حضرت امام علیه السلام پس ربع به زوج داده می شود و سه ربع دیگر حق آن بزرگوار - ارواح العالمین له الفداء - می باشد.

پنجم: منع نمودن نقص ترکه از سهام مفروضه، بنت واحده یا اخت واحده ابوینی یا ابی را از فریضه اش که نصف ترکه بوده باشد. و منع نمودن بنات متعدده و اخوات متعدده ابوینی یا ابی را از فریضه شان که دو ثلث ترکه بوده باشد، مثل آن که وارث میت بنت واحده یا بنات متعدده است و ابوین و زوج، یا آن که وارث میت اخت واحده یا

اخوات متعدده ابوينی یا ابی است و اخ واحد اُمّی و زوج، پس نقص نیم سدس در فرض اول، و نقص يك سدس و نیم در فرض دوم، و نقص يك سدس در فرض سوم، و نقص دو سدس در فرض چهارم، به سهم بنت واحده و بنات متعدده و اخت واحده و اخوات متعدده ابوينی یا ابی وارد می شود؛ چون نقص ترکه از سهام مفروضه نمی شود، مگر به دخول یکی از این چهار صنف مرقوم در وراثت فعلی میت، آن وقت نقص بر سهم یکی از این چهار صنف وارد می شود دون سهام باقی وراثت.

ششم: منع نمودن اخت ابوينی یا ابی مطلق، اخوة اُمّی را، و همچنین منع نمودن اخوات متعدده ابوينی یا ابی، اخ یا اخت متحد اُمّی را از آن که رد بشود به آنها زیاده بر فریضه شان، که سدس یا ثلث ترکه بوده باشد.

هفتم: منع نمودن مطلق اولاد و إن نزلوا، ابوين را از بردن مازاد بر سدس فریضه، نه رداً. پس اگر وارث میت منحصر باشد به احد الابوين أو كليهما و بنت واحده یا منحصر باشد به احد الابوين و بنات متعدده، پس ثلث زیاد آمده در صورت اول رد می شود به احد الابوين و بنت واحده ارباعاً، و سدس زیاد آمده در صورت دوم و سوم رد می شود اخصاً.

هشتم: منع نمودن اخوه و اخوات است، نه اولاد اخوه و اخوات، مادر را از آن که زیاده بر سدس ببرد فریضه و رداً، به چند شرط:

اول: آن که این اخوه لااقل دو برادر باشند یا چهار خواهر یا يك برادر و دو خواهر. دوم: آن که این اخوة حاجبين در دنیا باشند حياً، حين وفات مورث نه این که در حمل باشند یا مرده باشند.

سوم: آن که این اخوة حاجبين با میت ابوينی باشند، یا ابی فقط.

چهارم: آن که پدر میت حیات داشته باشد حين موت مورث.

پنجم: آن که در اخوة حاجبين و در پدر مانعی نباشد از ارث بردن؛ از قبیل کفر و رقیت و تولد اخوة حاجبين از زنا و قاتلیت پدر مورث را، و هرگاه اخوة حاجبين قاتل مورث باشند، اشکال است، پس ترك احتیاط نشود.

ششم: اشتراط مغایرت بین حاجب و محجوب؛ چنانچه در وطي به شبهه و در نکاح مجوس تصویر می شود، و الله العالم.

در سهام و فرائض مقررہ در قرآن مجید

و آنها شش امر است:

اول: نصف ترکه است: و آن سهم سه طایفه از وراثت است: اول: سهم زوج است با اولاد غیر ممنوع از ارث نداشتن زوجه مطلقاً؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه، و چه از همین زوج یا از زوج دیگر، چه متحد و چه متعدد، چه ذکور و چه اناث. دوم: سهم بنت واحده است که با او اولاد دیگر بلاواسطه غیر ممنوع از ارث برای میت نباشد، نه ذکور و نه اناث. سوم: سهم اخت واحده است که ابوینی باشد یا ابی تنها، به شرط آن که

با او اخوة دیگر ابوینی یا ابی غیر ممنوع من الارث نباشد؛ چه ذکور چه اناث که اگر با بنت واحده، ذکوری باشد، ارث برادر و خواهر بالقرا به خواهد بود، للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى. و اگر با او اخوات دیگر باشد فرضشان ثلثین است، نه نصف.

دوم از فرائض، رُبْع ترکه است: و آن سهم دو طایفه است: اول: سهم زوج است با بودن اولاد غیر ممنوع الارث از برای زوجه؛ چه ذکور و چه اناث و چه بلاواسطه یا به واسطه، چه از این زوج یا از زوج دیگر. دوم: سهم زوجه است با نبودن اولاد غیر ممنوع از ارث از برای زوج؛ چه ذکور و چه اناث، و چه بلاواسطه یا به واسطه، و چه از این زوجه یا از زوجه دیگر، و چه زوجه متحد باشد یا متعدد.

ص: 53

سوم از فرائض، ثمن ترکه است: و آن سهم زوجه است در صورت بودن ولد غیر ممنوع من الارث از برای زوج؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه، و چه زوجه متحده باشد یا متعدده. و بر فرض تعدد، ربع یا ثمن را بین خود بالسویه قسمت می کنند، پس هرگاه میت هشت زوجه دائمه داشته باشد ربع یا ثمن را بین آنها به هشت قسمت منقسم می کنند مثل آن که زوج مریض چهار زوجه دائمه مدخوله خود را مطلقه به طلاق رجعی یا به طلاق بائن نموده باشد و در همان حال مریض، چهار زوجه دیگر به عقد دوام تزویج بنماید و مقاربت هم بکند و تا یک سال بعد الطلاق به همان مرض از دنیا برود، آن وقت ربع یا ثمن را آن هشت زوجه بین خود بالسویه قسمت می کنند، به شرط آن که زوجات مطلقات خودشان خواهش طلاق نکرده باشند و تا حین موت زوج هم عیال دیگری نشده باشند.

چهارم از فرائض، ثلثین ترکه است: و آن سهم دو طایفه است:

اول: سهم بنتین است فصاعداً، با عدم اولاد ذکور غیر ممنوع الارث از برای میت. دوم: سهم اختین فصاعداً که ابوینی باشند یا ابی تنها، به شرط آن که با آنها اخ غیر ممنوع الارث ابوینی اگر آنها ابوینی باشند، یا ابی اگر آنها ابی باشند، نباشد، و الاً همه بالقرباه ارث می برند.

پنجم از فرائض، ثلث ترکه است: و آن نیز سهم دو طایفه است: اول: سهم مادر است به دو شرط: یکی آن که میت اولاد نداشته باشد؛ چه ذکور و چه اناث، و چه مع الواسطه یا بلاواسطه؛ چون اولاد مانع می شود مادر را از مازاد بر سدس ترکه، لکن فرضاً نه ردأً به شرط آن که آن اولاد ممنوع الارث نباشند. دیگر آن که میت اخوه متعدده نداشته باشد؛ چون اخوه متعدده نیز مانع می شوند مادر را از مازاد بر سدس فرضاً و ردأً به شروطی که در سابق ذکر شد. دوم: سهم اخوه و اخوات متعدده اُمی است؛ اعم از آن که مذکر باشند یا مؤنث یا مختلف، که این ثلث را مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند.

ششم از فرائض، سدس ترکه است: و آن سهم سه طایفه است: اول: سهم پدر است با وجودِ اولادِ غیرِ ممنوعِ الارث از برای میت مطلقاً. دوم: سهم مادر است با وجودِ حاجبِ از ثلث که اولاد و اخوه باشد؛ چنانچه آنفاً ذکر شده. سوم: سهم يك نفر اخوه اُمّی میت است؛ چه ذکور و چه اناث، به شرط آن که با او اخوه اُمّی دیگری نباشد؛ ایضاً چه ذکور و چه اناث، و الاّ ثلث می برند.

تنبيه: معلوم شد که سهام و فرائض مقرر در قرآن مجید از کسور تسعه، نصف است و ثلث است و رُبع است و سدس است و ثمن، و اما خمس و سبع و تسع و عشر از فرائض مقرر نیست، و اگر احیاناً اینها داده شود یا بالقرايه است یا بالرد. و ایضاً معلوم شد که وراثتی که صاحب سهام و فریضه اند ده صنفند:

اول: پدر، و فریضه او با وجود اولاد داشتن میت، سدس از ترکه است. و گاهی زیاده بر سدس داده می شود به پدر ردأ، و اگر میت اولاد نداشته باشد پدر وارث بالقرايه خواهد بود.

دوم: مادر، و فریضه او با عدم حاجب از اولاد و اخوه به شرایط سابقه، ثلث از ترکه است و با وجود حاجب، سدس از ترکه. و گاهی زیاده بر ثلث یا بر سدس به مادر داده می شود ردأ.

سوم: بنت واحده، که اولاد بلاواسطه میت منحصر به او باشد و فریضه او نصف از ترکه است.

چهارم: دو بنت و زیاده، که با آنها ذکوری نباشد و فریضه آنها دو ثلث از ترکه است.

پنجم: اخت واحده ابوینی یا ابی، که با او اخ یا اختی از صنف خودش نباشد، و همچنین جد یا جده ابی هم نباشد، و فریضه او نصف از ترکه است.

ششم: دو اخت و زیاده که ابوینی باشند یا ابی و با آنها اخ ابوینی یا ابی نباشد و همچنین جد ابی هم نباشد، و فریضه آنها دو ثلث از ترکه است. و گاهی به بنت واحده

و به بنات متعدده و به اخت واحده و به اخوات متعدده ابوينی يا ابي، علاوه بر نصف و علاوه بر دو ثلث داده می شود، و گاهی کمتر از نصف و ثلثین داده می شود.

هفتم: اخ يا اختِ متحدِ اُمّی که با او اخ يا اختِ اُمّی ديگری و همچنين جد و جدۀ اُمّی نباشد، و فريضة او سدس از ترکه است.

هشتم: اخوة متعدده اُمّی؛ چه ذکور باشند همه، يا اناث يا مختلف، و فريضة آنها ثلث از ترکه است و هرگاه با اخوة اُمّی، اخوه و اخوات ابوينی يا ابي هم نباشد بقيۀ از ترکه بعد از اخراج سهم احد الزوجين، يا جميع ترکه حق آنها خواهد بود، و مطلقاً بين خود بالسويه قسمت می کنند بر فرض تعدّدشان. و هرگاه جدوده اُمّی هم باشند، باز هم مطلقاً بالسويه حق می برند.

نهم: زوج، و فريضة او با عدم اولادی از برای زوجه؛ چه بلاواسطه يا مع الواسطه، نصف از ترکه است، و با وجود چنين اولادی از برای زوجه فريضة زوج ربع از ترکه است و گاهی زوج جميع ترکه را می برد فرضاً و ردّاً، در صورت انحصار وارث به او و به حضرت امام زمان ارواح العالمين له الفداء.

دهم: زوجه، و فريضة او با عدم اولادی از برای زوج ربع از ترکه است و با وجود اولاد ثمن از ترکه؛ چه اولاد بلاواسطه باشد يا مع الواسطه. و بر فرض تعدد، زوجات اين ربع يا ثمن را بين خود بالسويه قسمت می کنند.

و بدان که غير اين ده صنف از باقی وراثت، يا بعضی از اين ده صنف در غير موارد مرقومه، وارث بالقرايه می باشند. بلی هرگاه جد و جدۀ اُمّی كليهما يا احدهما با منتسبين از طرف پدر بوده باشند - از قبيل اخوه و اخوات ابوينی يا ابي و از قبيل جد و جدۀ ابي - حقشان ثلث از مجموع ترکه است؛ هرچند موجب نقص فريضة وارث بالفرض بشود، مثل آن که وارث ميت زوج است و جد يا جدۀ اُمّی و اخت ابوينی، پس زوج نصف از ترکه را می برد و جدوده اُمّی چه متحد و چه متعدد، ثلث ترکه را، و اختِ واحده ابوينی با آن که فريضة اش نصف است، سدس باقیمانده از ترکه

را می برد، مع ذلك ارث جدوده بالقرايه است نه بالفرض.

مسأله - بدان که هرگاه در طبقه دوم، اخوه یا اخوات ابوینی با اخوه و اخوات ابی فقط جمع شوند، پس منتسبین به اب فقط، ارث نمی برند. و اما منتسب به أم فقط، هم با منتسب به اب فقط ارث می برد و هم با منتسب به ابوین. و هرگاه مطلق منتسب به ابوین یا به اب فقط جمع شوند با مطلق منتسب به أم فقط، پس اگر منتسبین به أم جدوده أمی باشند بدون اخوه أمی، حقیقتاً ثلث از مجموع ترکه است؛ چه ذکور و چه اناث و چه مختلف، و ایضاً چه متحد یا متعدد و چه بلاواسطه یا به واسطه؛ چه احد الزوجین هم باشند یا نباشند. و در صورت تعدد، مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

و اگر منتسبین به أم، اخوه أمی باشند بدون جدوده أمی، با اتحاد حقیقتاً سدس از مجموع ترکه است، و با تعدد ثلث از مجموع ترکه، مطلقاً چه ذکور و چه اناث و چه مختلف. و این ثلث را مطلقاً بالسویه قسمت می کنند و اگر منتسبین به أم، هم جدوده أمی است و هم اخوه أمی، پس حقیقتاً ثلث از مجموع ترکه است، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند. و بقیه از ترکه که با نبودن احد الزوجین دو ثلث از مجموع ترکه یا پنج سدس آن است، و با بودن زوج يك سدس از ترکه یا يك ثلث آن است، و با بودن زوجه دو سدس و نیم از ترکه یا سه سدس و نیم آن است، حق منتسبین به ابوین یا به اب است، و بر فرض تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوئیت، للذکر ضِعْفُ الأنثی.

مسأله - بدان که در طبقه سوم، هرگاه عمو و عمه ابوینی با ابی فقط جمع شوند، ابی فقط ارث نمی برد. و اما أمی فقط با ابوینی و با ابی فقط ارث می برد. و همچنین است در خال و خاله؛ چنانچه هرگاه عم و عمه ابی با خال و خاله ابوینی جمع شود، همه ارث می برند. و همچنین است عکس آن، پس هرگاه منتسبین به اب جمع بشوند با منتسبین به أم، يك ثلث از مجموع ترکه میت حق منتسبین به أم می باشد؛ اعم از آن که

متحد باشند یا متعدد، و ایضاً اعم از آن که احد الزوجین هم باشند یا نباشند، و ایضاً اعم

از آن که خال و خاله میت باشند یا اولادشان یا آن که عم و عمه و خال و خاله مادر میت باشند یا اولادشان.

بلی، اگر در اقارب منتسبین اُمّی، بعضی ابوینی یا ابی باشند و بعضی اُمّی فقط، مثل آن که میت خنوله ابوینی هم دارد و خنوله اُمّی هم دارد، پس خنوله اُمّی، با اتحاد سدس از ثلث مجموع ترکه را می برد، و با تعدد ثلث از ثلث را و پنج سدس دیگر از ثلث یا دو ثلث دیگر از ثلث حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد و منتسبین به اُمّ میت مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر از مجموع ترکه بر فرض نبودن احد الزوجین و سدس از مجموع ترکه بر فرض بودن زوج و دو سدس و نیم از مجموع ترکه بر فرض بودن زوجه، حق منتسبین به پدر میت است؛ اعم از آن که متحد باشند یا متعدد، و ایضاً اعم از آن که عمومۀ میت باشند یا اولادشان، یا آن که عمومۀ و خنوله پدر میت باشند یا اولادشان. بلی اگر در میان منتسبین به پدر میت، بعضی ابوینی یا ابی باشند و بعضی اُمّی فقط، مثل آن که میت عمومۀ ابوینی هم دارد و عمومۀ اُمّی فقط هم دارد، پس عمومۀ اُمّی با اتحاد سدس از ثلثین یا از بقیه را می برد، و با تعدد ثلث از ثلثین یا از بقیه را. و این ثلث را مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ اگرچه احتیاط⁽¹⁾ با فرض تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوئیت، صلح و تراضی است. الحاصل: پنج سدس دیگر از ثلثین مجموع ترکه یا بقیه، یا دو ثلث دیگر از ثلثین یا بقیه، حق منتسبین به ابوین یا به اب است؛ چه متحد و چه متعدد. و بر فرض تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوئیت، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى می باشد.

مسأله - معلوم شد که هرگاه میت از طبقۀ سوم منتسبین به اب داشته باشد با منتسبین به اُمّ، تمام ترکه حق آنها خواهد بود، اگر احد الزوجین نباشند و الاّ بقیۀ از ترکه حق آنها خواهد بود. و توضیح این به مثال آن است که: اگر میت عمو و عمه ای دارد ابوینی، و عمو و عمه ای دارد اُمّی فقط، و خالو و خاله ای دارد ابوینی، و خالو و خاله ای

ص: 58

1- این احتیاط بسیار مطلوب است.

دارد اُمّی فقط، و زوجه ای هم دارد و ترکه آن میت هم سی و شش تومان است، پس ربع آن که نه تومان بوده باشد حق زوجه اوست؛ چه متحد باشد یا متعدد، که بالسویه قسمت می کنند، و ثلث آن که دوازده تومان باشد حق چهار نفر منتسبین به اُمّ میت است که باز ثلث آن به خالو و خاله اُمّی داده می شود به هر یک دو تومان، و دو ثلث آن به خالو و خاله ابوینی داده می شود به هر یک چهار تومان، بقیه که پانزده تومان باشد حق چهار نفر منتسبین به اب میت است، باز ثلث آن به عمو و عمه اُمّی داده می شود به هر یک دو تومان و نیم؛ اگرچه احتیاط به صلح و تراضی عمو به غایت مطلوب است، و دو ثلث آن که ده تومان باشد به عمو و عمه ابوینی داده می شود، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى.

و اگر در همین فرض عمومۀ اُمّی و خثولۀ اُمّی یک نفر باشند، پس یک ربع از مجموع ترکه که نه تومان باشد، حق زوجه است و یک سدس از ثلث مجموع ترکه که دو تومان باشد، حق آن یک نفر خثولۀ اُمّی است، و بقیۀ ثلث که ده تومان باشد حق خثولۀ ابوینی یا ابی است، الباقی پانزده تومان؛ باز سدس آن که دو تومان و نیم باشد حق یک نفر عمومۀ اُمّی است و بقیه که دوازده تومان و نیم باشد، حق عمومۀ ابوینی است؛ چه متحد و چه متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله - بدان که وراثت فعلی میت، یا همه وارث بالفرض می باشند یا همه وارث بالقرا، یا بعضی وارث بالفرض و بعضی وارث بالقرا.

قسم اول: آن که همه وراثت فعلی میت وارث بالفرض باشند و این سه صورت دارد:

صورت اول: آن که ترکه میت به قدر سهام باشد بدون زیاده و نقیصه، پس ترکه را بین ورثه، کما فرض الله قسمت می نمایند، مثل آن که وارث در طبقۀ اولی منحصر باشد به ابوین و بنات متعدده، یا در طبقۀ ثانیه وارث منحصر باشد به اخت واحده ابوینی یا ابی و زوج، یا به اخوات متعدده ابوینی یا ابی و اخوة متعدده اُمّی.

صورت دوم: آن که ترکه از سهام زیادتر باشد، پس زیاده را به صاحبان فروض رد

می کنند اگر مانعی از رد نداشته باشند، و به درجات و طبقات بعد زیاده داده نمی شود؛ چون از ضروریات مذهب شیعه است که ارث به عصبه میت داده نمی شود، پس هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به بنت واحده و أم یا به بنات متعدده و أم، پس ثلث زاید یا سدس زاید ارباعاً یا احماساً به همه رد می شود. بلی به چهار طایفه از صاحبان فروض، زیاده رد نمی شود: اول: به زوجه مطلقاً. دوم: به زوج، مگر در صورت انحصار وارث از ارحام و انساب به او و به حضرت امام علیه السلام که نصف زاید در این فرض به زوج رد می شود. سوم: به مادر با وجود اخوة متعدده ابوینی یا ابی برای میت به شرایطی که سابقاً گفته شد.

چهارم: به اخوة اُمی مطلقاً در صورت بودن احدی از جدوده ابی یا از اخوة ابوینی یا ابی. پس هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به زوج و به بنت واحده، ربع زاید به زوج بر نمی گردد. یا آن که وارث او منحصر باشد به بنت و زوجه، پس يك ربع و نیم زاید به زوجه بر نمی گردد، بلکه در هر دو صورت زاید به بنت بر می گردد. و همچنین هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به ابوین و بنت و از برای میت اخوة متعدده ابوینی یا ابی باشد، پس سدس زاید به أم بر نمی گردد، بلکه بر می گردد به بنت و به والد میت ارباعاً. و همچنین هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به اخت واحده اُمی و اخت واحده ابوینی، پس ثلث زاید به اخت اُمی بر نمی گردد، بلکه بر می گردد به اخت ابوینی.

صورت سوم: آن که تركه میت از سهام کمتر بوده باشد، و این نمی شود مگر به دخول بنت و بنتین فصاعداً، یا به دخول اخت و اختین فصاعداً که ابوینی باشند یا ابی فقط در میان ورثه فعلی فریضه بر، پس نقص بر همین چهار طایفه وارد می شود نه بر سایر ورثه. پس هرگاه وارث فعلی میت منحصر باشد به زوج و ابوین و بنت یا بنات متعدده، پس نقص نیم سدس با وجود بنت واحده، و نقص يك ربع با وجود بنات متعدده، بر بنت و بنتین است نه بر زوج و ابوین. و همچنین اگر وارث فعلی میت

منحصر باشد به زوج و به اخوة متعدده اُمّی و به اخت واحده یا اخوات متعدده ابوینی، پس نقص دو سدس با وجود اخت واحده ابوینی، و نقص سه سدس با وجود اخوات متعدده ابوینی، بر اخت و اخوات ابوینی است نه بر زوج و بر اخوة متعدده اُمّی.

قسم دوم: آن که همه وراثت فعلی میت وارث بالقرباه باشند نه بالفرض. و آنها در طبقه اول، اولاد است به شرط وجود ذکور چه مع الاناث یا بدون اناث، و پدر است به شرط عدم اولاد مطلقاً. و در طبقه دوم، جدوده است مطلقاً، و اخوة ابوینی یا ابی است به شرط وجود ذکوری در آنها. و در طبقه سوم، تمام اصناف و درجات ارباب آن طبقه است از عمومه و عمات و خنوله و خالات و اولادشان که تمام ارباب این طبقه بالقرباه ارث می برند. اگرچه در سابق گفته شد که هرگاه میت از طبقه دوم جدوده اُمّی دارد با منتسبین ابی، یا در طبقه سوم، هم منتسبین به پدر دارد و هم منتسبین به مادر، پس جدوده اُمّی و خنوله که منتسبین به مادر میت اند مطلقاً ثلث می برند؛ چه با اتحاد یا با تعدد، هرچند موجب نقص فریضه بعضی از صاحبان فروض بشود در طبقه دوم، لکن این بالقرباه است نه بالفرض.

قسم سوم: آن که وراثت فعلی میت بعضی وارث بالفرض هستند و بعضی وارث بالقرباه، پس صاحب فرض فریضه خود را می برد و بقیه حق وارث بالقرباه است. مثل آن که در طبقه اول ابوین است با اولاد ذکور و اناث، پس ابوین هر يك سدس می برند بالفرض، و دو ثلث دیگر، مال اولاد است بالقرباه. یا آن که در همان طبقه اول وارث پدر و مادر است بدون اولاد، پس مادر با وجود حاجب سدس می برد و با عدم حاجب ثلث می برد بالفرض و بقیه مال پدر است بالقرباه؛ چون گفتیم اگر میت اولاد ندارد مادر بالفرض می برد و پدر بالقرباه. یا در طبقه دوم اخت یا اخوات ابوینی است با جدوده اُمّی یا اخوة اُمّی است با جدوده ابی، پس اخت و اخوات ابوینی در فرض اول و اخوة اُمّی در فرض دوم بالفرض می برند، و جدوده ابی با جدوده اُمّی بالقرباه. یا آن که در همین طبقه دوم اخوة اُمّی است با اخوة ابوینی که در میان اخوة ابوینی ذکور باشد، پس اخوة اُمّی بالفرض می برد و اخوة ابوینی بالقرباه. و هکذا بعضی امثله دیگر.

در کیفیت ارث بردن طبقه اول از وارثین میت است

و آنها سه صنفند: اول: پدر بلاواسطه. دوم: مادر بلاواسطه. سوم: اولاد و این نزلوا؛ چه بلاواسطه او مع الواسطه به تقدیم الاقرب فالاقرب، و چه ذکور یا اناث یا مختلف. و زوج یا زوجه با هر يك از این اصناف ارث می برند.

و اما کیفیت تقسیم نمودن ترکه را به ارباب این طبقه، به این قسم است که یا در حین موت مورث، يك صنف از این سه صنف موجودند، یا دو صنف، و یا سه صنف. و این هفت صورت می شود و در هر يك از این هفت صورت، یا احد الزوجین هم هستند یا نه. و ذکر می شود احکام این چهارده صورت در ضمن ده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به احد الابوين، پس تمام ترکه حق او خواهد بود؛ چه پدر باشد یا مادر.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به اولاد، پس در اولاد بلاواسطه با اتحاد تمام ترکه حق او خواهد بود، و با تعدد و اتحاد در ذکوریت و انوئیت ایضاً تمام ترکه حق آنها خواهد بود که بالسویه قسمت کنند، و با اختلاف للذکر مثل حظ الأنثیین می باشد. و اما اولاد به يك واسطه پس با نبودن مطلق اولاد بلاواسطه وارثند، و ارث

باشد، چهار خمس از ترکه حق بنات متعدده یا اولاد آنها می باشد، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى فرضاً و ردّاً، و يك خمس ترکه حق احد الابوين است، ايضاً فرضاً و ردّاً. و اگر اولاد ذكور، یا اولاد ذكور و اناث، یا اولاد اولاد از ذكور یا از ذكور و اناث باشند، پنج سدس از ترکه حق اولاد یا اولاد اولاد می باشد بالقرايه، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى و يك سدس ترکه حق احد الابوين است بالفرض.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به پدر و مادر و اولاد، پس این دو فرض دارد: فرض اول: آن که اولاد منحصر باشد به يك دختر یا به اولاد از يك دختر و مادر حاجبی از رد نداشته باشد؛ سه خمس ترکه حق يك دختر یا اولاد يك دختر است فرضاً و ردّاً، و دو خمس دیگر حق پدر و مادر است بالمناصفه، ايضاً فرضاً و ردّاً. و اگر در همین فرض مادر حاجبی از رد داشته باشد، پس سدس ترکه حق مادر است و پنج سدس دیگر بین پدر و بنت واحده ارباعاً قسمت می شود فرضاً و ردّاً. فرض دوم: آن که اولاد اناث متعدده باشند، یا ذكور باشد چه متحد باشد یا متعدد، یا ذكور و اناث باشند، یا اولاد اولاد از بنات متعدده یا از ذكور یا از ذكور و اناث باشند، پس دو سدس ترکه حق پدر و مادر است بالمناصفه، و بقیه حق اولاد یا اولاد اولاد است. و چنانچه سابقاً گفته شد باید اولاد و اولاد اولاد قسمت نمایند، و بر فرض تعدد و اختلاف، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى می باشد؛ چه در اولاد و چه در اولاد اولاد.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به احد الابوين و احد الزوجين، پس احد الزوجين نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق احد الابوين است؛ در پدر بالقرايه و در مادر بالفرض و الرد.

مسأله 7 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به اولاد و احد الزوجين، پس احد الزوجين نصیب ادنی را می برند از ربع و ثمن، و باقی حق اولاد است، چه بلاواسطه یا مع الواسطه و چه متحد یا متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى، و اولاد به واسطه، ارث مَنْ يَتَقَرَّبُونَ بِهِ را می برند؛ چنانچه گفته شد.

مسأله 8 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به پدر و مادر و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برد از نصف و ربع، و مادر با عدم حاجب ثلث مجموع ترکه را، و با وجود حاجب سدس آن را می برد بالفرض، و بقیه ترکه حق پدر است بالقرابه، نه بالفرض.

مسأله 9 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به احد الابوین و اولاد و احد الزوجین، و ترکه میت هم چهل و هشت تومان است و این سه فرض دارد:

فرض اول: آن که اولاد بلاواسطه يك دختر است، یا اولاد به واسطه از يك دخترند با نبودن اولاد بلاواسطه، پس حق احد الزوجین نصیب ادنی می باشد از ربع و ثمن، و بقیه ترکه بین احد الابوین و بین آن يك دختر، یا اولاد يك دختر، ارباعاً قسمت می شود؛ يك ربع از بقیه حق احد الابوین است فرضاً و ردأً، و سه ربع حق دختر یا اولاد اوست، ایضاً فرضاً و ردأً.

فرض دوم: آن که اولاد بلاواسطه چند دخترند، یا اولاد به واسطه از چند دخترند، پس اگر وارث زوج است، ربع چهل و هشت تومان که دوازده تومان باشد حق اوست، و سدس او که هشت تومان باشد حق احد الابوین است، و باقی که بیست و هشت تومان باشد حق بنات متعدده یا اولاد آنها می باشد، اگرچه حق آنها دو ثلث ترکه است که سی و دو تومان باشد، لکن سابقاً گفته شد که اگر ترکه از سهام مفروضه نقص حاصل نماید، نقص بر بنت و بنات و اخت و اخوات وارد می شود. و اگر وارث زوجه است، پس ثمن چهل و هشت تومان حق زوجه است، و چهل و دو تومان دیگر بین احد الابوین و بنات متعدده، یا اولاد آنها اخماساً قسمت می شود؛ هشت تومان و چهار قران به احد الابوین داده می شود فرضاً و ردأً، و سی و سه تومان و شش قران به بنات متعدده داده می شود، ایضاً فرضاً و ردأً.

فرض سوم: آن که اولاد بلاواسطه ذکور است؛ چه متحد یا متعدد، یا ذکور و اناث است، یا اولاد از ذکور یا اولاد از ذکور و اناث است، پس حق احد الزوجین نصیب

ادنی است از ربع و ثمن مجموع ترکه، و سدس ترکه حق احد الابوین است، و بقیه حق اولاد است و بر فرض تعدد و اختلاف، للدَّکر ضِعْفُ الأُنثی؛ چه در اولاد بلاواسطه یا در اولاد به واسطه.

مسأله 10 - آن که وارث فعلی آن پدر است و مادر و اولاد و احد الزوجین، و ترکه میت نیز چهل و هشت تومان است مثلاً، پس این نیز سه فرض دارد:

فرض اول: آن که اولاد بلاواسطه یک دختر است یا اولاد به واسطه از یک دختر است، پس اگر وارث زوج است حق او ربع ترکه است که دوازده تومان باشد، و حق ابوین دو سدس از ترکه است که شانزده تومان باشد، الباقی: بیست تومان حق بنت واحده یا اولاد او می باشد؛ اگرچه حق بنت واحده یا اولاد آن نصف مجموع ترکه است که بیست و چهار تومان باشد، لکن به جهت نقص ترکه از سهام مفروضه، نقص بر بنت واحده و اولاد او وارد می شود. و اگر وارث زوجه است، حق او ثمن از مجموع ترکه است که شش تومان باشد، الباقی: چهل و دو تومان، پس اگر مادر مانع از رد نداشته باشد این بقیه بین ابوین و بنت واحده اخصاً قسمت می شود؛ به هر یک از ابوین هشت تومان و چهار قران داده می شود و به بنت واحده یا اولاد او بیست و پنج تومان و دو قران. و اگر مادر مانع از رد داشته باشد هشت تومان که سدس ترکه است به او داده می شود و بقیه که سی و چهار تومان باشد بین پدر و بنت واحده ارباعاً قسمت می شود؛ هشت تومان و پنج قران به پدر داده می شود فرضاً و رداً، و بیست و پنج تومان و پنج قران به بنت واحده یا به اولاد او داده می شود، ایضاً فرضاً و رداً.

فرض دوم: آن که اولاد بلاواسطه چند دخترند، یا اولاد به واسطه از چند دخترند، پس حق احد الزوجین نصیب ادنی است از ربع و ثمن ترکه، و حق ابوین دو سدس از مجموع ترکه است و بقیه حق بنات متعدده یا اولاد آنها می باشد. اگرچه حق بنات متعدده یا اولاد آنها، دو ثلث ترکه است که سی و دو تومان باشد، لکن به جهت نقص ترکه از سهام مفروضه، نقص دوازده تومان در صورت وارث بودن زوج و نقص

شش تومان در صورت وارث بودن زوجه، بر بنات متعدده وارد می شود نه بر سایر صاحبان فروض.

فرض سوم: آن که اولاد بلاواسطه ذکورند؛ چه متحد و چه متعدد، یا ذکور و اناثند، یا اولاد به واسطه از ذکورند یا از ذکور و اناثند. پس حق احد الزوجین نصیب ادنی است از ربع و ثمن، و حق ابویین دو سدس از مجموع ترکه است و بقیه حق اولاد یا اولاد اولاد است و بر فرض اختلاف، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى؛ چه در اولاد بلاواسطه یا در اولاد به واسطه.

ص: 68

در کیفیت ارث بردن طبقه دوم از وارثین میت است

و آنها چهار صنفند: اول: برادر و خواهر ابوینی یا ابی فقط و اولادشان و إن نزلوا، به تقدیم الاقرب فالاقرب. دوم: جد و جدۀ ابی و إن علوا، ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب. سوم: برادر و خواهر اُمی فقط و اولادشان و إن نزلوا، ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب. چهارم: جد و جدۀ اُمی و إن علوا، ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب. و زوج یا زوجه با هر یک از این اصناف ارث می برند.

و اما کیفیت تقسیم نمودن ترکه را به ارباب این طبقه، به این قسم است که: یا در حین موت مورث یک صنف از این چهار صنف موجودند، یا دو صنف، یا سه صنف، یا چهار صنف، و این پانزده صورت دارد. و علی ایّ حال یا احد الزوجین با هر یک از صور پانزده گانه هستند، یا نیستند. و ذکر می شود احکام این صور در ضمن دو قسم:

قسم اول: آن که احد الزوجین با یکی از این پانزده صورت نباشد و ذکر می شود احکام آن در ضمن پانزده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی در طبقه دوم منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی فقط با نبودن ابوینی، پس با اتحاد تمام ترکه حق اوست، و با تعدد و اتحاد در ذکوریت و

انوثیت ایضاً تمام ترکه از آن آنها می باشد که بالسویه قسمت می کنند، و با اختلاف در آن، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی منحصر است به جد و جدۀ ابی، پس اگر یکی از این دو باشد تمام ترکه حق او خواهد بود، و اگر جد و جدۀ ابی هر دو باشند، ترکه را بین این دو باید قسمت نمود، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 3 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة اُمّی، پس با اتحاد تمام ترکه حق او خواهد بود، و با تعدد تمام ترکه را باید بین خود بالسویه قسمت نمایند مطلقاً؛ چه همه ذکور باشند یا اناث یا مختلف.

مسأله 4 - آن که وارث فعلی منحصر است به جد و جدۀ اُمّی، پس اگر یکی از این دو باشد، تمام ترکه حق او خواهد بود، و اگر جد و جدۀ اُمّی هر دو باشند، تمام ترکه بین این دو بالسویه قسمت می شود.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به جدودۀ ابی، پس اگر هر دو صنف متحد باشند در ذکوریت و انوثیت بین خود بالسویه قسمت می کنند، و اگر مختلف باشند، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى. حاصل: جد ابی، حکم اخ ابی را دارد و جدۀ ابی، حکم اخت ابی را.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی با نبودن ابوینی، و به اخوة اُمّی، پس اگر اخوة اُمّی متحد است سدس مجموع ترکه حق او خواهد بود چه ذکور باشند یا اناث. و اگر متعدد است ثلث ترکه، و مطلقاً این ثلث را بین خود بالسویه قسمت می کنند؛ سواءً كانوا ذکوراً أم اناثاً أم مختلفین، و پنج سدس دیگر یا چهار سدس دیگر حق اخوة ابوینی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 7 - آن که وارث منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی و به جدودۀ اُمّی، پس ثلث مجموع ترکه حق جدودۀ اُمّی است؛ چه یکی از این دو باشند یا هر دو باشند که

بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر از مجموع ترکه حق اخوة ابوینی یا ابی است؛ چه متحد (1) باشند یا متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 8 - آن که وارث فعلی منحصر است به جدوده ابی و به اخوة اُمّی، پس اگر اخوة اُمّی متحد باشد، سدس مجموع ترکه حق اوست؛ چه ذکور باشد و چه اناث. و اگر متعدد باشد ثلث ترکه حق اوست، و مطلقاً این ثلث را بین خود بالسویه قسمت می کنند؛ ولو بعضی ذکور باشند و بعضی اناث، و پنج سدس دیگر یا چهار سدس دیگر، حق جدوده ابی است؛ چه یکی باشد یا هر دو، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 9 - آن که وارث فعلی منحصر باشد به جدوده ابی و جدوده اُمّی، پس ثلث ترکه حق جدوده اُمّی است؛ چه متحد باشد یا متعدد، که این ثلث را بین خود بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق جدوده ابی است؛ چه یکی باشد یا هر دو، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 10 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة اُمّی و جدوده اُمّی، پس تمام ترکه را بین خود مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ چه از هر صنفی متحد باشد یا متعدد، و چه مختلف باشند در ذکوریت و انوئیت یا متفق.

مسأله 11 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی، با نبودن اخوة ابوینی، و جدوده ابی و اخوة اُمّی، پس سدس ترکه با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق اخوة اُمّی است که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ ولو با اختلاف در ذکوریت و انوئیت، و پنج سدس دیگر یا چهار سدس دیگر، حق اخوة ابوینی یا ابی و جدوده ابی است که با اتحاد در ذکوریت و انوئیت بالسویه قسمت می کنند، و با اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

ص: 71

1- در صورتی که اخت واحده باشد و جدوده اُمّی، جدوده ثلث می برند و اخت نصف می برد فرضاً، و در سدس اشکال است که رد به هر دو می شود یا به اخت، و احتیاط ترك نشود؛ گرچه ترجیح با آن است که در متن ذکر شده.

مسأله 12 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی و جدوده ابی و جدوده اُمی، پس ثلث ترکه حق جدوده اُمی است؛ چه یکی باشند یا هر دو که بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق اخوة ابوينی یا ابی و جدوده ابی است، و با اختلاف در ذکوریت و انوثیت للذکر ضِعْفُ الأُنثی که جد به مثل برادر می برد و جده به مثل خواهر.

مسأله 13 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی و اخوة اُمی و جدوده اُمی، پس حق اخوة اُمی و جدوده اُمی، ثلث ترکه است که مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند، که اگر جد و جدۀ اُمی دارد و یک خواهر و برادر اُمی، این ثلث چهار قسمت متساوی می شود بین این چهار نفر، و دو ثلث دیگر از ترکه حق اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 14 - آن که وارث فعلی منحصر است به جدوده ابی و اخوة اُمی و جدوده اُمی، پس ثلث ترکه حق اخوة اُمی و جدوده اُمی است که مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق جدوده ابی است؛ چه متحد و چه متعدد للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 15 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و جدوده ابی و اخوة اُمی و جدوده اُمی، و ترکه میت هم چهل و هشت تومان است، پس ثلث آن که شانزده تومان باشد حق اخوة اُمی و جدوده اُمی است که مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر که سی و دو تومان باشد حق اخوة ابوينی یا اخوة ابی و جدوده ابی است، للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

قسم دوم: آن که احد الزوجین با یکی از این صور پانزده گانه بوده باشد و حکم این قسم هم ذکر می شود در ضمن ده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث فعلی به جدوده ابی و احد الزوجین، که جد ابی به منزله اخ ابی است و جدۀ ابی به منزله اخت ابی.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة اُمّی و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق اخوة اُمّی است، چه متحده و چه متعدده، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث فعلی به جدوده اُمّی و احد الزوجین که جدوده اُمّی به منزله اخوة اُمّی است.

مسأله 3 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و اخوة اُمّی، و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند و اخوة اُمّی با فرض اتحاد سدس از مجموع ترکه را، و با فرض تعدد ثلث آن را، و مطلقاً بین خود این ثلث را بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث فعلی به جدوده ابی و اخوة اُمّی و احد الزوجین، که جد ابی به منزله اخ ابی است و جدۀ ابی به منزله اخت ابی.

مسأله 4 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی و جدوده اُمّی و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و ثلث مجموع ترکه حق جدوده اُمّی است که بر فرض تعدد بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث به جدوده ابی و جدوده اُمّی و احد الزوجین.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و اخوة أمی و جدودة أمی و احد الزوجین، پس حق احد الزوجین نصیب اعلی می باشد از نصف و ربع، و ثلث مجموع ترکه حق اخوة أمی و جدودة أمی است که مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی است، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الأنتی. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث به جدودة ابی و اخوة أمی و جدودة أمی و احد الزوجین؛ چون جدودة ابی حکم اخوة ابی را دارد، جد حکم اخ را و جده حکم اخت را.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و جدودة ابی و احد الزوجین. پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی و جدودة ابی است و بر فرض اختلاف در ذکوریت و انوئیت للذکر ضعف الأنتی.

مسأله 7 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة أمی و جدودة أمی و احد الزوجین، پس حق احد الزوجین نصیب اعلی است از نصف و ربع، و بقیه حق اخوة أمی و جدودة أمی است که مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

مسأله 8 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و جدودة ابی و اخوة أمی و احد الزوجین. پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و سدس مجموع ترکه حق اخوة أمی است با اتحاد آن، و ثلث آن با تعدد که مطلقاً این ثلث را بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق جدودة ابی و اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد و با اختلاف للذکر ضعف الأنتی.

مسأله 9 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و جدودة ابی و جدودة أمی و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و ثلث مجموع ترکه حق جدودة أمی است؛ چه متحد و چه متعدد که بالسویه قسمت

می کنند، و بقیه حق اخوة ابوینی یا ابی و جدوده ابی است که با اتحاد در ذکوریت و انوثیت بالسویه قسمت می کنند و با اختلاف در آن، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 10 - آن که وارث فعلی، تمام پنج صنف می باشند؛ اخوة ابوینی یا ابی، و جدوده ابی و اخوة اُمّی و جدوده اُمّی و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع. و ثلث مجموع ترکه حق اخوة اُمّی و جدوده اُمّی است که این ثلث را مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند که جد و جدّه اُمّی و خواهر و برادر اُمّی همه به قدر یکدیگر می برند، و بقیه حق اخوة ابی و جدوده ابی است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، که جد ابی مقدار اخ ابی می برد و جدّه ابی مقدار اخت ابی.

و لابد است در این مقام از تنبیه بر چهار قاعده:

قاعده اول: بدان که حکم اولاد اخوه بعین حکم اولاد اولاد است، پس چنانچه با وجود اولاد بلاواسطه ولو یک نفر اناث باشد، اولاد به واسطه ارث نمی برند. همچنین با وجود اخوه ولو اناث باشد و ابی فقط یا اُمّی فقط باشد، اولاد اخوه و لو ابوینی باشند ارث نمی برند. و ایضاً چنانچه در اولاد به واسطه ارث مَنْ يَتَقَرَّبُونَ بِهِ را می برند،

همچنین در اولاد اخوه هم ارث مَنْ يَتَقَرَّبُونَ بِهِ را می برند و این پنج فرض دارد:

فرض اول: آن که اولاد از یک نفر اخوة اُمّی باشد، مطلقاً سدس ترکه را می برند فرضاً⁽¹⁾؛ و لو ده نفر باشند و مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت، و بالسویه قسمت می کنند.

فرض دوم: آن که اولاد از دو اخوة اُمّی یا زیاده باشند، پس به همه ثلث ترکه را می دهند فرضاً، و باید اولاً فرض نمود حیات آن وسائط را و این ثلث را بین آنها بالسویه قسمت نمود ولو مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت، و بعد قسمت هر یک را بین اولادش ایضاً بالسویه قسمت نمود ولو مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت.

ص: 75

1- و بقیه را رداً در صورت انحصار وارث، و ماتن در همه فروض حکم فرض را فقط ذکر نموده و حکم رد نیز معلوم است.

فرض سوم: آن که اولاد از يك اخت ابوينی باشد یا از اخت ابی فقط، با نبودن اولادی مطلقاً از اخوة ابوينی، پس نصف ترکه را می برند (1).

فرضاً.

فرض چهارم: آن که اولاد از دو اخت یا زیاده باشند، که این دو اخت ابوينی باشند یا ابی فقط با نبودن ابوينی، پس دو ثلث ترکه را می برند فرضاً و باید فرض نمود اولاً حیات آن اخوات را و این دو ثلث را بین آنها بالسویه قسمت نمود، بعد قسمت هر يك را بین اولادش قسمت نمود، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

فرض پنجم: آن که اولاد از اخوة ذکور ابوينی یا ابی باشند، یا از اخوة ذکور و اناث ابوينی یا ابی باشند، باید اولاً فرض نمود حیات آن وسائط را و بین آنها بالسویه قسمت نمود اگر متحد باشند در ذکوریت و انوئیت، و للذکر مثلُ حَظِّ الْأُنْثَى قسمت نمود اگر مختلف باشند، و بعد قسمت هر يك را بین اولادش ایضاً للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى قسمت نمود. و همچنین است حکم در اولاد اخوه به دو واسطه، که باید اولاً فرض نمود حیات وسائط اولی را و بین آنها قسمت نمود، و بعد قسمت هر يك را بین اولادش قسمت نمود و هکذا در اولاد اخوه به سه واسطه یا به زیاده.

و بدان که در تمام درجات بعد با بودن اولاد اخوة ابوينی، اولاد اخوة ابی فقط که در همان درجه باشد نه در درجه مقدم، ارث نمی برند. و قسمت در اولاد اخوه - چه به يك واسطه باشد یا به دو واسطه یا به سه واسطه یا به زیاده در حالی که متفاوت باشند در ذکوریت و انوئیت - تابع خود اخوه است، پس اگر اولاد - چه بلاواسطه یا به يك واسطه و زیاده تر - اولاد از اخوة اُمّی میت باشند که واسطه اول اخوة اُمّی باشد مطلقاً

بالسویه قسمت می کنند. و اگر اولاد از اخوة ابوينی یا ابی میت باشند که واسطه اول ابوينی یا ابی باشد بالتفاوت قسمت می کنند. و توضیح این قاعده به مثال آن است که وارث فعلی میت منحصر است به هشت نفر اولاد اخوه، به این طریق که يك پسر و يك دختر برادر ابی دارد، و يك پسر و يك دختر خواهر ابی، و يك پسر و يك دختر

ص: 76

1- و للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى با اختلاف.

برادر اُمّی، و یک پسر و یک دختر خواهر اُمّی، و ترکه او هم منحصر باشد به هشتاد و یک تومان مثلاً. پس ثلث آن که بیست و هفت تومان باشد حق چهار نفر برادرزاده و خواهرزاده اُمّی است که بین خود بالسویه قسمت می کنند، به هر کدامی شش تومان و هفت قران و نیم می رسد؛ چون وسائط دو نفرند و اولاد هر یک هم دو نفر و ذکور و اناث هم در اخوة اُمّی متساوی است، الباقی: پنجاه و چهار تومان، باز ثلث آن که هجده تومان باشد حق پسر و دختر خواهر اُمّی است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، به پسر دوازده تومان به دختر شش تومان، الباقی: سی و شش تومان، حق پسر و دختر برادر اُمّی است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، به پسر بیست و چهار تومان، به دختر دوازده تومان.

قاعده دوم: بدان که جدوده اعلی بعین حکم اخوه و اولاد اخوه را دارند؛ چنانچه با وجود یک نفر اخوه ولو اُمّی فقط، اولاد اخوه ولو ابوینی باشند ارث نمی برند. و همچنین با وجود یک نفر از جدوده اربعه بلاواسطه ولو جدّه اُمّی باشد، یک نفر از جدوده به واسطه ارث نمی برد ولو جد اعلای اُمّی باشد. و اما جد اعلی، با اخوه ارث می برد به شرط نبودن جد ادنی، چنانچه اولاد اخوه به واسطه با جد ادنی ارث می برد، به شرط نبودن خود اخوه؛ چون اخوه و اجداد دو صنفند، و گفتیم که اقرب از هر صنفی مانع است ابعداً از صنف خود را، نه ابعداً از صنف دیگری را. و هرگاه جد یا جدّه اُمّی - احدهما او کلاهما - جمع شوند با جد یا جدّه اُمّی - احدهما او کلاهما - پس از برای جدوده اُمّی مطلقاً ثلث ترکه است، که بالسویه قسمت کنند چه متحد باشد و چه متعدد، و از برای جدوده اُمّی دو ثلث از ترکه است ایضاً چه متحد و چه متعدد که للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى قسمت کنند. و اگر با اینها احد الزوجین هم باشد، پس از برای او نصیب اعلی هست از نصف و ربع، و حق جدوده اُمّی ثلث از مجموع ترکه است چه متحد و چه متعدد، و بقیه حق جدوده اُمّی و بر فرض تعددشان للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

و توضیح این قاعده ایضاً به مثال آن است که هرگاه وارث فعلی میت منحصر باشد

به اجداد ثمانیه؛ به این که میت ابوین پدر پدر دارد و ابوین مادر پدر و ابوین مادر دارد و ابوین مادر، و ترکۀ میت هم همان هشتاد و یک تومان است، پس ثلث آن که بیست و هفت تومان باشد حق چهار نفر جدوده اُمّی است که بالسویه مرد و زن قسمت می کنند، به هر یک شش تومان و هفت قران و نیم می رسد؛ چون جدوده اُمّی به منزله کلاله اُمّی می باشند، الباقی: پنجاه و چهار تومان، باز ثلث آن که هجده تومان

باشد حق ابوین مادر پدر میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، که به مادرِ مادرِ پدرِ میت شش تومان داده می شود و به پدرِ مادرِ پدرِ میت دوازده تومان، الباقی: سی و شش تومان حق ابوین پدر پدر میت است، باز ثلث آن که دوازده تومان باشد حق مادر پدر پدر میت است و دو ثلث آن که بیست و چهار تومان باشد حق پدر پدر پدر میت است. و سه احتمال دیگر هم در مسأله می رود:

احتمال اول: آن که دو ثلث از ترکه بین چهار نفر جدوده ابی چنانچه گفته شد قسمت می شود بدون تفاوت، ولكن يك ثلث بين چهار نفر جدوده اُمّی تثلیث می شود؛ به آن که ثلث از ثلث به ابوین مادر مادر داده می شود بالسویه به هر یک چهار تومان و نیم، و دو ثلث از يك ثلث به ابوین پدر مادر داده می شود، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى؛ به مادر پدر مادر شش تومان و به پدر پدر مادر دوازده تومان، چنانچه از برزهی نقل شده.

احتمال دوم: آن که يك ثلث ترکه به چهار نفر جدوده اُمّی داده می شود به آن که ثلث از ثلث به ابوین مادر مادر داده می شود بالسویه؛ به هر یک چهار تومان و نیم. و دو ثلث از يك ثلث به ابوین پدر مادر داده می شود بالسویه به هر یک نه تومان، الباقی: پنجاه و چهار تومان، باز ثلث این دو ثلث به ابوین مادر پدر میت داده می شود، ایضاً بالسویه به هر یک نه تومان، الباقی: سی و شش تومان بین ابوین پدر پدر قسمت می شود، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى به مادر پدر پدر دوازده تومان و به پدر پدر پدر بیست و چهار تومان. و این احتمال مختار معین الدین مصری است.

احتمال سوم: آن که يك ثلث تركه به چهار نفر جدوده أمی بالسويه قسمت می شود به هر يك شش تومان و هفت قران و نیم، الباقی: پنجاه و چهار تومان و آن بین چهار نفر جدوده ابی للذکر مثل حظ الأنثیین قسمت می شود، به هر يك از پدر پدر میت و پدر مادر پدر میت هجده تومان، و به هر يك از مادر پدر پدر میت و مادر مادر پدر میت نه تومان. و در «نجات العباد» می فرماید: این احتمال سوم خالی از وجه نیست. و احتیاط (1) در تقسیم بین اجداد ثمانیه صلح و تراضی است.

قاعده سوم: بدان که هرگاه وارث فعلی میت شانزده نفر باشند؛ هشت نفر اولاد اخوه که در ضمن قاعده اول گفته شد و هشت نفر اجداد ثمانیه که در ضمن قاعده دوم ذکر شد و تركه او همان هشتاد و يك تومان است، پس کیفیت تقسیم تركه را بین این شانزده نفر به این قسم است که ثلث تركه که بیست و هفت تومان باشد حق هشت نفر منتسبین به مادر میت است که چهار سدس از این يك ثلث حق چهار جد و جدۀ أمی است که بالسويه قسمت می کنند به هر يك چهار تومان و نیم می رسد، و دو سدس دیگر حق چهار نفر اولاد اخ و اخت أمی است به هر يك دو تومان و دو قران و نیم می رسد، الباقی: پنجاه و چهار تومان، باز ثلث آن که هجده تومان باشد حق ابویین مادر پدر میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى که به مادر مادر پدر میت شش تومان می رسد و به پدر مادر پدر میت دوازده تومان، الباقی: سی و شش تومان، باز ثلث آن که دوازده تومان باشد حق مادر پدر پدر میت است و پسر و دختر خواهر میت، که نصف آن حق مادر پدر پدر میت است، و نصف دیگر آن حق پسر و دختر خواهر ابی میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، الباقی: بیست و چهار تومان، نصف آن حق پدر پدر پدر میت است و نصف دیگر آن حق پسر و دختر برادر ابی میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

قاعده چهارم: هرگاه وارث فعلی میت، همان شانزده نفر باشند که سابقاً گفته شد و به علاوه زوج میت هم هست و تركه میت نیز همان هشتاد و يك تومان است، پس

ص: 79

1- ترك نشود، و در دو مسأله بعد نسبت به اجداد ثمانیه نیز.

نصف آن حق زوج است، الباقی: چهل تومان و پنج قران، و ثلث جمیع ترکه که بیست و هفت تومان باشد حق هشت نفر منتسبین به مادر میت است که چهار سدس آن حق چهار نفر جد و جدۀ اُمّی است بالسویه و به هر يك چهار تومان و نیم می رسد، و دو سدس دیگر حق چهار نفر اولاد اخ و اخت اُمّی است بالسویه به هر يك دو تومان و دو قران و نیم می رسد، الباقی: سیزده تومان و نیم، باز ثلث آن که چهار تومان و نیم باشد

حق ابوین مادرِ پدرِ میت است، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى، که به مادرِ مادرِ پدرِ میت پانزده قران می رسد، و به پدرِ مادرِ پدرِ میت سه تومان. الباقی از ترکه که نه تومان باشد، باز ثلث آن که سه تومان باشد حق مادرِ پدرِ پدرِ میت، و پسر و دختر خواهر میت است که پانزده قران حق مادرِ پدرِ پدرِ میت است و پانزده قران حق پسر و دختر خواهر اَبی است، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى، الباقی: شش تومان، سه تومان حق پدرِ پدرِ پدرِ میت است و سه تومان حق پسر و دختر برادر اَبی میت لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى.

در کیفیت ارث بردن طبقه سوم از وارثین میت است

و آنها نیز چهار صنفند:

اول: عمو و عمه ابوینی یا ابی فقط با نبودن ابوینی و اولادشان؛ چه عمو و عمه و اولاد بلاواسطه باشند یا مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب.

دوم: عمو و عمه اُمّی و اولادشان؛ چه عمو و عمه اُمّی و اولاد بلاواسطه باشند یا مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب.

سوم: خال و خاله ابوینی یا ابی فقط با نبودن ابوینی و اولادشان؛ چه خال و خاله و اولاد بلاواسطه باشند یا مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب.

چهارم: خال و خاله اُمّی و اولادشان؛ چه خال و خاله و اولاد بلاواسطه باشند یا مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب.

و احد الزوجین با هر يك از اصناف این طبقه نیز ارث می برند.

و اما کیفیت تقسیم ترکه را به ارباب این طبقه به این قسم است که یا در حین موت مورث، يك صنف از این چهار صنف موجودند یا دو صنف یا سه صنف یا چهار صنف. و این هم نیز پانزده صورت دارد که چهار صورت آن با فرض انحصار وارث است در يك صنف از چهار صنف، و شش صورت آن با فرض انحصار وارث است

در دو صنف از چهار صنف، و چهار صورت آن با فرض انحصار وارث است در سه صنف از چهار صنف، و يك صورت آن با فرض وجود هر چهار صنفند و این صور پانزده گانه نیز بر دو قسم است:

قسم اول: آن که احد الزوجین با یکی از این اصناف نباشد و این قسم ذکر می شود در ضمن پانزده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی تنها، با نبودن ابوینی، پس تمام ترکه حق آنها خواهد بود؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه اُمّی، ایضاً تمام ترکه حق او می باشد؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوئیت محل اشکال است که آیا به تساوی قسمت می شود یا للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، پس احتیاط (1) به صلح و تراضی ترك نشود؛ اگر چه مشهور بلکه نقل اجماع شده در حکم به تساوی و آن اقوا است.

مسأله 3 - آن که وارث فعلی منحصر است به خنوله ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، ایضاً تمام ترکه حق او می باشد؛ چه متحد و چه متعدد و مطلقاً بالسویه قسمت می نمایند ولو مختلف باشند در ذکوریت و انوئیت.

مسأله 4 - آن که وارث فعلی منحصر است به خنوله اُمّی، تمام ترکه حق آنها می باشد؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می نمایند.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به عمومه اُمّی، پس اگر عمومه اُمّی متحد است، سدس ترکه حق او می باشد، و اگر متعدد است ثلث ترکه، و مطلقاً این ثلث را بین خود بالسویه قسمت می کنند ولو با

ص: 82

1- این احتیاط ترك نشود در این مورد و در مسائل آتیة نظیر آن.

اختلاف در ذکوریت و انوئیت، و قبلاً گفته شد که احتیاط به صلح و تراضی است، و پنج سدس دیگر یا دو ثلث دیگر حق عم و عمه ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به خئوله ابوینی یا ابی در صورت نبودن ابوینی، پس ثلث ترکه حق خئوله است؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند؛ ولو با اختلاف در ذکوریت و انوئیت، و دو ثلث دیگر حق عم و عمه ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 7 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و خئوله اُمّی، پس ثلث ترکه حق خئوله اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق عمومه ابوینی یا ابی است، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 8 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه اُمّی و به خئوله ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، پس ثلث ترکه حق خئوله است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق عمومه اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ ولو با اختلاف در ذکوریت و انوئیت علی الاقوی، و احتیاط به صلح و تراضی گذشت.

مسأله 9 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه اُمّی و به خئوله اُمّی، پس ثلث ترکه حق خئوله اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق عمومه اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و احتیاط به صلح و تراضی گذشت.

مسأله 10 - آن که وارث فعلی منحصر است به خئوله ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی،

و به خنولهٔ اُمّی، پس با اتحاد خنولهٔ اُمّی سدس ترکه حق او خواهد بود، و با تعدد ثلث ترکه، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است با نبودن ابوینی؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

مسأله 11 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی، در صورت نبودن ابوینی، و به عمومۀ اُمّی و به خنولهٔ ابوینی یا ابی، در صورت نبودن ابوینی، پس ثلث ترکه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند. و سدس از دو ثلث باقی با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق عمومۀ اُمّی است، و در صورت تعدد و اختلاف اقوا آن است که بالسویه قسمت می کنند، و احتیاط به صلح و تراضی گذشت، و بقیۀ از دو ثلث حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 12 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به عمومۀ اُمّی و به خنولهٔ اُمّی. پس ثلث ترکه حق خنولهٔ اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بالسویه قسمت می کنند. و سدس از ثلثین با اتحاد، و ثلث آن با تعدد، حق عمومۀ اُمّی است که در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ ولو با اختلاف در ذکوریت و انوئیت، اگرچه احتیاط به صلح در صورت اختلاف گذشت، و بقیۀ از ثلثین حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا مختلف، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 13 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی، بر فرض نبودن ابوینی، و به خنولهٔ ابوینی یا ابی، بر فرض نبودن ابوینی، و به خنولهٔ اُمّی، پس ثلث ترکه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی و خنولهٔ اُمّی است که باز سدس از این ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خنولهٔ اُمّی است که بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیۀ از ثلث حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث از ترکه حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه

متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُثْنِي.

مسأله 14 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه اُمّی و به خنوله ابوینی یا ابی، بر فرض نبودن ابوینی، و به خنوله اُمّی، پس ثلث ترکه حق خنوله است که سدس از ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خنوله اُمّی است، که بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیه از ثلث حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر از ترکه حق عمومه اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، که بر فرض تعدد و اختلاف بالسویه قسمت می کنند، اگرچه احتیاط به صلح گذشت.

مسأله 15 - آن که وارث فعلی منحصر است به تمام چهار صنف از مرتبه سوم ارحام؛ که میت عمومه ابوینی یا ابی دارد و عمومه اُمّی هم دارد و خنوله ابوینی یا ابی هم دارد و خنوله اُمّی هم دارد، پس ثلث ترکه حق خنوله است که سدس از ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خنوله اُمّی است که در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیه از ثلث حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و سدس از دو ثلث باقی با اتحاد و ثلث از دو ثلث با تعدد حق عمومه اُمّی است، که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ اگرچه احتیاط به صلح و تراضی گذشت، و بقیه از دو ثلث ترکه حق عمومه ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، که با فرض تعدد این دو ثلث را بین خود للذکر ضِعْفُ الأُثْنِي قسمت می کنند.

قسم دوم که احد الزوجین با یکی از این اصناف باشد. و این قسم هم ذکر می شود در ضمن پانزده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به احد الزوجین. پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق عمومه ابوینی یا ابی است، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُثْنِي.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومهٔ اُمّی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و بقیه حق عمومهٔ اُمّی است و مطلقاً با تعدد بالسویه قسمت می کنند؛ اگرچه در صورت اختلاف در ذکوریت و انوئیت، احتیاط(1) به صلح و تراضی به غایت مطلوب است.

مسأله 3 - آن که وارث فعلی منحصر است به خنولهٔ ابوینی یا ابی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند و بقیه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

مسأله 4 - آن که وارث فعلی منحصر است به خنولهٔ اُمّی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و بقیه حق خنولهٔ اُمّی است که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومهٔ ابوینی یا ابی و به عمومهٔ اُمّی و به احد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و عمومهٔ اُمّی با اتحاد سدس بقیه را می برد و با تعدد ثلث بقیه را، و مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ اگرچه در صورت اختلاف احتیاط به صلح و تراضی مطلوب است، و بقیه حق عمومهٔ ابوینی یا ابی است *لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى*.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومهٔ ابوینی یا ابی و به خنولهٔ ابوینی یا ابی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و ثلث مجموع ترکه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیه از ترکه حق عمومهٔ ابوینی یا ابی است، و بر فرض تعدد و اختلاف *لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى*.

مسأله 7 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومهٔ ابوینی یا ابی و به خنولهٔ اُمّی و

ص: 86

1- گذشت که ترك نشود، و هكذا در نظائر آن.

به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و ثلث از تمام ترکه حق خنوله اُمی است؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بالسویه قسمت می کنند. و بقیه حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد و با اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 8 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ اُمی و به خنوله ابوینی یا ابی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند و ثلث از مجموع ترکه حق خنوله است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند. و بقیه حق عمومۀ اُمی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ اگرچه با تعدد و اختلاف احتیاط به صلح و تراضی مطلوب است.

مسأله 9 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ اُمی و به خنوله اُمی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و ثلث از تمام ترکه حق خنوله اُمی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق عمومۀ اُمی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، اگرچه با اختلاف احتیاط به صلح مطلوب است.

مسأله 10 - آن که وارث فعلی منحصر است به خنوله ابوینی یا ابی و به خنوله اُمی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و سدس از بقیه با اتحاد و ثلث بقیه با تعدد حق خنوله اُمی است که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند. و بقیه از ترکه حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

مسأله 11 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی و به عمومۀ اُمی و به خنوله ابوینی یا ابی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و ثلث از جمیع ترکه حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و سدس از بقیه با اتحاد و ثلث بقیه با تعدد حق عمومۀ

أُمِّي است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، اگرچه در صورت اختلاف، احتیاط به صلح و تراضی مطلوب است. و بقیه حق عمومۀ ابوینی یا ابی است، و با تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 12 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی و به عمومۀ اُمِّي و به خنولۀ اُمِّي و به احد الزوجین. پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند. و ثلث مجموع ترکه حق خنولۀ اُمِّي است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و سدس از بقیه با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق عمومۀ اُمِّي است که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، اگرچه احتیاط به صلح مطلوب است، و بقیۀ از ترکه حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 13 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی و به خنولۀ ابوینی یا ابی و به خنولۀ اُمِّي و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند و ثلث از مجموع ترکه حق خنولۀ ابوینی یا ابی و خنولۀ اُمِّي است، که سدس این ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خنولۀ اُمِّي است، که با تعدد مطلقاً بالسویه

قسمت می کنند. و بقیۀ از ثلث حق خنولۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند. و بقیۀ ترکه حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 14 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ اُمِّي و به خنولۀ ابوینی یا ابی و به خنولۀ اُمِّي و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و ثلث مجموع ترکه حق خنولۀ ابوینی یا ابی و خنولۀ اُمِّي است، که باز سدس از ثلث با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق خنولۀ اُمِّي است، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیۀ از ثلث حق خنولۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیۀ از ترکه حق عمومۀ اُمِّي است؛ چه متحد باشند یا متعدد، و بر

فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می شود، اگرچه احتیاط در صورت اختلاف به صلح و تراضی به غایت مطلوب است.

مسأله 15 - آن که وارث فعلی عمومه ابوینی یا ابی است و عمومه اُمی و خنوله ابوینی یا ابی و خنوله اُمی و احد الزوجین، و ترکه میت هم هفتاد و دو تومان است. پس حق احد الزوجین نصیب اعلی است از نصف و ربع، الباقی: پنجاه و چهار تومان یا سی و شش تومان، و ثلث از جمیع ترکه که بیست و چهار تومان باشد حق مطلق خنوله است، که باز سدس از آن که چهار تومان باشد با اتحاد یا ثلث آن که هشت تومان باشد با تعدد حق خنوله اُمی است، و بقیه ثلث که بیست تومان یا شانزده تومان باشد حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا متعدد، که بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، الباقی: سی تومان یا دوازده تومان، باز سدس آن با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق عمومه اُمی است که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، اگرچه احتیاط به صلح و تراضی گذشت، و بقیه آن حق عمومه ابوینی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

و لابد است در مقام از تنبیه بر چهار قاعده:

قاعده اول: بدان که حکم اولاد اصناف طبقه سوم، حکم اولاد اولاد و اولاد اخوه است از چند جهت:

اولاً: چنانچه در طبقه اول با وجود اولاد بلاواسطه ولو اناث باشد، اولاد به واسطه ولو ذکور از ذکور باشد ارث نمی برد. و هکذا در طبقه دوم با وجود اخوه ولو اخت اُمی باشد، اولاد اخوه ولو پسر برادر ابوینی باشد ارث نمی برد، همچنین در طبقه سوم با وجود یک نفر از عمومه و خنوله میت ولو خاله اُمی باشد، اولاد عمومه و اولاد خنوله مطلقاً ارث نمی برند ولو پسر عم ابوینی باشد، ولذا گفته شد که طبقه سوم یک صنف می باشند، و مثل طبقه اول و طبقه دوم دو صنف نیستند. بلی در ابن عم ابوینی و عم ابی گفته شد که ابن عم ابوینی مقدم است در وراثت، بر عم ابی به

شرایطی که در مانع دهم از موانع ارث گفته شد، فراجع.

ثانیاً: چنانچه در طبقه اول و دوم، اولاد اولاد و اولاد اخوه و اخوات ارث من یتقرَّبون به را می برند، همچنین در طبقه سوم، اولاد عمومه و اولاد خنوله ارث من یتقرَّبون به را می برند.

ثالثاً: چنانچه در طبقه دوم، منتسبین به امّ میت - مثل اخوه امّی و اولادشان و مثل جد و جدّه امّی ذکور و اناثشان - حق الارث بالسویه می برند به خلاف منتسبین به اب میت که ذکور دو مقابل انث ارث می برند - مثل اخوه و اخوات ابوینی یا ابی و مثل جدوده ابی - همچنین در طبقه سوم منتسبین به امّ میت - مثل خال و خاله چه ابوینی یا ابی یا امّی و اولادشان - با تعدد مطلقاً بالسویه ارث می برند ولو مختلف باشند در

ذکوریت و انوئیت، و اما منتسبین به پدر میت - مثل عمو و عمه ابوینی یا ابی - للدّکر ضعف الأئتی ارث می برند. بلی در عمومه امّی خلاف است که با تعدد و اختلاف بالسویه ارث می برند یا بالتفاوت چنانچه سابقاً اشاره شد.

رابعاً: چنانچه در طبقه دوم با بودن اخوه ابوینی، اخوه ابی ارث نمی برد و با بودن اولاد اخوه ابوینی، اولاد اخوه ابی ارث نمی برد، همچنین در طبقه سوم با بودن عمومه ابوینی، عمومه ابی ارث نمی برند و با بودن خنوله ابوینی، خنوله ابی ارث نمی برد. و همچنین با بودن اولاد عمومه ابوینی، اولاد عمومه ابی ارث نمی برند، و با بودن اولاد خنوله ابوینی، اولاد خنوله ابی ارث نمی برند و اما با بودن اولاد عمومه ابوینی، اولاد خنوله ابی ارث می برند به شرط نبودن اولاد خنوله ابوینی. و همچنین با بودن اولاد خنوله ابوینی، اولاد عمومه ابی ارث می برند، به شرط نبودن اولاد عمومه ابوینی، چنانچه در شخص عمومه و خنوله گفته شد، و از این جهت می توان گفت عمومه و خنوله، مثل طبقه اول و طبقه دوم دو صنفند.

مسأله - هرگاه وارث فعلی منحصر باشد به زوجه و به شانزده نفر اولاد عمومه و خنوله، به این طریق که یک پسر و دختری دارد از عم ابوینی یا ابی، و یک پسر و

دختری دارد از عمهٔ ابوینی یا ابی، و یک پسر و دختری دارد از عمٔ اُمی، و یک پسر و دختری دارد از عمهٔ اُمی، و هکذا یک پسر و دختری دارد از خال ابوینی یا ابی، و یک پسر و دختری دارد از خالهٔ ابوینی یا ابی، و یک پسر و یک دختری دارد از خال اُمی، و یک پسر و دختری دارد از خالهٔ اُمی، و ترکهٔ میت هفتاد و دو تومان می باشد، پس هجده تومان که ربع ترکه است حق زوجه است و بر فرض تعدد زوجات بالسویه قسمت می کنند، و بیست و چهار تومان که ثلث ترکه است حق هشت نفر اولاد خنوله است؛ باز ثلث آن که هشت تومان باشد حق چهار نفر اولاد خال و خالهٔ اُمی است که بالسویه قسمت می کنند به هر کدام دو تومان می رسد، و شانزده تومان که دو ثلث از ثلث ترکه است حق چهار نفر اولاد خنولهٔ ابوینی یا ابی است که ایضاً بالسویه قسمت می کنند به هر کدام چهار تومان می رسد، الباقی: سی تومان، باز ثلث آن حق چهار نفر اولاد عمومهٔ اُمی است که بالسویه قسمت می نمایند به هر کدام بیست و پنج قران می رسد؛ اگرچه احتیاط به صلح (1) مطلوب است، الباقی: بیست تومان، ثلث آن حق دو نفر اولاد عمهٔ ابوینی است، للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى و دو ثلث آن حق دو نفر اولاد عموی ابوینی است، ایضاً للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى.

قاعدهٔ دوم: گفته شد که اولاد عمومه و خنوله، ارث من یتقرَّبون به را می برند، و لابد است از برای توضیح این امر از ذکر دو مسأله:

مسأله 1 - از برای ارث اولاد خنولهٔ اُمی، مثل خود خنولهٔ اُمی، چند قسم تصویر می شود:

اول: آن که تمام ترکه حق او می باشد و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد خنولهٔ اُمی، پس اگر همهٔ آن اولاد بر فرض تعدد از یک خال یا از یک خاله باشند، همهٔ ترکه حق آنها می باشد و باید مطلقاً بین خود بالسویه قسمت نمایند، و اگر از خنولهٔ متعدده باشند، باید اولاً ترکه را بین خود خنوله بالسویه قسمت نمود و بعد قسمت هر

ص: 91

1- گذشت که ترك نشود و هکذا در نظایر آن.

يك را به اولادش داد، و بر فرض تعدد اولاد، بايد بين آنها هم مطلقاً بالسويه قسمت نمود؛ اعم از آن كه همه ذكور باشند يا همه اناث يا مختلف.

دوم: آن كه نصف تركه يا سه ربع تركه حق آنها مي باشد و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد خنوله اُمِّي و به احد الزوجين و كيفيت قسمت اين نصف يا سه ربع، چنان است كه در قسم اول گفته شد.

سوم: آن كه ثلث تركه حق آنها مي باشد و آن در صورت انحصار وارث نسبي است به اولاد خنوله اُمِّي، و به اولاد مطلق عمومه؛ اعم از آن كه اولاد عمومه ابويني باشند يا ابي يا اُمِّي، و ايضاً اعم از آن كه عمومه يا خنوله و اولاد متحد باشند يا متعدد، و ايضاً اعم از آن كه با آنها احد الزوجين هم باشد يا نباشد. و كيفيت قسمت اين ثلث چنان است كه گفته شد.

چهارم: آن كه سدس تركه بر فرض اتحاد اصولشان، و ثلث تركه بر فرض تعدد اصولشان حق آنها مي باشد، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد خنوله اُمِّي و به اولاد خنوله ابويني يا ابي. و كيفيت قسمت اين سدس يا اين ثلث چنان است كه گفته شد.

پنجم: آن كه سدس از نصف تركه يا از سه ربع تركه بر فرض اتحاد اصولشان و ثلث از نصف يا از سه ربع تركه بر فرض تعدد اصولشان حق آنها مي باشد، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد خنوله اُمِّي و به اولاد خنوله ابويني يا ابي و به احد الزوجين. و كيفيت قسمت اين سدس يا ثلث از نصف، يا از سه ربع تركه، چنان است كه گفته شد.

ششم: آن كه سدس از ثلث تركه بر فرض اتحاد اصول و ثلث از ثلث تركه بر فرض تعدد اصولشان حق آنها مي باشد، و آن در صورتی است كه وارث اولاد خنوله اُمِّي باشد و اولاد خنوله ابويني يا ابي، و اولاد مطلق عمومه؛ اعم از آن كه احد الزوجين هم باشند يا نباشند. و كيفيت قسمت آن سدس از ثلث يا ثلث از ثلث چنان است كه گفته شد.

و مخفی نماناد که در ضمن این مسأله کیفیت و اقسام ارث خود خنولهٔ اُمّی هم معلوم شد، بلکه کیفیت و اقسام ارث خنولهٔ ابوینی یا ابی و اولادشان نیز معلوم شد.

مسأله 2 - از برای ارث اولاد عمومهٔ اُمّی، مثل خود عمومهٔ اُمّی، نیز چند قسم تصویر می شود:

اول: آن که تمام ترکه حق آنها می باشد، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومهٔ اُمّی، پس اگر آن اولاد بر فرض تعدد همه از یک عم یا از یک عمهٔ اُمّی باشند، همهٔ ترکه را مطلقاً بین خود بالسویه قسمت نمایند علی الاقوی، و در صورت اختلاف در ذکوریت و انوئیت احتیاط به صلح و تراضی مطلوب است. و اگر اولاد از عمومهٔ اُمّی متعدده باشند، باید اولاً ترکه را بین اصولشان بالسویه قسمت نمود و بعد

قسمت هر یک را بین اولادش بر فرض تعدد ایضاً مطلقاً بالسویه قسمت نمایند، و بر فرض اختلاف اولاد احتیاط به صلح گذشت، مثل خود اصول.

دوم: آن که نصف ترکه یا سه ربع ترکه حق آنها خواهد بود، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومهٔ اُمّی و به احد الزوجین. و کیفیت قسمت این نصف یا سه ربع چنان است که در قسم اول گفته شد.

سوم: آن که دو ثلث ترکه حق آنها می باشد، و آن در صورت انحصار وارث نسبی است به اولاد عمومهٔ اُمّی و به اولاد مطلق خنوله؛ اعم از آن که ابوینی باشند یا ابی یا اُمّی. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

چهارم: آن که سدس ترکه یا دو سدس و نیم ترکه حق آنها خواهد بود، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومهٔ اُمّی و به اولاد مطلق خنوله و به احد الزوجین. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

پنجم: آن که سدس ترکه بر فرض اتحاد اصول، و ثلث آن بر فرض تعدد اصول حق آنها می باشد، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومهٔ اُمّی و به اولاد عمومهٔ ابوینی یا ابی. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

ششم: آن که سدس از نصف یا از سه ربع ترکه بر فرض اتحاد اصول، و ثلث از نصف یا از سه ربع ترکه بر فرض تعدد اصول حق آنها خواهد بود، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومه اُمّی و به اولاد عمومه ابوینی یا ابی و به احد الزوجین. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

هفتم: آن که سدس از ثلثین ترکه بر فرض اتحاد اصول، و ثلث از ثلثین ترکه بر فرض تعدد اصول حق آنها خواهد بود، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومه اُمّی و به اولاد عمومه ابوینی و به اولاد مطلق خنوله. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

هشتم: آن که سدس از يك سدس یا از دو سدس و نیم ترکه بر فرض اتحاد اصول، و ثلث از سدس یا از دو سدس و نیم بر فرض تعدد اصول حق آنها می باشد، و آن در صورتی است که وارث میت اولاد عمومه اُمّی و اولاد عمومه ابوینی یا ابی و اولاد مطلق خنوله و احد الزوجین باشد. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

و مخفی نماند که در ضمن این مسأله کیفیت و اقسام ارث خود عمومه اُمّی هم معلوم شد، بلکه کیفیت و اقسام ارث عمومه ابوینی یا ابی و اولادشان نیز معلوم می شود.

قاعده سوم: بدان که با وجود عمومه و خنوله میت و اولادشان تا حدی که صدق اسم نسب و رحمت بنماید عرفاً ولو يك نفر باشند، عمومه و خنوله ابوین میت و اولادشان وارث نخواهند بود. بلی اگر ابدأً عمومه و خنوله خود میت و اولادشان نباشد، عمومه و خنوله ابوین میت ارث می برند، و اگر آنها هم نباشند اولادشان ارث می برند به تقدیم الاقرب فالاقرب. و با نبودن عمومه و خنوله ابوین میت و اولادشان، عمومه و خنوله جد و جده میت و اولادشان ارث می برند، ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب.

و توضیح این قاعده به مثال آن است که هرگاه وارث فعلی میت منحصر باشد از

طبقه سوم به شانزده نفر عمومه و خئوله ابوبین میت؛ به این طریق که وارث عمو و عمه و خالو و خاله ابوبینی یا ابی پدر میت هست و عمو و عمه و خالو و خاله اُمی پدر میت، و عمو و عمه و خالو و خاله ابوبینی مادر میت، و عمو و عمه و خالو و خاله اُمی مادر میت، و زوجه ای، و ترکه میت هم هفتاد و دو تومان است، پس ربع آن که هجده تومان باشد حق زوجه است، الباقی: پنجاه و چهار تومان، و ثلث ترکه که بیست و چهار تومان باشد حق هشت نفر منتسبین به مادر میت است، که باز ثلث آن که هشت تومان باشد حق عمو و عمه و خالو و خاله اُمی مادر میت است، که باز ثلث این هشت تومان حق خالو و خاله اُمی مادر میت است که بالسویه قسمت می کنند به هر کدام سیزده قران و خرده ای می رسد، و دو ثلث هشت تومان حق عمو و عمه اُمی مادر میت است که ایضاً بالسویه قسمت می کنند به هر کدام بیست و شش قران و خرده ای می رسد، اگر چه احتیاط به صلح (1) و تراضی به غایت مطلوب است، و دو ثلث دیگر بیست و چهار تومان حق عمو و عمه و خالو و خاله ابوبینی مادر میت است که باز ثلث آن که پنج تومان و سه قران و خرده ای باشد حق خالو و خاله ابوبینی مادر میت است و علی الاقوی بالسویه قسمت می کنند به هر کدام بیست و شش قران و خرده ای می رسد، و دو ثلث دیگر که ده تومان و شش قران و خرده ای باشد حق عمو و عمه ابوبینی مادر میت است که ایضاً بالسویه قسمت می کنند و احتیاط به صلح مطلوب است، الباقی از ترکه: سی تومان حق هشت نفر منتسبین به پدر میت است که باز ثلث از این، که ده تومان باشد حق عمو و عمه و خالو و خاله اُمی پدر میت است، باز ثلث این ده تومان حق خال و خاله اُمی پدر میت است بالسویه قسمت می کنند و احتیاط به صلح مطلوب است؛ به هر کدام شانزده قران و خرده ای می رسد، و دو ثلث دیگر ده تومان حق عمو و عمه اُمی پدر میت است که ایضاً بالسویه قسمت می کنند با

مطلوبیت

ص: 95

1- ترك نشود و هكذا نظایر در آن.

احتیاط به صلح؛ به هر کدام سه تومان و سه قران و خرده ای می رسد، الباقی از ترکه که بیست تومان باشد حق عمو و عمه و خالو و خاله ابوینی پدر میت است، باز ثلث آن که شش تومان و شش قران و خرده ای باشد حق خالو و خاله پدر میت است که بالسویه قسمت می کنند، با مطلوبیت احتیاط به صلح، به هر کدام سه تومان و سه قران و خرده ای می رسد، و دو ثلث دیگر بیست تومان حق عمو و عمه ابوینی پدر میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى که چهار تومان و چهار قران و خرده ای به عمه ابوینی پدر میت می رسد و هشت تومان و هشت قران و خرده ای به عموی ابوینی پدر میت می رسد.

قاعده چهارم: هرگاه از برای کسی دو سبب فعلی از اسباب ارث یا زیادتر جمع شود، پس به همه اسباب ارث می برد؛ اعم از آن که آن دو سبب یا زیاده، نسبی باشند یا سببی یا مختلف.

اما نسبی: پس در طبقه اولی در صنف ابوین اجتماع سببین تصویر نمی شود. و اما در صنف اولاد تصویر می شود لکن در اولاد به واسطه، و در آنها هم زیاده بر دو سبب تصویر نمی شود که جمع شود، مثل آن که کسی هم نواده پسر می است و هم نواده دختری او، پس به هر دو سبب ارث می برد. و در طبقه دوم در هر دو صنف تصویر می شود، لکن در صنف اجداد زیاده بر دو سبب تصویر نمی شود که جمع شود، مثل آن که کسی هم جد یا جدۀ پدری میت است و هم جد یا جدۀ مادری میت، پس به هر دو سبب ارث می برد. و اما در صنف اولاد اخوه در نواده اخوه تا چهار سبب هم ممکن است جمع شود، مثل آن که کسی هم نواده برادر ابوینی میت است و هم نواده خواهر ابوینی میت و هم نواده برادر اُمّی میت و هم نواده خواهر اُمّی میت، پس به هر چهار سبب ارث می برد. و در طبقه سوم که یک صنفند، اجتماع تا هشت سبب ممکن می باشد، مثل آن که هم نواده عموی ابوینی میت است و هم نواده عمه ابوینی و هم نواده عموی اُمّی و هم نواده عمه اُمّی و هم نواده خالوی ابوینی و هم نواده

خاله ابوینی و هم نواده خالوی اُمّی و هم نواده خاله اُمّی، پس به هر هشت سبب ارث می برد.

و اما سببی: به سبب اجتماع دو سبب می شود که یکی از این دو لابد زوجیت است. و اجتماع زیاده بر دو سبب تصویر نمی شود، مثل آن که کسی هم احد الزوجین میت است و هم مولای معتق یا هم ضامن جریره، پس به هر دو سبب ارث می برد.

و اما مختلف: که يك سبب ارث بردن نسب باشد و دیگری سبب، و لابد نسب از طبقه سوم خواهد بود و لابد سبب هم زوجیت خواهد بود؛ چون از اسباب غیر زوجیت با نسب جمع نمی شود، و هکذا از انساب هم غیر از طبقه سوم با زوجیت جمع نمی شود. الحاصل: به تمام اسباب ارث داده می شود به شرط آن که در آن اسباب مانعی از موانع ارث نباشد و هرگاه بعضی از اسباب مانع بعضی از اسباب دیگر بشود، پس به آن سبب ممنوع ارث داده نمی شود، مثل برادری که پسر عم میت هم باشد، به برادری ارث می برد نه به پسرعمی. و مثل آن که کسی هم عموی میت است و هم پسرخالوی او پس به سبب عمو بودن ارث می برد و به سبب پسرخالو بودن ارث نمی برد.

و مخفی نماند که ارث بردن به اسباب متعدده با تعدد وارث تصویر می شود نه با اتحاد آن؛ چون با اتحاد همه ترکه حق او خواهد بود، و معنای ارث بردن به دو سبب مثلاً این است که اگر زید بمیرد و وارث فعلی او منحصر است به دو نواده از دو پسر: یکی عمرو نام دیگر بکر نام، لکن عمرو نواده دختریش هم هست، پس ترکه زید پنج قسمت می شود؛ سه خُمس به عمرو داده می شود و دو خُمس به بکر. و هکذا در طبقه دوم، مثل آن که وارث زید منحصر است به دو نواده برادر ابی: یکی عمرو نام و یکی خالد نام، لکن مادر عمرو خواهر اُمّی زید هم بوده، پس ترکه زید شش قسمت

می شود سه سدس و نیم به عمرو داده می شود و دو سدس و نیم به بکر. و همچنین در طبقه سوم، مثل آن که وارث زید منحصر است به دو پسر عم ابی: یکی عمرو و دیگر بکر، لکن عمرو پسر خاله زید هم هست، پس ترکه زید سه قسمت می شود، دو قسمت به عمرو داده می شود و یک قسمت به بکر. و همچنین هرگاه وارث زید منحصر باشد به دو دختر عمو، لکن یک دختر عمش زوجه زید هم هست، پس ترکه زید چهار قسمت می شود، دو قسمت و نیم به دختر عمی که زوجه اش هست داده می شود و یک قسمت و نیم به آن دختر عم دیگر. و قس علی هذا صورتی را که سه سبب از اسباب ارث یا زیاده جمع بشود.

در کیفیت توارث به اسباب است

بدان که اسبابی که موجب ارث می شوند چهار امر است: اول: زوجیت. دوم: ولاء عتق. سوم: ولاء ضمان جریره. چهارم: ولاء به امامت، و در این فصل چهار عنوان است:

عنوان اول: در کیفیت ارث بردن به سبب زوجیت است

بدان که زوج و زوجه هیچ وقت تمام ترکه را ارث نمی برند بلکه همه وقت شریک می باشند با طبقات انساب و مراتب اسباب، الا در صورتی که وارث میت منحصر باشد به زوج، پس تمام ترکه را او ارث می برد نصف را فرضاً و نصف را ردّاً. و اما با انحصار وارث به زوج پس ربع ترکه حق اوست و باقی متعلق است به حضرت حجت عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بدان که شرط است در توارث به زوجیت علاوه بر شرایط عامه سابقه، سه امر:

اول: آن که زوجه، معقوده به عقد دوام باشد؛ چون در معقوده به عقد انقطاع از هیچ طرف توارثی نخواهد بود. و بعضی از علما قائل شده اند به توارث در

صورت اشتراط آن(1) از هر دو جانب یا از يك جانب پس بر حسب شرط ارث داده می شود.

دوم: آن که در حین موت زوجیت باقی باشد حقیقتاً یا حکماً، مثل آن که معتدّه به طلاق رجعی باشد، پس در عدّه طلاق بائن توارثی نخواهد بود؛ چنانچه در مطلقه به طلاق رجعی بعد از انقضاء زمان عدّه، توارثی نیست. بلی هرگاه زوج مریض زوجه خود را مطلقه نماید به طلاق رجعی یا به طلاق بائن و زوج به همان مرض حین الطلاق از دنیا برود؛ ولو تا يك سال بعد الطلاق باشد و خود زوجه هم خواهش طلاق نکرده باشد و عیال دیگری هم نشده باشد، آن وقت آن زوجه از زوج خود ارث می برد ولو زوجه صغیره یا یائسه یا غیر مدخوله باشد، نه زوج از زوجه اگر فرض شود موت زوجه قبل از زوج، پس ممکن است از زوج ربع یا ثمن را هشت نفر از زوجات یا زیاده ارث ببرند.

سوم: شرط است در توارث به زوجیت آن که اگر زوج در مرض موت زوجه ای را عقد نموده، دخول کرده باشد و الاّ بینشان توارثی نخواهد بود، بلکه مهر هم از برای این زوجه نخواهد بود اصلاً.

مسأله - بدان که از سابق معلوم شد که اگر زوجه بمیرد و در حین موت اولادی غیر ممنوع من الارث از او نمانده باشد، حق زوج نصف ترکه است و اگر اولاد غیر ممنوع من الارث از او مانده باشد، حق زوج ربع از ترکه است. و اگر زوج بمیرد و در حین موت اولاد غیر ممنوع من الارث از او نمانده باشند، حق زوج ربع ترکه است و اگر اولاد غیر ممنوع من الارث از او مانده باشد حق زوج ثمن از ترکه است. و فرقی نیست در آنچه گفته شد بین آن که زوجه متحده باشد یا متعدده، ولو هشت نفر زوجه باشد یا زیاده؛ چنانچه در طلاق حال المرض و در عقد انقطاع با شرط ارث تصویر

ص: 100

1- مسأله در غایت اشکال است، پس احتیاط در عدم اشتراط است. و در صورت اشتراط، احتیاط به صلح ترك نشود.

می شود، با فرض بقاء مدت زوجیت انقطاعیه حین الموت و صحت شرط توارث. و ایضاً فرقی نیست در اولاد آن که بلاواسطه باشد یا مع الواسطه، و ایضاً چه اولاد از زوج یا از زوجات موجوده باشد یا از غیر موجوده، و ایضاً چه اولاد از دائمه باشد یا از منقطعیه یا از مملوکه، و این ربع یا ثمن را زوجات بر فرض تعدد بین خود بالسویه قسمت می کنند.

مسأله - بدان که زوج از جمیع ترکه میت ارث می برد؛ چه از منقولات نظیر حیوانات و امتعه و البسه و مطالبات و اثاثیه و مأکولات و چه از غیر منقولات نظیر اراضی و ابنیه و غیر اینها. و اما زوجه از منقولات مطلقاً ارث می برد و از اراضی ابداً ارث نمی برد نه عیناً و نه قیمتاً؛ اعم از آن که زمین بیاض باشد یا مشغول باشد به زرع و شجر و بناء و غیر اینها؛ اگرچه احوط با زوجه ذات الولد تصالح و تراضی است، و اما از آلات و ابنیه مثبتیه - مثل چوب و نی و خشت و در و اُرسی و پنجره و درختی که کاشته شده و امثال اینها از اعیان به کار گذاشته شده - پس از عین اینها ارث نمی برد ولیکن از قیمت این اعیان موجوده حین فوت الزوج ارث می برد. پس اگر قیمت سوقیه آن اعیان از حین فوت تا حین قسمت زیاد شود، از آن زیاده هم زوجه ارث می برد؛ چنانچه اگر کسر نماید، بر زوجه محسوب خواهد شد. و اما هرگاه بین فوت زوج و بین قسمت آن اعیان نمایی بنماید، از آن نماند زوجه ارث نمی برد، چنانچه هرگاه نقص عینی بنماید یا تلف بشود سایر ورثه باید کسر را تن بدهند(1). پس معلوم شد که مدار در اعیانی که زوجه از قیمت آنها ارث می برد، اعیان موجوده حین موت الزوج است نه نمائات حادثه، و مدار در قیمت این اعیان قیمت یوم الدفع است نه قیمت حین الموت، اگرچه احوط در تفاوت قیمتین تصالح و تراضی است.

و بدان که زوجه حق انتفاع و تصرف در آن اعیان بدون رضایت سایر ورثه ندارد، و سایر ورثه نیز احوط آن است که معامله معاوضه بنمایند و تا قیمت را دفع نمایند به

ص: 101

1- اگر تقصیر نکنند و پس از مطالبه اهمال در اداء نمایند، ضمان به عهده آنها نیست.

زوجه تصرفی در آن اعیان ننمایند(1). و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای ورثه اشکال است(2)، باید مراعات احتیاط شود، و اما برای زوجه قطعاً بر وجه ترخیص نیست، بلکه بر وجه استحقاق است. و کیفیت قیمت نمودن این اعیان مثبت به این نحو است که مقوم قیمت می کند این اعیان مثبت را با حق بقاء در این زمین مجاناً و بلاعوض تا زمانی که اهل عرف آن اعیان را در آن زمین باقی می بینند، و از آن قیمت زوجه ارث می برد؛ مثلاً درخت و چوب و خشت جدا شده روی زمین افتاده قیمتش بیست تومان است، و درخت و چوب و خشتی که بر سر پا باشد مجاناً و بلاعوض تا به خودی خود خراب شود بدون آن که مالک اجاره زمین بدهد به جهت بقاء این اعیان در آن زمین، قیمتش چهل تومان است مثلاً، پس زوجه از قیمت ثانی، ربع یا ثمن می برد نه از قیمت اعیان با فرض جدا بودنشان. و هرگاه در حین موت زوج اعیان به کار رفته در منزل خراب شده بود یا درخت قطع شده بود یا میوه بر درخت موجود بود یا زراعت کاشته شده بود ولو هنوز بذر باشد، پس اینها و امثال اینها داخل در منقولاتند و زوجه از عین اینها ارث می برد.

عنوان دوم: در کیفیت ارث بردن به ولاء عتق است

بدان که هر گاه کسی مملوک خود را آزاد نماید، پس آن مولای معتق وارث آن مملوک عتقی خود خواهد بود. و شرط است در وارث بودن مولای معتق چند امر:

اول: آن که عتق تبرّعی باشد نه به جهت نذر و کفاره و امثال اینها.

دوم: آن که مانعی از موانع ده گانه ارث نباشد، نظیر وجود وارث اقرب از معتق مثل طبقات ثلاثه ارحام.

سوم: آن که معتق حین العتق تبرّعی از جریره مملوک ننموده باشد.

پس با وجود این شرایط وارث آن مملوک آزاد شده، آن شخص آزاد کننده خواهد

ص: 102

1- بلکه عدم جواز خالی از وجه نیست.

2- اقوا آن است که بر سبیل رخصت نیست و می تواند قبول نکند اعیان را و باید قیمت به او بدهند.

بود؛ چه معتق یا مملوك ذكور باشند یا اناث، و هرگاه تبری از ضمان جریره آن مملوك بعد العتق باشد احتیاط به صلح با ضامن جریره ترك نشود. و اگر ضامن جریره نباشد با زوج صلح نمایند و اگر زوج هم نباشد با حاکم شرع. و اگر معتق متعدد باشند، هر يك وارثند نسبت به حصه خود. و اگر احد الزوجین هم باشند نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع.

مسأله - هرگاه در حین موت مملوك آزاد شده، آزاد کننده مرده باشد(1)، پس اگر آزاد کننده زن بوده ظاهر آن است که ولاء برای عصبه آن زن است نه برای اولاد آن زن. و اگر مرد بوده، وارث آن مملوك پدر و اولاد ذكور او خواهند بود به تقدیم الاقرب فالاقرب. و اگر پدر و اولاد ذكور ندارد، وارث آن مملوك جد و اخ ای یا ابویی آن معتق و اولاد اخوه خواهد بود، به تقدیم الاقرب فالاقرب. و با نبودن اینها وارث آن مملوك اعمام ابویی یا ای آن معتق خواهد بود. و هرگاه عتق کننده و وارث او همه مرده باشند ظاهر این است که مولای مولای معتق وارث خواهد بود. و اگر آن هم نباشد قرابت مولای مولای به تفصیلی که گذشت.

عنوان سوم: در کیفیت ارث بردن ولاء ضامن جریره

و مراد از ضامن جریره آن است که کسی ضامن بشود که هر جریره و جنایاتی که از دیگری صادر شود و دیه داشته باشد دیه او را بدهد و ارث او را هم ببرد. و این ضمانت گاهی از دو طرف می شود و گاهی از يك طرف و هر دو قسم صحیح است. و شرط است در وارث بودن ضامن جریره چند امر:

اول: آن که آن ضامن جریره مانعی از موانع ده گانه ارث نداشته باشد، نظیر وجود وارثی اقرب از ضامن جریره، مثل وجود طبقات ثلاثه از ارحام، و وجود مولای معتق.

دوم: آن که عقد مشتمل بر ایجاب و قبول واقع بسازند و شرط نیست در آن لفظ

ص: 103

1- این مسأله محتاج به تأمل است و محل حاجت هم نیست.

مخصوصی، بلکه کفایت می کند در آن هر لفظی که دلالت کند بر این معنی، و باید موجب و قابل بالغ و عاقل و قاصد باشند.

سوم: حرّیت ضامن(1) و مضمون² عنه، که اگر عبدی ضمانت بنماید یا حرّی

ضمانت عبدی بنماید، ضمانتش باطل خواهد بود.

چهارم: آن که مضمون² عنه در حال عقد ضمانت مثل حال موت، وارث اقربی نداشته باشد از طبقات ثلاثه³ ارحام و از مولای معتق. بلی احد الزوجین با ضامن جریره وارثند و نصیب اعلی را هم می برند از نصف و ربع.

و این سه شرط اخیری شرایط محقق موضوعند نه شرط وارثیت. و بدان که ولای ضامن جریره مورث نخواهد بود چنانچه ولاء عتق مورث می شود.

عنوان چهارم: در ارث به ولاء امامت است

که هرگاه کسی بمیرد و وارثی از طبقات ثلاثه³ ارحام نداشته باشد و همچنین مولای معتق و ضامن جریره و احد الزوجین هم نداشته باشد، وارث او حضرت امام زمان - صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف - خواهد بود؛ چون ایشان وارث من لا وارث له می باشد. بلی با انحصار وارث به زوجه پس او ربع می برد، و بقیه حق آن بزرگوار - ارواح العالمین له الفداء - می باشد. و در زمان غیبت آن بزرگوار باید به نواب آن حضرت که علمای اعلام و فقهای کرامند برسد و به هر مصرفی که مجتهد صلاح بداند برساند.

ص: 104

1- با اذن مولی خالی از تأمل نیست.

در بیان چهار مسأله است

مسأله 1 - حمل وارث است اگر منفصل شود حياً، و ظاهر عدم اشتراط استقرار حیات اوست بعد الانفصال، و ایضاً عدم اشتراط حیات حمل است نزد موت مورث.

مسأله 2 - بین ولد الزنا و بین پدر او که زانی بوده باشد و مادر او که زانیه بوده باشد و اقارب آنها نه محرمیت است و نه توارث؛ یعنی نه ولد الزنا از آنها ارث می برد و نه آنها از ولد الزنا ارث می برند، بلکه وارث ولد الزنا احد الزوجین و اولاد او می باشند، و اگر آنها هم نباشند وارث او حضرت امام زمان(عج) - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می باشد، چنانچه وارث پدر و مادر و اقارب آنها سایر ورثان می باشند. و اما بین ولد شبهه و بین پدر مشتبّه یا مادر مشتبّه یا هر دو، اگر هر دو مشتبّه باشند و اقارب آن شخص مشتبّه توارث خواهد بود، چنانچه محرمیت هم خواهد بود.

مسأله 3 - اگر بعضی از ورثان فعلی میت خنثی باشند؛ یعنی هم علامت مردی داشته باشند که ذکر باشد و هم علامت زنی که فرج باشد، پس اگر خنثی غیر مشکل

ص: 105

1- با نبودن ولاء عتق و ضمان جریره.

است؛ یعنی می توان به یکی از مرجّحات فهمید که مرد است یا زن، بر طبق آن مرجّح حکم می شود؛ چه مرجّحات منصوصه باشد یا غیر منصوصه به شرط آن که مفید اطمینان باشد و مرجّحات منصوصه زیاد است:

اول: بول کردن از احد المنفذین دائماً أو غالباً (1) که اگر بول نمود از ذکر میراث ذکور می برد، و اگر بول نمود از فرج میراث اناث می برد.

دوم: سبق بول از احد المنفذین دائماً أو غالباً، بر فرضی که از هر دو بول کند.

سوم: انقطاع (2) بول از احد المنفذین بعد از دیگری دائماً أو غالباً، که اگر از ذکر سبق بول شد یا آخر بول از ذکر منقطع شد - بر فرضی که در ابتداء از هر دو مبادرت نماید - مرد است، و اگر از فرج بول سبقت می گیرد یا آخر از او منقطع می شود، زن است.

چهارم: به شمردن استخوان های دو پهلو، پس اگر مختلف (3) بود مرد است و اگر متفق بود زن است.

و اما مرجّحات غیر منصوصه از قبیل اِنبات لَحیه و رؤیت خون و غیر اینها، پس اگر مفید علم یا اطمینان باشد، حکم می شود بر طبق آن، و اگر علائم منصوصه نباشد و علائم غیر منصوصه هم مفید علم یا اطمینان نباشد، پس آن خنثی مشکل است. و اقوا آن است که حکم شود در آن، به این که نصف از نصیب مرد به او داده شود و نصف از نصیب زن. و هرگاه کسی هیچ ندارد، نه فرج و نه ذکر، به آن که بولش از منفذ دیگری خارج می شود یا از دبرش، پس با عدم تمکن از اختبار، اقرب عمل به قرعه است و در صورت تمکن از اختبار، احوط صلح و تراضی است و تمکن از اختبار به این است

ص: 106

1- به طوری که دیگری نادر کالمعدوم باشد و الا محل اشکال است، و همین طور در سبق و انقطاع.

2- این علامت در صورت فقدان علامت دوم است؛ یعنی اول اعتبار به سبق است و اگر نبود اعتبار به تأخّر انقطاع است؛ اگرچه علامت بودن تأخّر انقطاع مشکل است و احتیاط ترك نشود.

3- به این معنی که پهلوی راست، اضلاعش بیشتر بود از چپ.

که (1) اگر وقت بول نمودن پای دیوار بولش به دیوار بخورد مرد است و الأ زن است.

مسأله 4 - هرگاه کسی دو سر داشته باشد در يك سينه يا دو سر و دو سينه داشته باشد در يك كمر، پس اگر در خواب باشد و يك سرش را بيدار کنند، آن سر ديگرش هم بيدار شود، ميراث يك نفر را می برد، و اگر آن سر ديگر بيدار نشود ميراث دو نفر را می برد. واللّٰه العالم بحقائق الامور.

ص: 107

1- این اختبار معتبر نیست و عمل به قرعه اقوا است. والحمد لله أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

